

ترجمہ و شرح

تصرف زبانی



تالیف: ملا محمد مہدی چوری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پایگاه جامع دینی و خبری اهل سنت ایران

آوای سنت

@avayesunnat

avayesunnat.com

avayesunnat@gmail.com

www.aparat.com/avayesunnat

اخبار

جهان اسلام

داخله
خارجی

شبه قاره
آفریقا
آسیای مرکزی و قفقاز
شرق آسیا
آسیای جنوب غربی
عمومی

اهل سنت ایران

بزرگان و علمای اهل سنت
فقه و شریعت
مذاهب اربعه
مناطق و مساجد اهل سنت
خطبه های نماز جمعه
عمومی

زن و خانواده

همسرداری

تربیت فرزندان

حقوق زنان در اسلام

چند رسانه ای

عکس
فیلم
صدا

گفتگو و مصاحبه

کتابخانه اهل سنت

آنتی شبّهات

www.avayesunnat.com

ترجمه و شرح

تصرف زنجانی

مؤلف:

مهدی چوری



انتشارات کردستان

سنندج



سرشناسه : چوری، مهدی، ۱۳۵۶ -، مترجم و شارح.

عنوان قراردادی : تصریف، شرح.

عنوان و پدیدآور : ترجمه و شرح تصریف زنجانی / تألیف: مهدی چوری

مشخصات نشر : سندج: کردستان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۱۶ ص

فهرست نویسی : فیبا

موضوع : زنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم، - ۶۵۵ق. تصریف - نقد و تفسیر.

موضوع : زبان عربی - - صرف.

شناسه‌ی افزوده : زنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم، - ۶۵۵ق. تصریف. شرح.

رده‌بندی کنگره : PJ ۶۱۳۱/۹ن۶۰۲۱۳ ۱۳۸۷

رده‌بندی دیویی : ۱۶۰

شماره کتابخانه ملی : ۳۵۴۰۵ - ۸۵م



انتشارات کردستان

کتابخانه ملی ایران

سندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۳۸۲ ۳۲۶۵

ترجمه و شرح تصریف زنجانی

نام کتاب:	ترجمه و شرح تصریف زنجانی
مؤلف:	مهدی چوری
نوبت چاپ:	اول: ۱۳۸۷
تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
تعداد صفحه و قطع:	۲۱۶ صفحه‌ی وزیری
ناشر:	انتشارات کردستان

شابک: ۲ - ۰۲۰ - ۹۸۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 020 - 2

قیمت:

۲۲۰۰ تومان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا و مولانا محمد وعلى آله وصحبه وأمته اجمعين!

از هنگامی که دانشمند ارجمند و بزرگوار عبدالوهاب؛ پسر ابراهیم زنجانی- رحمة الله عليه- کتاب تصریف را تألیف کرده تا امروز مورد توجه علما و طلباب بوده است و بدون تردید از بهترین کتاب‌های علم صرف است و هر چند که شرح‌هایی بر آن نوشته شده است آن را از این ترجمه و شرح هم بی نیاز ندانستم. امید است مورد عنایت برادران و خواهران مسلمان قرار بگیرد و اگر به اشتباه و غلطی پی برند در تصحیح آن مرا یاری فرمایند. و اگر از آن بهره مند شدند ما را از دعای خیر بی بهره نفرمایند.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

مهدی چوری



إِعْلَمَ أَنَّ التَّصْرِيفَ فِي اللُّغَةِ، التَّغْيِيرُ وَ فِي الصَّنَاعَةِ تَحْوِيلُ الْأَصْلِ الْوَاحِدِ إِلَى
أَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعَانٍ مَقْصُودَةٍ لَا تَحْصُلُ إِلَّا بِهَا.

«إِعْلَمَ» بدانکه «أَنَّ التَّصْرِيفَ» به درستی که [کلمه‌ی] تصریف «فِي
اللُّغَةِ» در لغت عرب «التَّغْيِيرُ» به معنای تغییر دادن و دگرگون کردن است «وَ فِي
الصَّنَاعَةِ» و در اصطلاح علم صرف عبارت است از «تَحْوِيلُ الْأَصْلِ الْوَاحِدِ»
نقل کردن یک اصل «إِلَى أَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ» به مثال‌های گوناگون «لِمَعَانٍ
مَقْصُودَةٍ» برای معانی مقصودی که «لَا تَحْصُلُ» حاصل نمی‌شوند آن معانی «إِلَّا
بِهَا» جز با آن مثال‌ها.

(شرح) کلمه‌ی «تصریف» دارای دو معنی است: یکی معنی لغوی و دیگری معنی
اصطلاحی که در لغت به معنای تغییر دادن است مانند: «تَصْرِيفِ الرِّيحِ»
(بقره/۱۶۴)؛ یعنی (تغییر دادن بادها) و یا «تَصْرِيفُ الدِّينَارِ بِالذَّرْهَمِ» (تغییر دادن دینار
به درهم). و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از تغییر دادن و نقل کردن یک
اصل - که در اینجا مقصود از آن مصدر است - به مثال‌های گوناگون، مانند نقل
کردن کلمه‌ی «ضَرَبَ» به فعل ماضی، مضارع، امر و به اسم فاعل و مفعول و اسم
زمان و مکان و اسم آلت و... که به ترتیب عبارتند از: ضَرَبَ، يَضْرِبُ، إِضْرِبُ،
ضَارِبٌ، مَضْرُوبٌ، مَضْرِبٌ (زمان و مکان) و مِضْرَبٌ و معانی آن‌ها عبارتند از: زد در
زمان گذشته، می‌زند در زمان حال یا آینده، بزَن، زَنَدَه، زده شده، زمان و مکان
زدن و آلت زدن، که اگر «ضَرَبَ» به این مثال‌ها و صیغه‌ها نقل نشود این معانی
گوناگون حاصل نخواهند شد؛ پس به علت اینکه این معانی، تنها با مثال‌ها و مثال‌ها
تنها با این تحویل به دست می‌آیند فراگرفتن این تحویل برای طالب علم صرف، یک
امر ضروری است

(نکته) مصدر، اسمی است که بر پدید آمدن حالت یا انجام دادن کاری دلالت
می‌کند و فعل و شبه فعل از آن مشتق می‌گردد. (همانگونه که توضیح داده شد) و
غالباً ترجمه‌ی فارسی مصدر با «تن» یا «دن» ختم می‌شود مانند «العِلْمُ» (= دانستن)



«النَّصْر» (= یاری کردن).

بدانکه مصنف در تعریف تصریف اصطلاحی فرمود: تصریف، در اصطلاح عبارت از نقل کردن یک اصل به مثال‌های گوناگون است؛ یعنی به این خاطر با لفظ «الأصل الواحد» آورد تا تعریفش بر دو مذهب علمای بصره و کوفه صحیح باشد؛ زیرا علمای کوفه بر این باور هستند که اصل و ریشه‌ی کلمات، فعل ماضی است و علمای بصره معتقدند که مصدر است و می‌توانیم بگوییم مراد از اصل واحد، فعل ماضی و یا مصدر است و چون دلیل علمای بصره راجع است علمای صرف، قول آنان را اختیار کرده و فرموده‌اند: اصل واحد، مصدر است. و نیز بدانکه کلمه دارای سه قسم است: اسم، فعل و حرف. و تصریف، تنها در اسماء معرب (غیر جامد) و افعال جاری است؛ یعنی تصریف، در حرف به هیچ وجه وجود ندارد و چون تصریف در فعل، بیشتر از تصریف در اسم است مصنف بحث فعل را بر اسم جلو انداخته و فرموده است:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. تصریف، در لغت و اصطلاح به چه معناست؟
۲. چرا در علم صرف به تحویل نیاز است؟
۳. این مصدرها را به فعل ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، مفعول، زمان، مکان و آلت نقل کنید: نَصْرٌ - قَتْلٌ - شُرْبٌ!
۴. مصدر را تعریف کنید!
۵. در عبارت «تحویل الأصل الواحد» منظور از اصل واحد چیست؟
۶. در میان کلمات سه گانه (اسم، فعل، حرف) تصریف در کدام یک از آنها صورت می‌گیرد و در کدام یک بیشتر است؟



ثُمَّ الْفِعْلُ إِمَّا ثَلَاثِيٌّ وَ إِمَّا رُبَاعِيٌّ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِمَّا مُبَجَّرٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيهِ، وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِمَّا سَالِمٌ أَوْ غَيْرُ سَالِمٍ، وَ نَعْنِي بِالسَّالِمِ مَا سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الْأَصْلِيَّةُ الَّتِي تُقَابَلُ بِالْفَاءِ وَ الْعَيْنِ وَ اللَّامِ مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ وَ الْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ

﴿ثُمَّ الْفِعْلُ﴾ سپس فعل ﴿إِمَّا ثَلَاثِيٌّ﴾ یا سه حرفی است ﴿وَ إِمَّا رُبَاعِيٌّ﴾ و یا چهار حرفی ﴿وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا﴾ و هر یک از ثلاثی و رباعی ﴿إِمَّا مُبَجَّرٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيهِ﴾ یا خالی از حرف زائد است و یا حرف زائد در آن افزوده شده است ﴿وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا﴾ و هر یک از اینها (ثلاثی، رباعی، مجرد و مزید) ﴿إِمَّا سَالِمٌ أَوْ غَيْرُ سَالِمٍ﴾ یا سالم است و یا غیر سالم ﴿وَ نَعْنِي بِالسَّالِمِ﴾ و منظور ما (علمای صرف) از سالم ﴿مَا سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الْأَصْلِيَّةُ الَّتِي تُقَابَلُ بِالْفَاءِ وَ الْعَيْنِ وَ اللَّامِ مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ وَ الْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ﴾ کلمه‌ای است که حروف اصلی آن که عبارتند از: حروفی که در برابر فاء و عین و لام «فَعَلٌ» قرار داده می‌شوند از حروف عله و همزه و تضعیف خالی باشند.

(شرح) بعد از آنکه معنی لغوی و اصطلاحی تصریف را فهمیدیم باید بدانیم که فعل یا سه حرفی است و یا چهار حرفی و هر یک از این دو قسم یا خالی از حرف زائد است (مجرد) و یا حرف زائد در آن افزوده شده است (مزید) و هر یک از این چهار قسم فعل، یا سالم است و یا غیر سالم و مقصود از سالم در علم صرف، کلمه‌ای است که حروف اصلی آن از سه حرف عله؛ یعنی «الف» و «واو» و «یاء» و از همزه و از تکرار حرف خالی باشد و حروف اصلی عبارتند از: حروفی که در برابر فاء و عین و لام «فَعَلٌ» قرار داده می‌شوند؛ بنابراین فعل، دارای هشت قسم است: ثلاثی، رباعی و هر یک از این دو قسم یا مجرد است و یا مزید و هر یک از این چهار قسم یا سالم است و یا غیر سالم، و مثال‌های آن به ترتیب مذکور عبارتند از:



۱. ثلاثی مجرد سالم، مانند نَصَرَ
۲. رباعی مجرد سالم، مانند دَخَرَج
۳. ثلاثی مزیدٌ فیه سالم، مانند اُكْرَمَ که حروف اصلی آن که عبارتند از: ك، ر، م از سه حرف عله و همزه و تضعیف خالی هستند.
۴. رباعی مزیدٌ فیه سالم، مانند تَدَخَرَج که چهار حرف اصلی آن از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی است.
۵. ثلاثی مجرد غیر سالم، مانند قال، اُكَلَ و مَدَّ.
۶. رباعی مجرد غیر سالم، مانند زَلَزَلَ که تکرار حرف (تضعیف) در آن وجود دارد.

۷. ثلاثی مزیدٌ فیه غیر سالم، مانند اُجَابَ.

۸. رباعی مزیدٌ فیه غیر سالم، مانند تَزَلَزَلَ.

بدانکه مصنف فرمود: سالم کلمه‌ای است که حروف اصلی آن از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی باشد؛ یعنی قید اصلی را به حروف افزود و این اشاره است به اینکه اگر کلمه‌ای غیر حروف اصلی‌اش؛ یعنی حرف زائدش عله یا همزه و یا تضعیف باشد غیر سالم به حساب نمی‌آید؛ بلکه سالم است مانند اُكْرَمَ و قَاتَلَ و اِحْمَرَّ؛ زیرا حروف اصلی اُكْرَمَ ، كَرَمٌ و حروف اصلی قَاتَلَ ، قَتَلَ و حروف اصلی اِحْمَرَّ حَمِرٌ می‌باشند که از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی هستند و همزه‌ی اُكْرَمَ، الف قاتل و راء دوم اِحْمَرَّ زائد می‌باشند. و نیز اشاره است به اینکه اگر در اصل کلمه‌ای حرف عله یا همزه و یا تضعیف بود آن کلمه غیر سالم است هر چند که هم اکنون در آن کلمه، عله و همزه و تضعیف موجود نباشد مانند قُلٌ و بَعٌ که از قَوْلٌ و بَيْعٌ گرفته شده‌اند و عین‌الفعل آن‌ها حرف عله است و مَثَلٌ که از مَثَلٌ گرفته شده است و عین‌الفعل آن همزه می‌باشد و مانند مَسْتُ و ظَلْتُ که در اصل مَسِيسْتُ و ظَلِلْتُ بوده‌اند و در حروف اصلی آن‌ها تضعیف موجود است.

(نکته) کلمه‌ی «تُقَابِلُ» اشاره است به چگونگی توزین کلمات در زبان عربی و



جدا کردن حروف اصلی از حرف یا حروف زائد، مثلاً نَصَرَ و قَتَلَ بر وزن فَعَلَ هستند و هر حرفی که در برابر فاء فَعَلَ قرار گیرد آن را فاء الفعل و هر حرفی که در برابر عین فَعَلَ قرار گیرد آن را عین الفعل و هر حرفی که در برابر لام فَعَلَ قرار داده شود آن را لام الفعل نامیده‌اند؛ بنابراین نون نَصَرَ فاء الفعل، صاد آن عین الفعل و راء آن لام الفعل است و قَتَلَ هم همینگونه است و این سه حرفی که در برابر فاء و عین و لام فَعَلَ قرار گرفته‌اند حروف اصلی کلمه هستند و غیر این‌ها حرف و یا حروف زائد می‌باشند. و اگر حروف اصلی کلمه‌ای بیشتر از سه حرف بود لام الفعل تکرار می‌شود مانند دَخَرَجَ و زَلَزَلَ که هر چهار حرف آن‌ها اصلی هستند؛ بنابراین در میزان آن‌ها دو لام الفعل وجود دارد و بر وزن فَعَلَلَّ هستند و اگر کلمه‌ای دارای پنج حرف اصلی بود، میزان آن دارای سه لام الفعل است مانند سَفَرَجَلَّ که میزان آن فَعَلَّلَلَّ است.

کلمه‌ای که با فَعَلَ توزین می‌شود موزون و خود فَعَلَ را میزان نامیده‌اند. و بدانکه هر حرفی که در موزون زیاد شود عین آن حرف در میزان زیاد می‌شود مثلاً اجْتَمَعَ بر وزن اِنْفَعَلَ، اِسْتَخْرَجَ بر وزن اِسْتَفْعَلَ و اِنْقَطَعَ بر وزن اِنْفَعَلَ است؛ پس در اجْتَمَعَ همزه و تاء، در استخرج همزه و سین و تاء و در انقطع همزه و نون، حرف زائد و بقیه‌ی حروف آن‌ها که در برابر فاء و عین و لام فَعَلَ قرار گرفته‌اند اصلی هستند. و نیز هر حرفی که در موزون حذف شود معادل آن در میزان هم حذف می‌شود مانند رامٍ و قاضٍ که در اصل رامی و قاضی بوده‌اند و یاء آن‌ها که لام الفعل است حذف شده است؛ بنابراین در میزان هم لام الفعل حذف می‌شود؛ پس بر وزن فاعٍ هستند و نیز مانند قُلٍّ و یَلِدُ که قل از قَوْلٌ گرفته شده است و اصل یَلِدُ یُولِدُ بوده است که واو قَوْلٌ که عین الفعل است و واو یُولِدُ که فاء الفعل است حذف شده‌اند؛ بنابراین در میزان صیغه‌ی اول عین الفعل و در میزان صیغه‌ی دوم فاء الفعل حذف می‌شود؛ پس قل بر وزن قُلٍّ و یَلِدُ بر وزن یَعِلُّ می‌باشد؛ اما در موارد کمی این قاعده‌ی اول (هر حرفی که در موزون زیاد شود عین آن حرف در میزان زیاد می‌شود) جاری



نیست؛ یعنی گاهی اوقات در صیغه‌ای حرفی افزوده می‌شود که عین آن در میزان افزوده نخواهد شد مانند جَلَبَبَ که باء دوم آن زائد است و بر طبق قاعده‌ی مذکور باید بر وزن فَعَلَبَبَ باشد اما چنین نیست و بر وزن فَعَلَلَّ است و مانند اِسْمَعَّ که سین دوم آن زائد است و بر طبق قاعده‌ی اول باید بر وزن اِفْسَعَلَّ باشد اما چنان نیست و بر وزن اِفْتَعَلَّ است؛ زیرا اِسْمَعَّ در اصل استمع است و همانگونه که در توضیح باب افتعال خواهد آمد به جای تاء سین آورده شده است و وقتی می‌گوییم اِسْمَعَّ بر وزن افتعل است اشاره است به اینکه سین دوم تاء بوده است.

بعد از بیان اقسام فعل خوب است که اقسام اسم هم بیان شود که در توضیح آن می‌گوییم: اسم یا ثلاثی است یا رباعی یا خماسی و هر یک از این سه قسم یا مجرد است یا مزید؛ فیه و هر یک از این شش قسم یا سالم است و یا غیر سالم؛ بنابراین اسم دوازده قسم است؛ ولی همانگونه که بیان گردید فعل هشت قسم است؛ زیرا فعل خماسی ندارد.

اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن مشهور است؛ زیرا به دلیل عقلی اسم ثلاثی مجرد می‌تواند دارای دوازده وزن باشد: فتحه‌ی فاءالفعل همراه سه حرکه‌ی عینالفعل؛ یعنی فتحه و کسره و ضمه و همراه سکون آن و کسره و ضمه‌ی فاءالفعل همراه چهار حالت مذکور؛ اما کسره‌ی فاءالفعل همراه ضمه‌ی عینالفعل موجود نیست و عکس این حالت؛ یعنی ضمه‌ی فاءالفعل و کسره‌ی عینالفعل کم است؛ زیرا رفتن از کسره به ضمه و از ضمه به کسره سنگین است؛ پس ده وزن باقی می‌ماند و فاءالفعل نمی‌تواند ساکن باشد؛ زیرا در زبان عربی ابتدا به حرف ساکن وجود ندارد و این‌ها مثال ده وزن مذکور هستند:

میزان	موزون	میزان	موزون
۱. فَعَلَّ	فَرَسَ (اسب)	۴. فَعَلَّ	فَلَسَ (فلس)
۲. فَعِلَّ	كَيْفَ (شانه)	۵. فِعَلَّ	عِنَبَ (انگور)



موزون	میزان	موزون	میزان
إِبِل (مشر)	۶. فَعِلٌ	عَضُد (بازو)	۳. فَعُلٌ
صُرَد (شیرگنجشک)	۸. فَعْلٌ	جَبَر (دوات)	۷. فِعْلٌ
قُقْل (قفل)	۱۰. فُعْلٌ	عُنُق (گردن)	۹. فُعْلٌ

و اسم رباعی مجرد دارای پنج وزن مشهور است:

موزون	میزان
جَعْفَر (نهر کوچک)	۱. فَعَلٌ مانند
زَبْرَج (زینت زنان)	۲. فِعِلٌ مانند
دِرْهَم (پول نقره‌ای)	۳. فِعْلٌ مانند
قِمَطْر (صندوقچه)	۴. فِعْلٌ مانند
بُرْئِن (پنجه‌ی شیر)	۵. فُعْلٌ مانند

و اسم خماسی مجرد دارای چهار وزن مشهور است:

موزون	میزان
سَفْرَجَل (به)	۱. فَعْلَلٌ مانند
جَحْمَرِش (پیرزن)	۲. فَعْلِلٌ مانند
قِرْطَعَب (ناچیز)	۳. فِعْلَلٌ مانند
قُدَعْمِل (شترتوانا)	۴. فُعْلِلٌ مانند

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اقسام هشتگانه‌ی فعل را با ذکر مثال بنویسید!
۲. در اصطلاح علمای صرف کلمه‌ی سالم چیست؟
۳. حروف اصلی و زائد کلمات ذیل را مشخص کنید: اِجْتَمَعَ، تَجَامَعَ، اسْتِخْرَاج، اِنْقِطَاع!
۴. ده وزن اسم ثلاثی، پنج وزن رباعی و چهار وزن خماسی را با ذکر مثال بنویسید!



أَمَّا الثَّلَاثِيُّ الْمَجْرَدُ فَإِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فَعَلَ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ أَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِهَا نَحْوُ نَصَرَ يَنْصُرُ وَ ضَرَبَ يَضْرِبُ .

﴿أَمَّا الثَّلَاثِيُّ الْمَجْرَدُ﴾ اما ثلاثی مجرد ﴿فَإِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فَعَلَ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ﴾ اگر ماضی آن بر وزن فَعَلَ (مفتوح العین) باشد ﴿فَمُضَارِعُهُ يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ أَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِهَا﴾ مضارع آن بر وزن يَفْعَلُ (با ضم عین الفعل) و یا يَفْعِلُ (با کسر عین الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ نَصَرَ يَنْصُرُ وَ ضَرَبَ يَضْرِبُ﴾ مانند نَصَرَ يَنْصُرُ و ضَرَبَ يَضْرِبُ .

(شرح) بعد از اینکه مصنف اقسام فعل را به صورت مجمل بیان کرد در تفصیل و توضیح آن‌ها فرمود: اما فعل ثلاثی مجرد؛ یعنی فعلی که سه حرف است و حرف زائد در آن افزوده نشده است دارای شش باب است که اگر ماضی آن فعل بر وزن فَعَلَ (مفتوح العین) باشد مضارع آن یا بر وزن يَفْعَلُ (با ضم عین) خواهد بود مانند نَصَرَ يَنْصُرُ و یا بر وزن يَفْعِلُ (با کسر عین) مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ؛ زیرا نباید حرکت عین الفعل ماضی و مضارع یک حرکت باشد و باید در بین آن‌ها مغایرت وجود داشته باشد همانگونه که در بین معنای ماضی و مضارع مغایرت و تفاوت وجود دارد؛ یعنی اگر حرکت عین الفعل ماضی فتحه بود نباید حرکت عین الفعل مضارع هم فتحه باشد و اگر حرکت اولی کسره بود نباید حرکت دومی هم کسره و اگر حرکت اولی ضمه بود نباید حرکت دومی هم ضمه باشد.

بدانکه فعل ماضی ثلاثی مجرد دارای سه وزن است: فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ؛ زیرا باید حرف اول و آخر ماضی معلوم مفتوح باشد و عین الفعل آن نباید ساکن باشد؛ زیرا در وقت اتصال ضمائر فاعلی متحرک به فعل ماضی (از صیغهی ششم تا آخر) لام الفعل ساکن می‌شود و اگر عین الفعل ساکن باشد، در آن موقع در بین عین الفعل و لام الفعل التقاء ساکنین رخ می‌دهد؛ یعنی دو حرف ساکن به هم می‌رسند و التقاء ساکنین جز در چند مورد که خواهد آمد صحیح نخواهد بود. و نیز بدانکه فَعَلَ يَفْعَلُ را باب اول و فَعَلَ يَفْعِلُ را باب دوم نامیده‌اند؛ پس هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع



وَقَدْ يَجِيءُ عَلَى وَزْنٍ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ إِذَا كَانَ عَيْنُهُ أَوْ لَامُهُ حَرْفًا مِنْ حُرُوفِ الْحَلْقِ وَ هِيَ سِتَّةٌ أَحْرَفٍ: الْهَمْزَةُ وَالْهَاءُ وَالْعَيْنُ وَالْحَاءُ وَالغَيْنُ وَالْخَاءُ نَحْوُ سَأَلَ يَسْأَلُ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ وَ أَبِي يَأْبَى شَاذٌ

آن بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ باشد از باب اول ثلاثی مجرد است مانند قَتَلَ يَقْتُلُ و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ باشد از باب دوم ثلاثی مجرد می باشد مانند جَلَسَ يَجْلِسُ.

﴿وَقَدْ يَجِيءُ عَلَى وَزْنٍ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ﴾ و گاهی اوقات مضارع فَعَلَ (مفتوح العین) بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین) می آید ﴿إِذَا كَانَ عَيْنُهُ أَوْ لَامُهُ حَرْفًا مِنْ حُرُوفِ الْحَلْقِ﴾ به شرطی که عین الفعل یا لام الفعل آن فعل حرفی از حروف حلق باشد ﴿وَ هِيَ سِتَّةٌ أَحْرَفٍ: الْهَمْزَةُ وَالْهَاءُ وَالْعَيْنُ وَالْحَاءُ وَالغَيْنُ وَالْخَاءُ﴾ و حروف حلق شش حرف هستند و عبارتند از: همزه، هاء، عین، حاء، غین، و خاء ﴿نَحْوُ سَأَلَ يَسْأَلُ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ﴾ مانند سَأَلَ يَسْأَلُ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ ﴿وَ أَبِي يَأْبَى شَاذٌ﴾ و أَبِي يَأْبَى شَاذٌ (بر خلاف قیاس) است.

(شرح) در مواقع کمی، صیغه‌ای که ماضی آن بر وزن فَعَلَ است مضارعش بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین) خواهد بود و این در صورتی است که عین الفعل یا لام الفعل آن صیغه حرفی از شش حرف حلق باشد.

حرف حلقی شش بود ای نور عین ها و همزه، حا و خا و عین و غین یعنی تنها در صورتی مضارع فَعَلَ بر وزن يَفْعَلُ می آید که این شرط تحقق یافته باشد؛ زیرا قبلاً گفتیم: لازم است حرکت عین الفعل ماضی و مضارع با هم تفاوت داشته باشند؛ ولی در اینجا به خاطر سنگینی حرف حلق و سنگینی کسره و ضمه عین الفعل مکسور یا مضموم نشده است تا دو امر سنگین با هم جمع نشوند و حرف حلقی مقتضی فتحه‌ی عین الفعل شده و به همین خاطر عین الفعل مضارع مفتوح گردیده است؛ زیرا فتحه سبک است و حرکت عین الفعل مضارع با حرکت عین الفعل ماضی یکی است و متفاوت نیست. مثالی که عین الفعل ماضی و مضارع آن مفتوح و



عین‌الفعلش یکی از حروف حلق باشد سَأَلَ يَسْأَلُ و مثالی که عین‌الفعل ماضی و مضارعش مفتوح و لام‌الفعلش یکی از حروف حلقی باشد مَنَعَ يَمْنَعُ است.

فَعَلَ يَفْعَلُ را باب سوم نامیده‌اند؛ پس هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ و عین‌الفعل یا لام‌الفعلش حرف حلقی باشد از باب سوم ثلاثی مجرد محسوب می‌شود مانند جَعَلَ يَجْعَلُ و قَطَعَ يَقْطَعُ.

عبارت «وَأَبِي يَأْبِي شَاذٌ» جواب اعتراض مقدر است و اعتراض این است که ما گفتیم: تنها در صورتی مضارع فَعَلَ (مفتوح العین) بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین) می‌آید که عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد در حالی که أَبِي يَأْبِي بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ است؛ یعنی عین‌الفعل ماضی و مضارعش مفتوح است ولی عین‌الفعل یا لام‌الفعلش حرف حلق نیست! مصنف در جواب این اعتراض فرمود: این صیغه شاذ و بر خلاف قیاس و قاعده است و با وجود یک مثال مخالف، قاعده‌ی کلی نقض نخواهد شد. و بعضی از علمای صرف گفته‌اند: فتحه‌ی عین‌الفعل ماضی و مضارع أَبِي يَأْبِي به خاطر مناسبت این صیغه با مَنَعَ يَمْنَعُ در معنی است؛ یعنی به علت اینکه أَبِي يَأْبِي به معنای مَنَعَ يَمْنَعُ است و عین‌الفعل ماضی و مضارع منع یعنی مفتوح می‌باشد عین‌الفعل ماضی و مضارع أَبِي يَأْبِي هم مفتوح گردیده است.

اگر سؤال شود: أَبِي يَأْبِي چگونه شاذ است در حالی که در قرآن وارد شده است «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» (توبه/۳۲)؟! در جواب خواهیم گفت: شاذ بودن این صیغه با ورود آن در کلام فصیح خداوند متعال منافات ندارد؛ زیرا شاذ سه قسم است: قسم اول، مخالف قیاس است و موافق استعمال، مانند أَبِي يَأْبِي؛ قسم دوم، مخالف استعمال است و موافق قیاس مانند داخل شدن کاف حرف جر بر ضمیر، مثل «كَهُوٌّ» و «كَهْيِيٌّ» و قسم سوم، مخالف قیاس و استعمال است مانند دخول الف و لام تعریف بر فعل مضارع، مثل «أَلَيْتَضْرُبُ» و «أَلَيْضَرِبُ» و قسم اول و دوم، مقبول هستند و قسم سوم مردود است؛ پس أَبِي يَأْبِي از قسم‌های شاذ مقبول است.



وَ إِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فِعْلِ مَكْسُورِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ عَلَى يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ
نَحْوُ عَلِمَ يَعْلَمُ إِلَّا مَا شَذَّ مِنْ نَحْوِ حَسِبَ يَحْسِبُ وَ أَخَوَاتِهِ

در اینجا وزن اول فعل ماضی ثلاثی مجرد؛ یعنی فَعَلَ به پایان می‌رسد و مصنف
در توضیح وزن دوم آن؛ یعنی فَعِلَ می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فِعْلِ مَكْسُورِ الْعَيْنِ﴾ و اگر ماضی فعل ثلاثی مجرد
بر وزن فَعِلَ (مکسور العین) باشد ﴿فَمُضَارِعُهُ عَلَى يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ﴾ مضارع آن
بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ عَلِمَ يَعْلَمُ﴾ مانند عَلِمَ يَعْلَمُ ﴿إِلَّا مَا
شَذَّ﴾ جز صیغه‌ای که شاذ است ﴿مِنْ نَحْوِ حَسِبَ يَحْسِبُ وَ أَخَوَاتِهِ﴾ از نمونه‌ی
حَسِبَ يَحْسِبُ و نظایر آن.

(شرح) وزن دوم فعل ماضی ثلاثی مجرد، فَعِلَ است که در این صورت مضارع بر
وزن يَفْعَلُ می‌آید، مانند عَلِمَ يَعْلَمُ و در بعضی موارد بر وزن يَفْعَلُ (با کسر عین) هم
خواهد بود، مانند حَسِبَ يَحْسِبُ و نظایر آن، مثل نَعِمَ يَنْعِمُ که این وزن در معتل‌الفاء
زیاد است مانند وَرِثَ يَرِثُ، وَرِمَ يَرِمُ و وَمِقَ يَمِيقُ که مضارع این‌ها در اصل يَوْرِثُ،
يَوْرِمُ و يَوْمِيقُ بوده و فاء‌الفعلشان؛ یعنی واو، حذف شده است.

فِعْلَ يَفْعَلُ را باب چهارم می‌نامند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بروزن
فَعِلَ يَفْعَلُ باشد از باب چهارم ثلاثی مجرد است مانند شَرِبَ يَشْرَبُ. و فَعِلَ يَفْعَلُ را
باب پنجم نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر این وزن باشد از باب
پنجم ثلاثی مجرد است، مانند يَتَسَنَّ يَتَسَنُّ.

اگر سؤال شود: مصنف وزن حَسِبَ يَحْسِبُ را شاذ دانست؛ پس چگونه آن را
باب پنجم ثلاثی مجرد محسوب کردیم درحالی که نباید شاذ، باب محسوب
گردد؟! در جواب این سؤال خواهیم گفت: آری این اعتراض وارد است و به همین
علت بیشتر علما این وزن فَعِلَ يَفْعَلُ را باب مستقل ندانسته و فرموده‌اند: ثلاثی
مجرد دارای پنج باب است؛ اما به خاطر اینکه در معتل‌الفاء کلمات زیادی بر این
وزن آمده‌اند ما به اصل قیاس توجه نکرده و موافق استعمال، آن را باب مستقل به



وَ إِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فَعَلٍ مَّضْمُومِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ عَلَى يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ
نَحْوُ حَسَنَ يَحْسُنُ

حساب آورديم.

در اینجا وزن دوم ثلاثی مجرد؛ یعنی فَعَلٌ به پایان رسید و مصنف در توضیح
وزن سوم آن؛ یعنی فَعَلٌ می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى فَعَلٍ مَّضْمُومِ الْعَيْنِ﴾ و اگر ماضی فعل ثلاثی مجرد،
بر وزن فَعَلٌ (به ضم عین الفعل) باشد ﴿فَمُضَارِعُهُ عَلَى يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ﴾ مضارع
آن بر وزن يَفْعَلُ (با ضم عین الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ حَسَنَ يَحْسُنُ﴾ مانند حَسَنَ
يَحْسُنُ.

(شرح) اگر ماضی فعل ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلٌ باشد مضارع آن تنها با ضم عین
خواهد بود و بر وزن يَفْعَلُ و يَفْعِلُ؛ یعنی با فتحه و کسره‌ی عین الفعل نمی‌آید.
ممکن است سؤال شود که ما قبلاً گفتیم: باید حرکت عین الفعل ماضی و
مضارع با هم تفاوت داشته باشند؛ پس چرا در این باب حرکت هر دوی آن‌ها ضمه
است؟ در جواب می‌گوییم: تمام صیغه‌های این باب برای صفاتی است که
لازم انسان است و لزوم به معنای ضم (چسپیدن) است؛ بنابراین در عین الفعل ماضی
و مضارع این باب حرکتی اختیار شده است (ضمه) که تنها با چسپاندن و ضم دو
لب به همدیگر حاصل می‌شود و این کار به خاطر مناسبت در بین الفاظ و معانی
آن‌هاست.

فَعَلٌ يَفْعَلُ را باب ششم نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن
فَعَلٌ يَفْعَلُ باشد از باب ششم ثلاثی مجرد خواهد بود مانند شَرُفَ يَشْرُفُ.
هنگامی که مصنف از توضیح قسم اول فعل؛ یعنی ثلاثی مجرد فارغ شد بیان
قسم دوم فعل (رباعی مجرد) را شروع کرد و فرمود:



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. شش باب ثلاثی مجرد را به ترتیب بنویسید!
۲. اگر ماضی و مضارع با فتح عین‌الفعل بیایند باید چه شرطی تحقق بیابد؟
۳. انواع شاذ را بیان کنید!
۴. چرا در باب ششم عین‌الفعل ماضی و مضارع مضموم است در حالی که باید حرکتشان با هم تفاوت داشته باشد؟



وَ أَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمُجَرَّدُ فَهُوَ فَعَلَّلَ كَدَخَرَجَ دَخَرَجَةٌ وَ دِخْرَاجًا

﴿وَ أَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمُجَرَّدُ فَهُوَ فَعَلَّلَ﴾ اما فعل رباعی مجرد، تنها [بر وزن] فَعَلَّلَ

خواهد بود ﴿كَدَخَرَجَ دَخَرَجَةٌ وَ دِخْرَاجًا﴾ مانند دَخَرَجَ دَخَرَجَةٌ وَ دِخْرَاجًا.

(شرح) فعل رباعی مجرد؛ یعنی فعلی که چهار حرفی است و حرف زائد در آن افزوده نشده است یک وزن دارد و آن وزن فَعَلَّلَ می باشد؛ زیرا - همانگونه که گذشت - حرف اول و آخر ماضی معلوم باید مفتوح باشد و نمی توانیم لام السفعل اول را ساکن کنیم؛ زیرا در وقت اتصال ضمائر فاعلی متحرک به فعل ماضی (از صیغه‌ی ششم تا آخر) لام الفعل دوم ساکن می شود؛ پس اگر لام السفعل اول را ساکن کنیم در آن حالت در بین لام السفعل اول و دوم التقاء ساکنین رخ می دهد. و لازم است عین الفعل ساکن باشد تا چهار حرف دارای حرکت به دنبال هم نباشند؛ زیرا در زبان عرب چنین کلمه‌ای موجود نیست؛ یعنی کلمه‌ای که دارای چهار حرکت متوالی باشد.

این وزن را باب فَعَلَّلَةٌ نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی آن بروزن فَعَلَّلَ باشد از

این باب خواهد بود، مانند زَلَزَلَ، يَزْلُزِلُ، زَلْزَلَةٌ وَ زِلْزَالًا.

بدانکه چند کلمه‌ای به رباعی مجرد الحاق شده‌اند مانند: جَوْرَبٌ، جَلْبَبٌ،

شَمَلَلٌ، يَيْطَرٌ، هَرَوَلٌ، شَرَيْفٌ و... و دلیل این الحاق اتحاد مصدر این کلمات با

مصدر رباعی مجرد (فَعَلَّلَةٌ) است؛ یعنی این کلمات، در اصل ثلاثی مجرد بوده‌اند

مثلاً اصل جَوْرَبٌ جَرَبٌ و اصل جَلْبَبٌ جَلَبٌ است؛ اما چون مصدر این‌ها بر وزن

فَعَلَّلَةٌ است و مصدر، اصل و ریشه‌ی کلمات می باشد، با افزودن یک حرف به هر

یک از آن‌ها، آن‌ها را هموزن دَخَرَجَ کرده‌اند.

مصنف بعد از بیان و توضیح قسم دوم فعل (رباعی مجرد) در توضیح قسم سوم

فعل (ثلاثی مزید فیهِ) فرمود:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا رباعی مجرد، تنها دارای یک وزن است؟

۲. پنج صیغه از صیغه‌های ملحق به رباعی مجرد را نوشته و دلیل الحاق را بیان

کنید!



وَ أَمَّا الثَّلَاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ فَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ الْأَوَّلُ مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ كَأَفْعَلَ نَحْوُ أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا

﴿وَ أَمَّا الثَّلَاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ﴾ اما فعل ثلاثی مزیدٌ فيه ﴿فَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ﴾ بر سه قسم است: ﴿الْأَوَّلُ مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ كَأَفْعَلَ﴾ قسم اول، فعلی است که ماضی آن چهار حرف است مانند صیغه‌ای که بر وزن أَفْعَلَ می‌باشد ﴿نَحْوُ أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا﴾ مانند أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا

(شرح) فعل ثلاثی مزیدٌ فيه؛ یعنی فعلی که در اصل سه حرفی است و حرف زائد در آن افزوده شده است دارای سه قسم است؛ زیرا یا یک حرف در آن افزوده شده یا دو حرف و یا سه حرف و اگر بیشتر از سه حرف افزوده شود حروف زائد از حروف اصلی بیشتر خواهند بود و فرع (حروف زائد) بر اصل مزیت پیدا می‌کند که این امر، صحیح نخواهد بود.

بدانکه حروف زائد، تنها از ده حرف «سَأَلْتُمُونِيهَا» خواهد بود؛ مگر اینکه زیاد کردن حرف، برای تکرار و تضعیف باشد که در آن صورت از این ده حرف و غیر این ها هم افزوده خواهد شد. فرقی نیست تکرار و تضعیف صورت گرفته برای الحاق باشد یا غیر الحاق. مثال فعلی که تضعیف آن برای الحاق باشد و از حروف «سَأَلْتُمُونِيهَا» و غیر آن زیاده شده باشد شَمَّلَ و جَلَّبَ و مثال فعلی که تضعیف آن برای غیر الحاق باشد و از حروف مذکور و غیر آن‌ها افزوده شده باشد طَهَّرَ و فَرَّخَ. (نکته) یک باب رباعی مجرد و ابواب ثلاثی مزیدٌ فيه و رباعی مزیدٌ فيه با وزن مصدرشان نامیده می‌شوند مثلاً باب اول قسم اول ثلاثی مزیدٌ فيه را باب اِفعال، باب دوم را باب تفعیل و باب سوم را مُفَاعَلَةٌ نامیده‌اند؛ اما ابواب ثلاثی مجرد را با اسم باب اول و دوم و سوم و ... اسم گذاری کرده‌اند.

قسم اول از سه قسم فعل ثلاثی مزیدٌ فيه فعلی است که ماضی آن چهار حرف است سه حرف اصلی و یک حرف زائد و این قسم، دارای سه باب است: باب اول که باب اِفعال نامیده می‌شود ماضی آن برون أَفْعَلَ، مضارعش بر وزن يُفْعِلُ و



وَ فَعَّلَ كَفَّرَحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً

مصدرش بر وزن افعال است، مانند اُكْرَمَ يُكْرِمُ اِكْرَاماً.

اُكْرَمَ، فعل ماضی باب افعال است اصل آن كَرُمَ از باب ششم بود آن را به باب افعال نقل کردیم در اول آن همزه‌ی قطع (همزه‌ای که همیشه خوانده می‌شود؛ یعنی وقتی که در وسط قرار می‌گیرد حذف نخواهد شد) آوردیم فاء‌الفعل راساکن و عین‌الفعل را مفتوح کردیم اُكْرَمَ شد.

يُكْرِمُ، فعل مضارع باب افعال است اصلش اُكْرَمَ بود حرف مضارعه را به صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يُاُكْرِمُ شد و چون در صیغه‌ی متکلم وحده‌ی آن (اُكْرِمُ) دو همزه در اول کلمه واقع می‌شد و موجب سنگینی کلمه می‌بود همزه‌ی دوم را حذف کردیم اُكْرِمُ شد و به خاطر یکنواخت بودن دیگر صیغه‌ها با صیغه‌ی متکلم، همزه‌ی آن‌ها را هم حذف کردیم؛ بنابراین يُاُكْرِمُ يُكْرِمُ شد.

این باب را باب افعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اَفْعَلٌ يُفْعَلُ باشد از باب افعال خواهد بود مانند اُجْلَسَ يُجْلِسُ.

﴿وَ فَعَّلَ﴾ و بر وزن فَعَّلَ خواهد بود ﴿كَفَّرَحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً﴾ مانند فَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً.

(شرح) گفتیم: قسم اول فعل ثلاثی مزید فیه دارای سه باب است باب اول را توضیح دادیم و اما باب دوم آن، فعلی است که ماضی آن بر وزن فَعَّلَ، مضارعش بر وزن يُفْعَلُ و مصدرش بر وزن تَفْعِيلُ است مانند فَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً.

فَرَّحَ، فعل ماضی باب تفعیل است اصل آن فَرَّحَ از باب چهارم بود آن را به باب تفعیل بردیم رائی را به آن افزوده و در راء عین‌الفعل ادغام کرده و عین‌الفعل را مفتوح کردیم فَرَّحَ شد.

يُفَرِّحُ، فعل مضارع باب تفعیل است اصل آن فَرَّحَ بود حرف مضارعه را به صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم



وَ فاعِلَ نَحْوُ قَاتِلٍ يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةً وَ قِتَالاً وَ قِيْتَالاً.
وَ الثَّانِي مَا كَانَ ماضِيهٗ عَلٰى خَمْسَةِ اَحْرَفٍ فَاِمَّا اَوَّلُهُ التَّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ نَحْوُ
تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكَسُّراً

يُفَرِّحُ شَد.

این باب را باب تفعیل نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن
فَعَّلَ يُفَعَّلُ باشد از باب تفعیل خواهد بود مثل خَرَجَ يُخْرَجُ تَخْرِيْجاً.
(نکته) این باب دارای دو مصدر دیگر است: تَفَعَّلَ و فَعَّلَ مانند تذکرة و کذاب.

﴿وَ فاعِلَ نَحْوُ قَاتِلٍ يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةً وَ قِتَالاً وَ قِيْتَالاً﴾ و بر وزن فاعِلَ خواهد بود
مانند قَاتِلٌ، يُقَاتِلُ، مُقَاتِلَةٌ، قِتَالٌ وَ قِيْتَالٌ.

(شرح) باب سوم از قسم اول ثلاثی مزید فیه که آخرین باب است ماضی آن بر
وزن فاعِلَ و مضارع آن بر وزن يُفَاعِلُ می‌باشد مانند قَاتِلٌ يُقَاتِلُ و دارای چهار مصدر
است مقاتلة، قِتال، قِيْتال، و قِتال (با تشدید تاء).

قاتِلٌ، فعل ماضی باب مفاعلة است اصل آن قَتَلَ بود از باب اول، آن را به باب
مفاعلة بردیم یک الف را در بین فاءالفعل و عينالفعل آن افزودیم قَاتِلَ شد.

يُقَاتِلُ فعل مضارع باب مفاعلة است اصل آن قَاتَلَ بود حرف مضارعه را به
صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عينالفعل را مکسور و لامالفعل
را مرفوع کردیم يُقَاتِلُ شد.

این باب را باب مفاعلة نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن
فاعِلَ يُفَاعِلُ باشد از این باب خواهد بود، مانند باعَدَ يُبَاعِدُ مُبَاعِدَةً.

در اینجا قسم اول فعل ثلاثی مزید فیه به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح قسم
دوم آن می‌فرماید:

﴿وَ الثَّانِي مَا كَانَ ماضِيهٗ عَلٰى خَمْسَةِ اَحْرَفٍ﴾ قسم دوم فعل ثلاثی مزید
فیه فعلی است که ماضی آن بر پنج حرف است ﴿فَاِمَّا اَوَّلُهُ التَّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ﴾ [و این
قسم دو نوع است:] یا اول آن، تاء است مانند صیغه‌ای که بر وزن تَفَعَّلَ است



﴿نحو تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكْسَرًا﴾ مثل تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكْسَرًا.

(شرح) قسم دوم از سه قسم فعل ثلاثی مزید فیه فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف است؛ یعنی سه حرف آن، اصلی است و دو حرفش زائد و این قسم، دو نوع است؛ زیرا حرف اول آن یا تاء است و یا همزه و نوع اول دو باب دارد و نوع دوم سه باب؛ بنابراین مجموع ابواب قسم دوم ثلاثی مزید فیه پنج باب است. باب اول از قسم دوم از نوع اول فعل ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن تَفَعَّلَ، مضارعش بر وزن يَتَفَعَّلُ و مصدرش بر وزن تَفَعَّلُ است، مانند تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكْسَرًا.

تَكَسَّرَ، فعل ماضی باب تَفَعَّلُ است اصل آن كَسَرَ بود از باب اول. آن را به باب تَفَعَّلُ نقل کردیم در اول آن تاء مفتوحی را افزوده و عین‌الفعلش را تکرار نمودیم تَكَسَّرَ شد و به خاطر اجتماع المثلین، حرکت سین اول را حذف کرده و سین اول را در سین دوم دغم کردیم تَكَسَّرَ شد.

يَتَكَسَّرُ، فعل مضارع باب تَفَعَّلُ است اصل آن تَكَسَّرَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح در اول آن قرار دادیم و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَتَكَسَّرُ شد. این باب را باب تَفَعَّلُ نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ باشد از این باب خواهد بود مانند تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّمًا.

بدانکه این باب دارای قاعده‌ای است و آن این است که هرگاه فاء‌الفعلش یکی از ده حرف بیت باشد که عبارتند از: «ث - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ» صحیح است تاء زائدش به حرف همجنس فاء‌الفعل قلب شود مانند اِطَّهَّرَ. اِطَّهَّرَ، فعل ماضی باب تَفَعَّلُ است در اصل تَطَّهَّرَ بود و چون فاء‌الفعلش یکی از ده حرف بیت بود تاء زائد را به جنس فاء‌الفعل؛ یعنی «ط» قلب کردیم طَطَّهَّرَ شد و به خاطر اجتماع المثلین حرکت طاء اول را حذف کرده و طاء اول را در طاء دوم دغم کردیم و چون ابتدا به سکون رخ داد برای دفع آن همزه‌ی وصل مکسوری را



وَ تَفَاعَلَ نَحْوُ تَبَاعَدَ يَتَبَاعَدُ تَبَاعُدًا

در اول آن اضافه کردیم اِطْهَرَ شد.

بعضی گفته‌اند: وزن اِطْهَرَ تَفَعَّلَ است؛ زیرا همزه به خاطر زائد بودنش، در میزان تعبیر نخواهد شد و تاء زائد را با تاء تعبیر کرده‌اند هر چند که به طاء تبدیل شده است؛ زیرا اصل آن اعتبار خواهد شد. و جمعی هم گفته‌اند: وزن آن اِنْفَعَلَ است و این قول از قول اول قوی‌تر است. و «رَضِيَ» گفته است: حرف زائدی که در حرفی اصلی دغم شده باشد مانند اِطْهَرَ که تاء زائد در طاء فاء‌الفعل ادغام شده است با حرف دوم تعبیر خواهد شد؛ بنابراین وزن اِطْهَرَ اِنْفَعَلَ است.

این قاعده (ادغام حرف زائد در فاء‌الفعل در هنگامی که فاء‌الفعل یکی از حروف بیت باشد) در دیگر صیغه‌ها مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ... نیز جاری است، مانند يَطْهَرُ- اِطْهَرًا- اِطْهَرَ- مُطْهَرًا- مُطْهَرًا.

و دو کلمه‌ی «مُدَّتَّر» و «مَزْمَل» در قرآن کریم از این باب هستند. مُدَّتَّر در اصل مُتَدَّتَّر بود تاء به دال تبدیل شد و سپس در دال دوم دغم گردید مدَّتَّر شد و مَزْمَل هم اینگونه است.

﴿وَ تَفَاعَلَ﴾ و بر وزن تَفَاعَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ تَبَاعَدَ يَتَبَاعَدُ تَبَاعُدًا﴾ مانند تَبَاعَدَ يَتَبَاعَدُ تَبَاعُدًا.

(شرح) باب دوم از قسم دوم و نوع اول ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن تفاعل، مضارعش بر وزن يَتَفَاعَلُ و مصدرش بر وزن تَفَاعَلُ است مانند تَبَاعَدَ يَتَبَاعَدُ تَبَاعُدًا.

تَبَاعَدَ، فعل ماضی باب تفاعل است اصل آن بَعَدَ است از باب ششم، تاء زائد را به صورت مفتوح در اول آن اضافه کرده، در بین فاء‌الفعل و عین‌الفعل الفی را افزوده و عین‌الفعل را مفتوح کردیم تَبَاعَدَ شد.

يَتَبَاعَدُ، فعل مضارع باب تفاعل است اصل آن تَبَاعَدَ بود یاء مفتوحی را در اول آن قرارداده و لام‌الفعلش را مرفوع کردیم يَتَبَاعَدُ شد.



وَ إِمَّا أَوْلَهُ الْهَمْزَةُ مِثْلُ اِنْفَعَلَ نَحْوُ اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطَاعاً

این باب را باب تفاعل نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ باشد از این باب خواهد تَبَارَكَ، يَتَبَارَكَ، تَبَارَكًا.

بدانکه این باب نیز همانند باب تَفَعَّلَ دارای قاعده‌ای است و آن این است که هرگاه فاء‌الفعل آن یکی از ده حرف مذکور بیت باشد صحیح است تاء زائد به جنس فاء‌الفعل قلب شود مانند اِثَّاقَلَ. اصل آن تَثَّاقَلَ بود. به علت اینکه فاء‌الفعلش یکی از ده حرف بیت بود تاء زائد را به جنس فاء‌الفعل؛ یعنی ثاء قلب کردیم ثَثَّاقَلَ شد و به خاطر اجتماع المثلیین حرکت ثاء اول را حذف کرده و ثاء اول را در دوم دغم کردیم و چون ابتدا به سکون رخ داد برای دفع آن همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن قرار دادیم اِثَّاقَلَ شد. و همانند اِطَّهَّرَ در میزان آن اختلاف نظر هست: بعضی گفته‌اند: بر وزن تَفَاعَلَ است و جمعی بر این باورند که بر وزن اِتْفَاعَلَ می‌باشد و «رَضِيَ» هم معتقد است که بر وزن اِفَاعَلَ است. این قاعده در دیگر صیغه‌ها مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و... نیز جاری است مانند يَثَّاقَلُ، اِثَّاقَلُ، اِثَّاقَلُ، مَثَّاقَلُ و مَثَّاقَلُ.

﴿وَ إِمَّا أَوْلَهُ الْهَمْزَةُ﴾ و یا اول آن همزه است ﴿مِثْلُ اِنْفَعَلَ﴾ مانند موزون اِنْفَعَلَ ﴿نَحْوُ اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطَاعاً﴾ مثل اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطَاعاً.

(شرح) قبلاً گفتیم: قسم دوم از سه قسم فعل ثلاثی مزید فیه دو نوع است: نوع اول با تاء شروع می‌شد که دو باب بود و توضیح آن گذشت و نوع دوم با همزه شروع می‌شود و این نوع سه باب است: باب اول از قسم دوم و نوع دوم صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِنْفَعَلَ مضارعش بر وزن يَنْفَعِلُ و مصدرش بر وزن اِنْفَعَالٌ باشد مانند انقطع، يَنْقَطِعُ، انقطاع.

اِنْقَطَعَ، فعل ماضی باب انفعال است. اصل آن قَطَعَ بود از باب سوم. آن را به باب انفعال نقل کردیم همزه‌ی وصل مکسوره و نون ساکن را در اول آن قرار دادیم اِنْقَطَعَ شد.



وَ افْتَعَلَ نَحْوُ اجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اجْتِمَاعاً

يَنْقَطِعُ، فعل مضارع باب انفعال است اصل آن انقطع بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن اضافه کردیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند در تلفظ و کتابت آن را حذف کرده و عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَنْقَطِعُ شد.

این باب را باب انفعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِنْحَصَرَ يَنْحَصِرُ اِنْحِصَاراً.

بدانکه این باب دارای قاعده‌ای است و آن این است که هرگاه فاء‌الفعلش یکی از شش حرف «يِرْمَلُونَ» بود درست است نون زائد به جنس فاء‌الفعل قلب گردد مانند اِرْحَمَ. اصل آن رَحِمَ بود از باب چهارم آن را به باب انفعال نقل کردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور و نون ساکن آورده و عین‌الفعل را مکسور کردیم اِنْرَحِمَ شد و چون فاء‌الفعلش یکی از حروف «یرملون» بود نون را به راء قلب کرده و در راء دوم دغم کردیم اِرْحَمَ گردید. بر وزن اِنْفَعَلَ و بنا بر قول «رضی» بر وزن اِفْعَلَ می‌باشد؛ زیرا او چنان معتقد است که حرف زائدی که در حرف اصلی دغم شود با حرف اصلی تعبیر خواهد شد، همانگونه که در توضیح اِطَهَّرَ گذشت. و این قاعده در صیغه‌های دیگر، مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و... نیز جاری است مانند يِرْحِمُ، اِرْحَمَ، اِرْحِمْ، مِرْحِمٌ، مِرْحَمٌ.

﴿وَأَفْتَعَلَ﴾ و بر وزن اِفْتَعَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اجْتِمَاعاً﴾ مانند اجتماع يَجْتَمِعُ اجتماعاً .

(شرح) باب دوم از قسم دوم و نوع دوم، صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْتَعَلَ مضارعش بر وزن يَفْتَعِلُ و مصدرش بر وزن اِفْتَعَلَ است مانند اجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اجْتِمَاعاً.

اجْتَمَعَ فعل ماضی باب افتعال است اصل آن جَمَعَ بود از باب سوم . آن را به باب افتعال نقل کردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور آورده، فاء‌الفعل را ساکن و



در بین فاءالفعل و عینالفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم **اجْتَمَعَ** شد.
يَجْتَمِعُ، فعل مضارع باب افتعال است. اصل آن اجتمع بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف، عینالفعل را مکسور و لامالفعل را مرفوع کردیم **يَجْتَمِعُ** شد.
 این باب را باب افتعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن **اِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ** باشد از این باب خواهد بود مانند **اِقْتَرَبَ يَقْتَرِبُ اِقْتِرَابًا**.
 بدانکه این باب دارای دو قاعده است: اول اینکه هرگاه فاءالفعل آن یکی از ده حرف بیت (ث - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ) باشد صحیح است تاء زائد به فاءالفعل تبدیل و در فاءالفعل دغم شود و این کار بر خلاف قیاس است؛ زیرا تبدیل حرف به حرف ماقبلش است و قیاس آن است که حرف، به مابعدش قلب شود مانند **اِطَهَّرَ وَاثَقَلَ**، مانند **اِسْمَعُ** اصل آن **سَمِعَ** بود از باب چهارم به باب افتعال نقل کردیم در ابتدای آن همزه‌ی وصل مکسور را افزوده، فاءالفعل را ساکن و در بین فاءالفعل و عینالفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم **اِسْتَمَعَ** شد و چون فاءالفعلش یکی از حروف بیت بود تاء را به جنس فاءالفعل؛ یعنی سین قلب کرده و سین اول را در سین دوم دغم کردیم **اِسْتَمَعَ** شد و مضارع و مصدر این صیغه عبارتند از: **يَسْتَمِعُ اِسْمَاعًا**.

و قاعده‌ی دوم این است که هرگاه عینالفعل این باب یکی از ده حرف بیت باشد درست است تاء زائد به جنس عینالفعل قلب شود، مانند **اِخْتَصَمَ يَخْتَصِمُ اِخْتِصَامًا**.

اصل **اِخْتَصَمَ خَصَمًا** بود از باب دوم، آن را به باب افتعال نقل کردیم همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده، فاءالفعل را ساکن و در بین فاءالفعل و عینالفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم **اِخْتَصَمَ** شد چون عینالفعلش یکی از حروف بیت بود تاء زائد را به جنس عینالفعل؛ یعنی صاد قلب کردیم **اِخْتَصَمَ** شد و چون اجتماع المثلین رخ داد بود صاد اول را ساکن کرده و در **اِخْتَصَمَ** دوم ادغام کردیم **اِخْتَصَمَ** شد.



وَ أَفْعَلٌ نَحْوُ إِحْمَرَ يَحْمَرُ إِحْمِرَاراً

در ماضی این صیغه، هم فتح خاء صحیح است و هم کسر آن؛ یعنی در صورتی که این صیغه إِخْصَصَمَ می‌شود برای ادغام صاد اول در صَاد دوم لازم است و صاد اول ساکن شود و این ساکن کردن یا با نقل حرکت صاد اول به خاء است و یا با حذف آن؛ در صورتی که فتحی صاد به خاء نقل شود صیغه إِخْصَصَمَ می‌گردد و در صورتی که حذف شود در بین خاء و صاد التقاء ساکنین واقع می‌شود که باید خاء را با کسره تحریک بکنیم که در این صورت إِخْصَصَمَ خواهد شد و نیز صحیح است همزه را حذف کنیم؛ پس ماضی این کلمه دارای چهار صیغه خواهد بود: إِخْصَصَمَ، خَصَصَمَ، إِخْصَصَمَ، خِصَصَمَ.

مضارع دو صیغه‌ی اول یَخْصَصُمُ و مضارع دو صیغه‌ی دوم یَخِصَصُمُ می‌شوند و کلمه‌ی «یَخِصَصُمُونَ» که در سوره‌ی یاسین آمده اینگونه ساخته شده است. و نیز صحیح است حرف مضارعه مکسور گردد؛ بنابراین مضارع این کلمه هم دارای چهار صیغه خواهد بود: یَخْصَصُمُ، یَخِصَصُمُ، یَخِصَصُمُ، یَخِصَصُمُ.

و مصدر صیغه‌ی اول ماضی، إِخْصَصَاماً، مصدر صیغه‌ی دوم خَصَصَاماً، مصدر صیغه‌ی سوم إِخْصَصَاماً و مصدر صیغه‌ی چهارم خِصَصَاماً خواهد شد؛ پس مصدرش هم دارای چهار وزن است.

اسم فاعل این کلمه هم دارای چهار وزن است؛ زیرا اسم فاعل از فعل مضارع گرفته می‌شود؛ پس اسم فاعل یَخْصَصُمُ و یَخِصَصُمُ، مُخْصَصِمٌ و اسم فاعل یَخِصَصُمُ و یَخِصَصُمُ هم مُخِصَصِمٌ خواهد شد و صحیح است سیم اسم فاعل با پیروی از کسره‌ی فاء‌الفعل مکسور گردد؛ یعنی مِخْصَصِمٌ و نیز درست است فاء‌الفعل با پیروی از ضمه‌ی میم مضموم گردد؛ یعنی مُخْصَصِمٌ.

﴿وَ أَفْعَلٌ﴾ و بر وزن إِفْعَلٌ خواهد بود ﴿نَحْوُ إِحْمَرَ يَحْمَرُ إِحْمِرَاراً﴾ مانند إِحْمَرَ يَحْمَرُ إِحْمِرَاراً.

(شرح) باب سوم از قسم دوم و نوع دوم ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی



الْقِسْمُ الثَّلَاثُ مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى سِتَّةِ أَحْرَفٍ مِثْلُ اسْتَفْعَلَ نَحْوُ اسْتَخْرَجَ
يَسْتَخْرِجُ اسْتِخْرَاجاً

آن بر وزن اِفْعَلَّ مضارعش بر وزن يَفْعَلُّ و مصدرش بر وزن اِفْعَلال است مانند اِحْمَرَّ،
يَحْمَرُّ، اِحْمَراراً.

اِحْمَرَّ، فعل ماضی باب اِفْعَلال است اصل آن حَمَرَّ بود از باب ششم آن را به
باب افعلال نقل کردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور افزوده، فاءالفعل را ساکن،
عینالفعل را مفتوح و لامالفعل را مکرر نمودیم اِحْمَرَّ شد.

يَحْمَرُّ، فعل مضارع باب افعلال است اصل آن اِحْمَرَّ بود حرف مضارعه را به
صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت
حذف کرده و لامالفعل را مرفوع کردیم يَحْمَرُّ شد.

این باب را باب اِفْعَلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی آن بر وزن اِفْعَلَّ و
مضارعش بر وزن يَفْعَلُّ باشد از این باب خواهد بود مانند اِصْفَرَ، يَصْفَرُّ، اِصْفِرار.
در اینجا توضیح قسم دوم فعل ثلاثی مزید فیه به پایان می‌رسد و مصنف در بیان
قسم سوم آن می‌فرماید:

﴿الْقِسْمُ الثَّلَاثُ﴾ قسم سوم فعل ثلاثی مزید فیه ﴿مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى سِتَّةِ
أَحْرَفٍ﴾ فعلی است که ماضی آن بر شش حرف است ﴿مِثْلُ اسْتَفْعَلَ نَحْوُ
اسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اسْتِخْرَاجاً﴾ مانند موزون اسْتَفْعَلَ مثل اسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ
اسْتِخْرَاجاً.

(شرح) قسم سوم فعل ثلاثی مزید فیه فعلی است که ماضی آن دارای شش حرف
است سه حرف اصلی و سه حرف زائد و این قسم دارای شش باب است: باب اول
از قسم سوم فعل ثلاثی مزید فیه فعلی است که ماضی آن بر وزن اسْتَفْعَلَ، مضارعش
بر وزن يَسْتَفْعَلُّ و مصدرش بر وزن اسْتَفْعَال است مانند استخرج، يستخرج،
استخراج.

اسْتَخْرَجَ، فعل ماضی باب استفعال است اصل آن خَرَجَ بود از باب اول آن را



وَ اَفْعَالٌ نَحْوُ اِحْمَارٍ يَحْمَارُ اِحْمِيرَارًا، وَ اَفْعُوْعَلٌ نَحْوُ اِعْشَوْشَبٍ يَعْشَوْشَبُ

به باب استفعال نقل کردیم در اولش همزه‌ی وصل مکسور، سین ساکن و تاء مفتوح را اضافه کردیم اِسْتَخْرَجَ شد.

يَسْتَخْرِجُ، فعل مضارع باب استفعال است اصل آن استخرج بود، حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده، عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَسْتَخْرِجُ شد.

این باب را باب استفعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِسْتَفْعَلُ يَسْتَفْعِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِسْتَكْمَلَ يَسْتَكْمِلُ اِسْتِكْمَالًا. ﴿وَ اَفْعَالٌ﴾ و بر وزن اَفْعَالٌ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِحْمَارٍ يَحْمَارُ اِحْمِيرَارًا﴾ مانند اِحْمَارٍ يَحْمَارُ اِحْمِيرَارًا.

(شرح) باب دوم از قسم سوم فعل ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن اَفْعَالٌ، مضارعش بر وزن يَفْعَالٌ و مصدرش بر وزن اَفْعِيْلَالٌ خواهد بود مانند اِحْمَارٍ يَحْمَارُ اِحْمِيرَارًا.

اِحْمَارٌ، فعل ماضی باب افعیلال است اصل آن حَمَرَ بود از باب ششم، آن را به باب افعیلال برده در اول آن همزه‌ی وصل مکسور را افزوده، فاء‌الفعل را ساکن و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل الفی را افزودیم الف، مقتضی فتح ماقبلش بود آن را مفتوح کرده و لام‌الفعل را مکرر کردیم اِحْمَارٌ شد.

يَحْمَارُ، فعل مضارع باب افعیلال است حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَحْمَارُ شد.

این باب را باب افعیلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اَفْعَالٌ يَفْعَالٌ باشد از این باب خواهد بود مانند اِسْوَدَّ اِسْوَادًا اِسْوِيْدَادًا.

﴿وَ اَفْعُوْعَلٌ﴾ و بر وزن اَفْعُوْعَلٌ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِعْشَوْشَبٍ يَعْشَوْشَبُ﴾



إِعْشِيشَابًا، وَ اِفْعَوَّلَ نَحْوُ اِجْلَوَزَ يَجْلُوَزُ اِجْلُوَزًا

إِعْشِيشَابًا ﴿مانند اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ اِعْشِيشَابًا.﴾

(شرح) باب سوم از قسم سوم ثلاثی مزید فیه فعلی است که ماضی آن بر وزن اِفْعَوَّلَ و مضارعش بوزن يَفْعَوِعُلُ و مصدرش بر وزن اِفْعِيعَالِ است مانند: اعشوشب يعشوشب اعشيشاب.

إِعْشَوْشَبَ، فعل ماضی باب اِفْعِيعَالِ است اصل آن عَشُبَ بود از باب ششم. آن را به باب افعیعال برده همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاءالفعل را ساکن، عینالفعل را مفتوح و مکرر کرده و در بین دو حرف همجنس واو ساکنی را زیاد کردیم اِعْشَوْشَبَ گردید.

يَعْشَوْشِبُ، فعل مضارع باب افعیعال است. اصل آن اِعْشَوْشَبَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نمائد آن را در لفظ و کتابت حذف کرده، همجنس دوم را مکسور و لامالفعل را مرفوع کردیم يَعْشَوْشِبُ گردید.

این باب را باب اِفْعِيعَالِ می‌نامند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَوِعُلُ يَفْعَوِعُلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِحْدَوِدَبَ يَحْدَوِدِبُ اِحْدِيدَابًا. ﴿وَ اِفْعَوَّلَ﴾ و بر وزن اِفْعَوَّلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِجْلَوَزَ يَجْلُوَزُ اِجْلُوَزًا﴾ مانند اِجْلَوَزَ يَجْلُوَزُ اِجْلُوَزًا.

(شرح) باب چهارم از قسم سوم ثلاثی مزید فیه صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَوَّلَ، مضارعش بر وزن يَفْعَوِّلُ و مصدرش بر وزن اِفْعَوِّالِ خواهد بود مانند اِجْلَوَزَ يَجْلُوَزَ، اِجْلُوَزًا.

اِجْلَوَزَ، فعل ماضی باب اِفْعَوِّالِ است اصل آن جَلَزَ بود از باب دوم آن را به باب افعوال برده، همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاءالفعل را ساکن و در بین عینالفعل و لامالفعل واو مشدد مفتوحی را اضافه کردیم اِجْلَوَزَ شد. و ساختن يَجْلُوَزُ سهل است.



و اَفْعَلَّ نَحْوُ اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا، وَ اِفْعَنْلِي نَحْوُ اِسْلَنْقِي يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقَاءً

این باب را باب اِفْعَوَال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِفْعَوَلْ یَفْعَوُلْ باشد از این باب است.

﴿وَ اِفْعَنْلَلْ﴾ و بر وزن اِفْعَنْلَلْ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا﴾ مانند اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا.

(شرح) باب پنجم از قسم سوم فعل ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن اِفْعَنْلَلْ، مضارعش بر وزن یَفْعَنْلِلْ و مصدرش بر وزن اِفْعِنْلَال خواهد بود مانند اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاس.

اِقْعَنْسَسَ، فعل ماضی باب افعللال است اصل آن قَعَسَ بود از باب سوم آن را به باب افعللال نقل کرده، در اولش همزه‌ی وصل مکسور آورده، فاء‌الفعل را ساکن، در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکن را افزوده و لام‌الفعل را مکرر کردیم اِقْعَنْسَسَ شد. ساختن یَقْعَنْسِسُ راحت است.

این باب را باب افعللال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَنْلَلْ یَفْعَنْلِلْ باشد از این باب خواهد بود.

﴿وَ اِفْعَنْلِي﴾ و بر وزن اِفْعَنْلِي خواهد بود ﴿نَحْوُ اِسْلَنْقِي يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقَاءً﴾ مانند اِسْلَنْقِي يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقَاءً.

(شرح) باب ششم از قسم سوم ثلاثی مزید فیه که باب آخر است صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَنْلِي، مضارعش بر وزن یَفْعَنْلِي و مصدرش بر وزن اِفْعِنْلَاء خواهد بود مانند اِسْلَنْقِي يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقَاءً.

اِسْلَنْقِي، فعل ماضی باب اِفْعِنْلَاء است اصل آن سَلَقَ بود از باب دوم آن را به باب افعللاء بردیم همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاء‌الفعل را ساکن، در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکن و بعد از لام‌الفعل یاء مفتوحی را اضافه کردیم اِسْلَنْقِي شد. یاء، متحرک، ماقبلش مفتوح بود آن را به الف قلب کردیم اِسْلَنْقِي شد.



یَسْلَنْقِي، فعل مضارع باب افعللاء است اصل آن اِسْلَنْقِي بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده و لام‌الفعل را مکسور و چون ماقبل الف مکسور شد الف به یاء قلب نموده و یاء را مرفوع کردیم یَسْلَنْقِي گردید ضمه بر یاء سنگین بود آن را حذف کردیم یَسْلَنْقِي شد.

این باب را باب اِفْعِلَاء نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَلِي يَفْعَلِي باشد از این باب خواهد بود مانند اِسْرَنْدِي يَسْرَنْدِي اِسْرَنْدَاءُ. در اینجا قسم سوم فعل (ثلاثی مزید فیه) به پایان می‌رسد و مصنف در بیان قسم چهارم فعل؛ یعنی رباعی مزید فیه می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. ثلاثی مزید فیه چند قسم دارد و هر یک از آن‌ها دارای چند باب است؟ اسم باب‌ها را بنویسید!
۲. قسم دوم از سه قسم ثلاثی مزید فیه چند نوع است و هر نوع چند باب دارد؟
۳. وزن اِطَهَّرَ و اِنَّا قَلَّ چیست؟
۴. قاعده‌ی مشترک باب تَفَعَّلَ و تفاعل و افتعال چیست؟



وَ أَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ فَأَمْثَلَتْهُ تَفَعَّلَ كَتَدَخَّرَجَ تَدَخَّرَجًا، وَ افْعَنْلَلَ نَحْوُ إِحْرَنْجَمَ إِحْرَنْجَمًا، وَ افْعَلَّ نَحْوُ إِقْشَعَرَ إِقْشَعَرًا

﴿وَ أَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ﴾ اما فعل رباعی مزیدٌ فیهِ ﴿فَأَمْثَلَتْهُ تَفَعَّلَ كَتَدَخَّرَجَ

تَدَخَّرَجًا﴾ مثال‌های آن تَفَعَّلَ خواهد بود مانند تَدَخَّرَجَ تَدَخَّرَجًا.

(شرح) قسم چهارم فعل (قسم آخر)، فعل رباعی مزیدٌ فیهِ است؛ یعنی فعلی که دارای چهار حرف اصلی است و حرف زائد در آن افزوده شده است و این قسم دارای سه باب است: باب اول، ماضی آن بر وزن تَفَعَّلَ، مضارعش بر وزن يَتَفَعَّلُ و مصدرش بر وزن تَفَعَّلُ است مانند تَدَخَّرَجَ يَتَدَخَّرَجُ تَدَخَّرَجُ.

تَدَخَّرَجَ، فعل ماضی باب تَفَعَّلُ است اصل آن دَخَّرَجَ (رباعی مجرد) بود تاء

زائد را به اول آن افزودیم تَدَخَّرَجَ شد. ساختن يَتَدَخَّرَجُ از تَدَخَّرَجَ آسان است.

این باب را باب تَفَعَّلُ نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن

تَفَعَّلُ يَتَفَعَّلُ باشد از این باب خواهد بود مانند تزلزل یتزلزل تزلزلاً.

﴿وَ افْعَنْلَلَ نَحْوُ إِحْرَنْجَمَ إِحْرَنْجَمًا﴾ و بر وزن افْعَنْلَلَ خواهد بود مانند إِحْرَنْجَمَ

إِحْرَنْجَمًا.

(شرح) باب دوم از سه باب رباعی مزیدٌ فیهِ صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن

افْعَنْلَلَ مضارعش بر وزن يَفْعَنْلَلُ و مصدرش بر وزن افْعَنْلَلَ خواهد بود مانند احرنجم،

یحرنجم، احرانجاما.

إِحْرَنْجَمَ، فعل ماضی باب افْعَنْلَلَ است اصلش حَرْجَمَ (رباعی مجرد) بود به

باب افْعَنْلَلَ بردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور آورده، فاء‌الفعل را ساکن،

عین‌الفعل را مفتوح و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکنی را اضافه کردیم

إِحْرَنْجَمَ شد. ساختن مضارع از ماضی سهل است.

این باب را باب افْعَنْلَلَ نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن

افْعَنْلَلَ يَفْعَنْلَلُ باشد از این باب خواهد مانند اِعْرَنْزَمَ يِعْرَنْزَمُ اِعْرَنْزَمًا.

﴿وَ افْعَلَّ نَحْوُ إِقْشَعَرَ إِقْشَعَرًا﴾ و بر وزن افْعَلَّ خواهد بود مانند إِقْشَعَرَ



إِقْشَعْرَارًا.

(شرح) باب سوم از سه باب فعل رباعی مزید فیه صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن إِفْعَلَّ، مضارعش بر وزن یَفْعَلِلُّ و مصدرش بر وزن إِفْعَلَّال خواهد بود مانند إِقْشَعْرَّ یَقْشَعِرُّ إِقْشَعْرَارًا.

إِقْشَعْرَّ، فعل ماضی باب إِفْعَلَّال است اصل آن قَشَعَرَ (رباعی مجرد) بود آن را به باب إِفْعَلَّال برده همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده، فاء‌الفعل را ساکن، عین‌الفعل را مفتوح، و لام‌الفعل را مکرر کردیم إِقْشَعْرَّ گردید. ساختن مضارع از ماضی آسان است.

این باب را باب إِفْعَلَّال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن إِفْعَلَّ یَفْعَلِلُّ باشد از این باب خواهد بود مانند إِطْمَأَنَّ یَطْمَئِنُّ إِطْمِئِنَانًا. در اینجا هر چهار قسم فعل به پایان می‌رسد که مجموع ابواب آن‌ها بیست و چهار باب است: شش باب ثلاثی مجرد، یک باب رباعی مجرد، چهارده باب ثلاثی مزید فیه و سه باب رباعی مزید فیه.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. رباعی مزید فیه چند وزن دارد؟ آن‌ها را بیان کنید!
۲. در تدحرج و احرنجم چند حرف زائد وجود دارد؟ آن‌ها را مشخص کنید!



معانی ابواب ثلاثی مزیدّ فیہ و رباعی مزیدّ فیہ

در اینجا سعی می‌شود که مشهورترین معانی این ابواب نوشته شود.
باب افعال،

(الف) غالباً برای متعدی کردن فعل لازم به کار می‌رود؛ یعنی اگر ثلاثی مجرد لازم به باب افعال برده شود غالباً متعدی می‌گردد ذَهَبَ (رفت) أَذْهَبَ (برد)، جَلَسَ (نشست) أَجَلَسَ (نشاند).

(ب) برای نمایش دادن، مانند أَبَاعَ الشَّعِيرُ؛ یعنی جو را در معرض و نمایشگاه فروش قرار داد.

(ج) گردیدن بالذات فاعل به اصل فعل؛ مانند أَغَدَّ البَعِيرُ؛ یعنی شتر، صاحب غده شد. یا گردیدن بالواسطه‌ی فاعل به اصل فعل، مانند أَجْرَبَ الرَّجُلُ؛ یعنی آن مرد، صاحب شترگری گردید.

(د) برای دخول در وقت، مانند أَصْبَحَ زیدُ؛ یعنی زید صبح کرد.

(ه) یافتن صفتی در مفعول، مانند أَحْمَدْتُ عَمْرًا : عمرو را محمود و پسندیده یافتم. و أَبْخَلْتُهُ : او را بخیل یافتم.

(و) برای کثرت، مانند أَثْمَرَ الرَّجُلُ : بخشش و نیکی فلان مرد زیاد شد.

(ز) برای سلب معنای ریشه‌ی فعل مانند أَشْكَيْتُهُ : شکایتش را کنار بردم. و أَشْفَى المَرِيضُ : شفای بیمار ناممکن شد.

باب تفعیل،

(الف) برای متعدی کردن فعل لازم، همانند باب افعال، مانند فَرِحَ (شاد شد) فَرِحَ (شادکرد) نَزَلَ (فرود آمد) نَزَلَ (فرود آورد) و نسبت دادن هم تعدیه محسوب می‌شود، مانند فَسَّقْتُهُ وَ كَفَّرْتُهُ : او را به فسق و کفر نسبت دادم

(ب) تکثیر در فعل، مثل طَوَّفْتُ : بسیار طواف کردم.

(ج) تکثیر در فاعل، مثل مَوَّتَ الإِبِلُ : شترهای زیاد مردند.



(د) تکثیر در مفعول، مثل غَلَّقْتُ الْأَبْوَابَ: درهای زیادی را بستم.

باب مفاعلة،

الف) غالباً برای مشارکت است؛ یعنی کارهایی که توسط دو نفر یا دو طرف انجام می‌شوند مانند کَاتَبَ زَيْدٌ عَمْرًا: زید با عمرو نامه نگاری کرد. و ضَارَبَ عَلِيٌّ خَالِدًا: علی با خالد زد و خورد کرد.

ب) برای تکثیر مانند ضَاعَفْتُهُ: آن را زیاد کردم.

ج) به معنای اصل مجردش مانند سَافَرَ به معنی سَفَرَ.

باب تفعُّل،

الف) برای مطاوعه‌ی فَعَّلَ مانند كَسَّرْتُ الْقَلَمَ فَتَكَسَّرَ الْقَلَمُ: قلم را شکستم و آن هم شکست. مطاوعه در لغت به معنای فرمانبرداری است و در اصطلاح، عبارت است از اینکه فاعل فعلی اثر فاعل فعل دیگری را که مأخذ اشتقاقشان یکی است بپذیرد، مثلاً در مثال سابق، فاعل فعل دوم؛ یعنی قلم اثر فاعل فعل اول را که تاء متکلم است پذیرفته است.

ب) تکلف؛ یعنی فاعل تکلف می‌کند که فعل را در خود ایجاد کند، مانند تَحَلَّمَ؛ یعنی تکلف کرد که حلم را در وجود خود ایجاد کند.

ج) برای گرفتن فعل از اسم، مانند تَوَسَّدَ الْحَجَرَ؛ یعنی سنگ را وساده (بالش) قرار داد.

د) تجنب و دوری گرفتن از اصل فعل، مانند تَأْتَمَّ؛ یعنی از گناه دوری کرد.

ه) برای طلب، مانند تَكَبَّرَ؛ یعنی طلب بزرگی کرد.

باب تفاعل،

الف) برای مشارکت؛ ولی مشارکت این باب با مشارکت باب مفاعلة فرق دارد؛ زیرا در این باب هر دو شرکت کننده یا هر سه‌ی آنها فاعل می‌شوند، مثل تَضَارَبَ زَيْدٌ بِكَرٍّ خَالِدٌ؛ ولی در مشارکت باب مفاعلة یکی از دو شرکت کننده



فَاعِل و دیگری مفعول می‌شد و عکس آن؛ یعنی فاعل شدن مفعول و مفعول شدن فاعل، ضمنی است.

(ب) برای تکلف، ولی این تکلف با تکلف باب تَفَعَّل متفاوت است؛ زیرا در این باب، فاعل، فعل را از خود اظهار می‌کند اما دوست ندارد فعل در او ایجاد شود، مثل تَجَاهَلَ؛ یعنی جاهل را از خود بروز داد در حالی که دوست ندارد جاهل را در خود ایجاد کند و مثل تَمَارَضَ؛ یعنی خود را به بیماری زد.

(ج) به دنبال هم آمدن و تَدَرَّج، مثل تَوَارَدَ الْقَوْمُ: قوم، گروه گروه و به دنبال هم وارد شدند.

(د) برای مطاوعه‌ی باب مفاعلة، مثل بَاعَدْتُهُ فَتَبَاعَدَ: او را دور کردم؛ پس دور شد.

باب انفعال،

برای مطاوعه‌ی فَعَلَ مانند كَسَرْتُ الْقَلَمَ فَاَنْكَسَرَ: قلم را شکستم؛ پس شکست. و گاهی وقت هم برای مطاوعه‌ی أَفْعَلَ خواهد بود، مانند أَرْعَجْتُهُ فَاَنْرَعَجَ: او را بیزار کردم؛ پس بیزار شد. و این باب، تنها از مصدری ساخته می‌شود که در آن علاج و تأثیر وجود داشته باشد.

باب افتعال،

الف) برای مطاوعه‌ی فَعَلَ، مثل جَمَعْتُ الْقَوْمَ فَاجْتَمَعُوا، قوم را جمع کردم؛ پس جمع شدند.

(ب) برای مشارکت در فعل مثل، اِخْتَصَمُوا: با هم جدال کردند.

(ج) برای زحمت کشیدن در به دست آوردن، مثل اِكْتَسَبَ عَلِيٌّ الْعِلْمَ: علی علم را با زحمت به دست آورد.

باب افعلال، افعیلال، افعیعال، افعوال و افعنلال برای مبالغه هستند و مبالغه‌ی

باب افعیلال از افعلال بیشتر است.



باب استفعال،

الف) غالباً برای طلب و درخواست می‌آید مانند *إِسْتَفْعَرْتُ اللّهَ* : از خداوند طلب مغفرت کردم و مثل *إِسْتَخْرَجْتُ زَيْدًا* : از زید طلب خروج کردم.
 ب) دگرگونی و انتقال فاعل از صفتی به اصل فعل مانند *إِسْتَحْجَرَ الطَّيْنُ* : گِل به حالت سنگ در آمد و سخت شد.

ج) یافتن صفتی در مفعول، مثل *إِسْتَعْظَمْتُهُ* : او را عظیم و بزرگ دانستم.

د) به معنای اصل مجردش، مانند *إِسْتَقَرَّ* که به معنای *قَرَّ* (قرار گرفت) است.

باب تفعّل و افعلّال (رباعی مزید فیه) برای مطاوعه‌ی باب *فَعَلَّلَ* خواهند بود، مثل *دَحْرَجْتُهُ فَتَدَخَّرَجَ* : آن را غلتانیدم؛ پس غلتید. و *حَرَجَمْتُ الْإِبِلَ فَأَحْرَنْجَمْتُ* : شتران را جمع کردم؛ پس جمع شدند. و باب *افعلّال* برای مبالغه است، مانند *إِشْمَازٌ* : بسیار متنفر شد.



تَنْبِيْهِ، الْفِعْلُ إِمَّا مُتَعَدٌّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي يَتَعَدَّى مِنَ الْفَاعِلِ إِلَى الْمَفْعُولِ بِهِ كَقَوْلِكَ: ضَرَبْتُ زَيْدًا وَ يُسَمَّى أَيْضًا وَقِعًا وَ مُجَاوِزًا ، وَ إِمَّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يَتَجَاوِزِ الْفَاعِلُ نَحْوُ حَسَنَ زَيْدٍ وَ يُسَمَّى لَازِمًا وَ غَيْرَ وَقِعٍ

﴿تَنْبِيْهِ، الْفِعْلُ إِمَّا مُتَعَدٌّ﴾ تنبيه، فعل یا متعدی است ﴿وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي يَتَعَدَّى مِنَ الْفَاعِلِ إِلَى الْمَفْعُولِ بِهِ﴾ و آن فعلی است که از فاعل به مفعول به می رسد ﴿كَقَوْلِكَ: ضَرَبْتُ زَيْدًا﴾ مانند این قول تو: ضَرَبْتُ زَيْدًا؛ یعنی زید را زدم ﴿وَ يُسَمَّى أَيْضًا وَقِعًا وَ مُجَاوِزًا﴾ و واقع و مجاوز هم نامیده می شود.

(شرح) در این بحث، فعل متعدی و لازم و راه‌های متعدی کردن فعل لازم توضیح داده می شود: «فعل»، به اعتبار متعدی و لازم به دو قسم تقسیم می شود (البته بنا بر آنچه که در این کتاب بیان شده و تقسیم مشهور است): یا متعدی است و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعول به می رسد، مثل ضَرَبْتُ زَيْدًا: زید را زدم که معنای فعل ضَرَبْتُ که ضَرَبْتُ است از فاعل؛ یعنی تاء متکلم به زید که مفعول به است رسیده است و مانند سَأَلْتُ عَمْرًا: از عمرو سؤال کردم. و عَلِمْتُ الدَّرْسَ درس را دانستم. و فعل متعدی، واقع و مجاوز هم نامیده می شود؛ زیرا معنی فعل بر مفعول به واقع شده و از فاعل به مفعول به تجاوز کرده است.

﴿وَ إِمَّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ﴾ و یا غیر متعدی است ﴿وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يَتَجَاوِزِ الْفَاعِلُ نَحْوُ حَسَنَ زَيْدٍ﴾ و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعول به نرسیده است، مانند حَسَنَ زَيْدٍ: زید نیکو شد. ﴿وَ يُسَمَّى لَازِمًا وَ غَيْرَ وَقِعٍ﴾ و لازم و غیر واقع هم نامیده می شود.

(شرح) قسم دوم فعل، فعل غیر متعدی است و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعول به نمی رسد؛ هر چند که به دیگر مفعول‌ها (مفعول معه، فیه، له و مطلق) تجاوز کند. مثال فعل لازمی که معنای آن از فاعل به مفعول‌های مذکور رسیده باشد این است «اجْتَمَعَ الْقَوْمُ وَ الْأَمِيرُ فِي السُّوقِ اجْتِمَاعًا تَأْدِيْبًا لِرَيْدٍ» (یعنی آن



و تَعْدِيَّتُهُ فِي الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ بِتَضْعِيفِ الْعَيْنِ أَوْ بِالْهَمْزَةِ كَقَوْلِكَ فَرَّحْتُ زَيْدًا وَ
أَجْلَسْتُهُ، وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فِي الْكُلِّ نَحْوُ ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَ انْطَلَقْتُ بِهِ

قوم همراه امیر در بازار اجتماع کردند تا زید را تأیب کنند) که در اینجا معنای اجتماع که اجتماع است از فاعل که قوم است به امیر و فی السوق و اجتماعاً و تأدیماً لرید رسیده است و با وجود این تجاوز، اجتمع غیر متعدی است.

مثال فعل لازم، حَسُنَ زَيْدٌ است؛ یعنی زید نیکو شد که نیکویی از زید به مفعول به نمی‌رسد. و این فعل غیر متعدی را لازم هم نامیده‌اند؛ زیرا معنای فعل، لازم فاعل است و از او جدا نمی‌شود و به مفعول به تجاوز نمی‌کند و غیر واقع هم نامیده‌اند؛ زیرا معنای فعل از فاعل بر مفعول به واقع نشده است.

﴿و تَعْدِيَّتُهُ فِي الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ بِتَضْعِيفِ الْعَيْنِ أَوْ بِالْهَمْزَةِ﴾ و متعدی کردن فعل غیر متعدی در ثلاثی مجرد، با تکرار عین الفعل یا با همزه خواهد بود ﴿كَقَوْلِكَ فَرَّحْتُ زَيْدًا وَ أَجْلَسْتُهُ﴾ مانند فَرَّحْتُ زَيْدًا؛ یعنی زید را خوشحال کردم و أَجْلَسْتُهُ؛ یعنی او را نشاندم.

(شرح) فعل غیر متعدی ثلاثی مجرد با دو طریق متعدی خواهد شد: اول با تضعیف عین الفعل؛ یعنی نقل کردن به باب تفعیل مانند فَرَّحْتُ زَيْدًا؛ یعنی زید را خوشحال کردم که اصل آن فَرَّحَ زَيْدٌ بود؛ یعنی زید خوشحال بود فَرَّحَ را به باب تفعیل بردیم فَرَّحَ شد فاعل فعل لازم را که زید است مفعول فعل متعدی و تاء متکلم وحده را فاعل فعل متعدی کردیم فَرَّحْتُ زَيْدًا شد.

دوم، با افزودن همزه در اول فعل لازم ثلاثی مجرد؛ یعنی با نقل کردن آن به باب افعال، مثل أَجْلَسْتُ زَيْدًا؛ یعنی زید را نشاندم. اصل آن جَلَسَ زَيْدٌ بود؛ یعنی زید نشست جَلَسَ را به باب افعال بردیم أَجْلَسَ شد فاعل فعل لازم را که زید است مفعول فعل متعدی و تاء متکلم وحده را فاعل فعل لازم کردیم أَجْلَسْتُ زَيْدًا گردید.

﴿وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فِي الْكُلِّ نَحْوُ ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَ انْطَلَقْتُ بِهِ﴾ و با حرف جر



در هر فعلی خواهد بود، مثل «ذَهَبْتُ بِرَيْدٍ»؛ یعنی زید را به راه انداختم «وَأَنْطَلَقْتُ بِهِ»؛ یعنی او را آزاد کردم.

(شرح) راه دیگری برای متعدی کردن فعل غیر متعدی افزودن حرف جر همراه اسم مجرور به فعل غیر متعدی است مانند دو مثال مذکور که در مثال اول، ذهبت و در مثال دوم، انطلقت، متعدی شده است. و بدانکه اساساً تمام حروف جر، تمام فعل های لازم (ثلاثی و رباعی، مجرد باشند یا مزید فیه) را متعدی می کنند؛ زیرا حروف جر، معنای فعل را به اسم مجرور جرّ می کنند؛ یعنی می کشانند؛ بنابراین معنای فعل از فاعل به مفعول به که همان اسم مجرور است می رسد و فعل، متعدی می شود، مثلاً در عبارت «مَرَرْتُ بِرَيْدٍ»؛ یعنی از کنار زید عبور کردم معنای مَرَرْتُ (مرور) به وسیله ی باء از مررت به زید رسیده است؛ پس زید مفعول به غیر صریح است؛ زیرا معنای مررت صراحتاً و بدون واسطه به زید نمی رسد؛ بلکه به وسیله ی حرف جر به او می رسد.

(نکته) در بین حروف جر باء به صورت خصوصی، برای نوع دیگری از تعدیه به کار می رود و آن این است که فعل لازم به واسطه ی باء به معنای تصبیر (= گردانیدن) خواهد بود و در واقع اسم مجرور با باء، انجام دهنده ی فعل؛ یعنی فاعل لغوی خواهد بود؛ به عنوان مثال: معنای ذَهَبْتُ بِرَيْدٍ «صَبَّرْتُ زَيْدًا ذَاهِبًا» است؛ یعنی زید را رونده گردانیدم؛ پس زید انجام دهنده ی فعل رفتن است و این نوع از متعدی کردن همانند نقل کردن به باب افعال و تفعیل است؛ یعنی همانگونه که فعل ثلاثی با نقل کردن به آن دو باب معنایش عوض می شود با افزودن باء حرف جر و مجروری به فعل لازم معنای آن عوض می شود؛ بنابراین ذَهَبْتُ بِرَيْدٍ به معنای اذْهَبْتُ زَيْدًا است. و دو مثالی را که مصنف ذکر کرده است از این نوع تعدیه می باشند.



.....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل لازم و متعدی را تعریف کرده و برای هر یک از آن‌ها سه مثال بنویسید!

۲. فعل لازم ثلاثی مجرد با سه طریق متعدی می‌شود هر یک از آن‌ها را با ذکر مثال

بیان کنید!

۳. «ذَهَبَ اللَّهُ بنورهم» (بقره/۱۷) کدام یک از انواع تعدیه کردن فعل لازم است

آن را توضیح دهید!



فَصَلِّ فِي أُمْتِلَةِ تَصْرِيفِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَهُوَ مَادَّلٌ عَلَى مَعْنَى وُجِدَ فِي الزَّمَانِ الْمَاضِي فَالْمَبْنِيُّ لِلْفَاعِلِ مِنْهُ مَا كَانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نَحْوُ نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا نَصَرْتَ نَصَرْتَا نَصَرْنَا نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُنَّ نَصَرْنَا

﴿فَصَلِّ فِي أُمْتِلَةِ تَصْرِيفِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ﴾ این فصلی است در بیان مثال‌های تصریف این فعل‌ها

(شرح) این، فصلی است در بیان و توضیح مثال‌هایی که از تصریف و تغییر مصدرهای مجرد این افعال حاصل شده‌اند و منظور از افعال، فعل ثلاثی مجرد و مزید فیه و رباعی مجرد و مزید فیه است. و همانگونه که قبلاً بیان شد از تصریف این مصدرها هر سه نوع فعل (ماضی، مضارع و امر) حاصل می‌شوند و در این فصل این سه نوع فعل با ترتیب مذکور بیان خواهند شد و مصنف در توضیح نوع اول آن‌ها که ماضی است می‌فرماید:

﴿أَمَّا الْمَاضِي فَهُوَ مَادَّلٌ عَلَى مَعْنَى وُجِدَ فِي الزَّمَانِ الْمَاضِي﴾ فعل ماضی فعلی است که بر معنایی که در زمان گذشته به وجود آمده است دلالت کند ﴿فَالْمَبْنِيُّ لِلْفَاعِلِ مِنْهُ مَا كَانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نَحْوُ نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا نَصَرْتَ نَصَرْتَا نَصَرْنَا نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُنَّ نَصَرْنَا﴾ و از فعل ماضی آنچه که برای فاعل بنا شده است (بنافاعل، معلوم) فعلی است که اولش یا اول متحرکش (اولین حرف دارای حرکت) مفتوح است مانند نَصَرَ، نَصَرَا، نَصَرُوا، نَصَرْتَ، نَصَرْتَا، نَصَرْنَا، نَصَرْتُمْ، نَصَرْتِمَا، نَصَرْتُنَّ، نَصَرْتُنَّ، نَصَرْنَا.

(شرح) فعل ماضی فعلی است که بر معنایی که در زمان گذشته به وجود آمده است دلالت می‌کند و فعل ماضی همانند فعل مضارع و امر دو قسم است:

۱. بنافاعل که آن را «معلوم» و «مبنی للفاعل» هم نامیده‌اند.



۲. بنا مفعول که آن را «مجهول» و «مبنی للمفعول» هم می‌گویند. فعل بنافاعل؛ یعنی فعلی که بنا شده است تا به فاعل نسبت داده شود و فاعل آن معلوم است، مثل جَلَسَ عَلِيٌّ (علی نشست) و ضَرَبَ خَالِدٌ (خالد زد) و این، تعریف فعل بنافاعل بر طبق معناست که بنافاعل مضارع و امر را هم شامل می‌شود. اما فعل بنافاعل ماضی بر طبق لفظ، فعلی است که اولین حرف آن یا اولین حرف متحرک آن مفتوح است، مانند نَصَرَ و اجْتَمَعَ.

(نکته) همانگونه که در متن دیده می‌شود مصنف در تعریف فعل بنافاعل ماضی فرمود: «ما كَانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ كَانَ أَوَّلٌ مُتَحَرِّكٌ مِنْهُ مَفْتُوحاً» در حالی که جمله‌ی دوم «كَانَ أَوَّلٌ مُتَحَرِّكٌ مِنْهُ مَفْتُوحاً» هر دو قسم را شامل می‌شد؛ پس نیازی به جمله‌ی اول نیست.

و اینک توضیح چهارده صیغه‌ای که در متن آمده است:

نَصَرَ، فعل ماضی معلوم باب اول است برای مفرد مذکر غائب.

نَصَرًا، صیغه‌ی مثنای مذکر غائب است. اصل آن نَصَرَ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنی است به آخر آن الحاق نمودیم نَصَرًا شد.

نَصَرُوا، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است. اصل آن نَصَرَ بود، واو ساکن را که ضمیر فاعلی جمع مذکر است به آخر آن الحاق کردیم واو، مقتضی ضمیه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم و بعد از واو الفی ناخوانا قرار دادیم نَصَرُوا شد.

نَصَرَتْ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَ بود. تاء ساکنه را که علامت تأنیث است به آخر آن الحاق نمودیم نَصَرَتْ شد.

نَصَرْتَا، صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَتْ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنی است به آخر آن افزودیم و الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم نَصَرْتَا گردید.

نَصَرْنَ، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَتْ بود نون مفتوح را که



ضمیر فاعلی جمع مؤنث است به آخر آن الحاق کردیم نَصَرْتَنَ شد. دو علامت تأنیث با هم جمع شدند تاء را حذف کردیم و نون، مقتضی سکون ما قبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْنَا شد.

نَصَرْتُ، صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرَ بود تا مفتوح را که ضمیر فاعلی مفرد مذکر مخاطب است به آخر آن ملحق کردیم تاء مقتضی سکون ما قبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتُ شد.

نَصَرْتُمَا، صیغه‌ی مثنای مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرْتِ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنی است به آخر آن افزودیم نَصَرْتَا شد و چون شبیه صیغه‌ی مفرد مذکر بود در حال طول دادن به فتحه‌ی تاء، میمی را در بین تاء و الف قرار دادیم و میم، مقتضی ضمه‌ی ما قبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُمَا گردید.

نَصَرْتُمْ، صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرْتِ بود واو ساکن را که ضمیر فاعلی جمع مذکر است به آخر آن افزودیم واو، مقتضی ضمه‌ی ما قبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُمْو شد و چون شبیه بود به صیغه‌ی متکلم وحده در حین طول دادن به ضمه‌ی تاء، میم مضمومی را در بین تاء و واو قرار دادیم نَصَرْتُمْو شد و چون در زبان عربی جز لفظ «هُوَ» هیچ کلمه‌ای نبود که آخرین حرفش واو و ما قبل واو، مضموم باشد واو و ضمه‌ی میم را حذف کردیم نَصَرْتُمْ گشت.

نَصَرْتِ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است. اصل آن نَصَرَ بود تاء مکسور را که ضمیر فاعلی مفرد مؤنث مخاطب است به آخرش افزودیم تاء، مقتضی سکون ما قبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتِ گشت.

نَصَرْتُمَا، صیغه‌ی مثنای مخاطب است. اصلش نَصَرْتِ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنی است به آخر آن الحاق کردیم الف، مقتضی فتحه‌ی ما قبلش بود آن را مفتوح کردیم نَصَرْتَا شد و چون شبیه صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب بود در وقت طول دادن به فتحه‌ی تاء، میمی را در بین تاء و الف قرار دادیم میم، مقتضی ضمه‌ی ما قبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُمَا گردید.



نَصَرْتُمْ، صیغہی جمع مؤنث مخاطب است اصل آن نَصَرْتِ بود نون را کہ ضمیر فاعلی جمع مؤنث است بہ آخر آن الحاق کردیم نَصَرْتَيْنَ شد دو علامت تانیث با ہم جمع شدند صحیح نبود نون حذف شود؛ زیرا بر تانیث و جمع بودن صیغہ دلالت داشت حذف تاء ہم درست نبود؛ زیرا با جمع مؤنث غائب التباس پیدا می کرد؛ بنابراین در بین تاء و نون، میم ساکنی را قرار دادیم میم، مقتضی ضمہی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُمَنْ شد و چون مخرج میم نزدیک مخرج نون بود میم را در نون دغم کردیم نَصَرْتُمْ گشت.

نَصَرْتُ، صیغہی متکلم وحدہ است اصلش نَصَرَ بود تاء مضموم را کہ ضمیر فاعلی متکلم وحدہ است بہ آخر آن الحاق کردیم تاء، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتُ گردید.

نَصَرْنَا، صیغہی متکلم مع الغیر است. اصل آن نَصَرَ بود نا را کہ ضمیر متکلم مع الغیر است بہ آخرش افزودیم نا مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْنَا شد.



وَقِسْ عَلَىٰ هَذَا أَفْعَلَ وَ فاعَلَ وَ فَعَّلَ وَ فَعَّلَلَ وَ تَفَعَّلَ وَ افْتَعَلَ وَ انْفَعَلَ وَ اسْتَفْعَلَ وَ افْعَلَّ وَ افْعَوْلَ، وَ كَذَا الْبَاقِي

این صیغه‌ها، صیغه‌های بنافاعل ماضی هستند که به فاعل معلوم نسبت داده شده اند و فاعل صیغهی اول ضمیر مستتر «هو»، فاعل صیغهی دوم، الف ساکن؛ صیغهی سوم، واو ساکن؛ صیغهی چهارم، ضمیر مستتر «هی»؛ صیغهی پنجم، الف ساکن؛ و از صیغهی ششم تا آخر، ضمائر متحرک بارز فاعل می‌باشند که مقتضی سکون ماقبلشان - که لام‌الفعل است - هستند.

﴿ وَقِسْ عَلَىٰ هَذَا أَفْعَلَ وَ فاعَلَ وَ فَعَّلَ وَ فَعَّلَلَ وَ افْتَعَلَ وَ انْفَعَلَ وَ اسْتَفْعَلَ وَ افْعَلَّ وَ افْعَوْلَ ﴾؛ یعنی موزون این‌ها را بر نَصْرَ قِیَاسِ كُنْ ﴿ وَ كَذَا الْبَاقِي ﴾ و بقیه‌ی ابواب هم همینگونه خواهند بود مثلاً موزون اِفْعَلَّ اینگونه صرف خواهد شد:

افشَعَرْتُ	۷- مفرد	مذکر	مخاطب	افشَعَرْتُ	۱- مفرد	غائب
افشَعَرْتُمَا	۸- مثنی			افشَعَرْتُمَا	۲- مثنی	
افشَعَرْتُمْ	۹- جمع			افشَعَرْتُمْ	۳- جمع	
افشَعَرْتُ	۱۰- مفرد	مؤنث	مخاطب	افشَعَرْتُ	۴- مفرد	مؤنث
افشَعَرْتُمَا	۱۱- مثنی			افشَعَرْتُمَا	۵- مثنی	
افشَعَرْتُنَّ	۱۲- جمع			افشَعَرْتُنَّ	۶- جمع	

افشَعَرْتُ	۱۳- وحده	متکلم
افشَعَرْنَا	۱۴- مع‌الغیر	



وَلَا تُعْتَبَرُ حَرَكَاتُ الْأَلِفَاتِ فِي الْأَوَائِلِ فَإِنَّهَا زَائِدَةٌ، تَثْبُتُ فِي الْإِبْتِدَاءِ، وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرَجِ

همانگونه که مشاهده می‌کنید از صیغه‌ی ششم تا آخر؛ یعنی صیغه‌هایی که ضمیر مرفوع متحرک (ضمیرفاعلی) به آن‌ها متصل شده است ادغام موجود در کلمه فک شده است؛ زیرا - همچنانکه به تازگی گذشت - این ضمیرها مقتضی سکون ماقبلشان هستند که ماقبلشان عبارت از راء دوم این کلمه است و یکی از شرایط ادغام، متحرک بودن همجنس دوم است و در این نه صیغه همجنس دوم ساکن است؛ بنابراین ادغام ممکن نیست و باید فک شود و به خاطر دفع التقاء ساکنین، راء اول با فتحه متحرک گردد.

﴿وَلَا تُعْتَبَرُ حَرَكَاتُ الْأَلِفَاتِ فِي الْأَوَائِلِ﴾ حرکات الف‌هایی که در اوائل قرار گرفته‌اند اعتبار نخواهند شد ﴿فَإِنَّهَا زَائِدَةٌ، تَثْبُتُ فِي الْإِبْتِدَاءِ، وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرَجِ﴾؛ زیرا این الف‌ها زائد هستند در ابتدای کلمه ثابت خواهند بود و در وسط کلمه ساقط می‌شوند.

(شرح) این عبارت، جواب اعتراض مقدر است و آن این است که مصنف در تعریف فعل ماضی معلوم فرمود: فعل بنافاعل ماضی فعلی است که اولین حرف متحرک آن مفتوح است در حالی که اولین حرف بعضی از فعل‌های معلوم ماضی مکسور است و مفتوح نیست که عبارتند از: باب انفعال، افتعال، افعال، استفعال، افعیلال، افعیعال، افعوال، افعنلال، افعنلاء، افعنلال (رباعی مزید فیه) و افعلال، مانند: انْقَطَعَ، اجْتَمَعَ، اِحْمَرَّ، اسْتَخْرَجَ، اِحْمَارًا، اِعْشَوْشَبَ، اِجْلَوَزًا، اِقْعَنَسَسَ، اِسْلَنْقَى، اِحْرَنْجَمَ، اِقْشَعْرًا و مصنف در جواب این اعتراض، عبارت سابق را بیان کرد؛ بنابراین اولین حرف متحرک این فعل‌ها که معتبر باشد سومین حرف آن‌هاست که مفتوح است.

بدانکه همزه‌های زائد در اوائل تمام فعل‌ها چه مکسور باشند و چه مضموم (در بنامفعول) و همزه‌های زائد در اوائل مصدرها جز همزه‌ی باب افعال همزه‌ی وصل



هستند که در ابتدا ثابت و در وسط حذف می‌شوند؛ اما همزه‌ی باب افعال چه در مصدر و چه در فعل ماضی معلوم و مجهول و چه در فعل امر، همزه‌ی قطع است؛ یعنی وقتی که در وسط کلمه قرار گیرد حذف نخواهد شد. و همزه‌های زائد در اوائل اسماء همزه‌ی قطع هستند جز در ده اسم که عبارتند از: این، اینة، اینم، اسم، است، اثنان، اثنان، امرء، امرأة، اَیْمُنُ اللّٰهِ؛ یعنی همزه‌ی این ده اسم همزه‌ی وصل است. و همزه‌های زائد در اوائل حروف، همراه لام تعریف یا میم تعریف (که در لغت قبیله‌ی طَیّ به جای لام، میم حرف تعریف است) مانند الْمَرْأَةُ وَاَمْسَفَرَ همزه‌ی وصل هستند. و همزه‌ی وصل جز در این دو مورد و جز در کلمه‌ی اَیْمُنُ اللّٰهِ مفتوح نخواهد بود؛ بلکه مکسور یا مضموم است. و اگر قبل از همزه‌ی وصل مفتوح، همزه‌ی استفهام قرار گیرد همزه‌ی وصل به الف قلب خواهد شد مانند «أَلْحَسَنُ عِنْدَكَ؟» «آیا حسن نزد تو است؟» که «أَلْحَسَنُ عِنْدَكَ؟» می‌شود و مانند «أَیْمُنُ اللّٰهِ؟» «آیا قسم تو اسم خداوند است؟» که «أَیْمُنُ اللّٰهِ؟» خواهد شد. و در قرآن مجید دو کلمه‌ی «ءاللّه خیر؟» و «ءالثان و قد عصیت؟» اینگونه هستند.

و اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی مکسور و مضموم قرار گرفت همزه‌ی مکسور و مضموم حذف خواهند شد؛ زیرا التباس رخ نمی‌دهد مانند «أَصْطَفَى الثِّبَاتِ» (صافات/ ۱۵)؛ یعنی آیا خداوند دختران را برای خود برگزیده است؟! که أَصْطَفَى در اصل أَصْطَفَى بوده است همزه‌ی استفهام و همزه‌ی وصل مکسور با هم جمع شده‌اند و همزه‌ی وصل مکسور حذف شده است؛ زیرا مفتوح بودن همزه‌ی اول دلیل بر استفهامی بودن آن است و التباسی رخ نمی‌دهد، و مثال دوم مانند «أَسْتُخْرِجَ الْمَالُ؟» «آیا مال دزدیده شد؟» اصل أَسْتُخْرِجَ، أَسْتُخْرِجَ بوده است همزه‌ی وصل مضموم را حذف کردیم؛ زیرا مفتوح بودن همزه‌ی اول دلیل بر استفهامی بودن آن است و التباسی واقع نمی‌شود.

در اینجا بحث فعل ماضی معلوم به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح فعل

ماضی مجهول (بنا مفعول) می‌فرماید:



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل بنافاعل ماضی را بر طبق معنا و لفظ تعریف کنید!
۱. دَخْرَج را صرف کرده و فاعل هر یک از صیغه‌ها را مشخص کنید!
۲. حرکات همزه‌های واقع در اوائل تمام کلمات را از حیث وصل بودن و قطع بودن بیان کنید!
۳. اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی «ال» قرار گیرد چه حکمی خواهد داشت؟
۴. اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی وصل مکسور و مضموم واقع شود چه حکمی خواهد داشت؟



وَ الْمَبْنِيَّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ - وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ - مَا كَانَ أَوَّلُهُ مَضْمُومًا كَفُعِلَ وَ فُعِّلَ وَ أَفْعَلَ وَ فَعَّلَ وَ فُوَعِلَ وَ تَفَعَّلَ وَ تَفُعِّلَ أَوْ كَانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُومًا نَحْوُ أَفْتَعَلَ وَ أُسْتَفْعِلَ . وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هَذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ وَ مَا قَبْلَ آخِرِهِ يَكُونُ مَكْسُورًا أَبَدًا نَحْوُ نُصِرَ زَيْدٌ وَ أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ

﴿وَ الْمَبْنِيَّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ﴾ از فعل ماضی، فعلی که برای مفعول بنا شده است
 ﴿- وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ﴾ - و آن فعلی است که فاعلش ذکر نشده
 است ﴿مَا كَانَ أَوَّلُهُ مَضْمُومًا كَفُعِلَ وَ فُعِّلَ وَ أَفْعَلَ وَ فَعَّلَ وَ فُوَعِلَ وَ تَفَعَّلَ وَ تَفُعِّلَ﴾ فعلی است که اولین حرف آن مضموم است مانند فُعِلَ، فُعِّلَ، أَفْعَلَ، فَعَّلَ، فُوَعِلَ، تَفَعَّلَ، تَفُعِّلَ، ﴿أَوْ كَانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُومًا نَحْوُ أَفْتَعَلَ وَ أُسْتَفْعِلَ﴾ یا اولین متحرک [معتبر] آن مضموم است مانند أَفْتَعَلَ وَ أُسْتَفْعِلَ . ﴿وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هَذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ﴾ و همزه‌ی وصل در مضموم بودن از این مضموم پیروی می‌کند ﴿وَ مَا قَبْلَ آخِرِهِ يَكُونُ مَكْسُورًا أَبَدًا﴾ و ما قبل آخرش همیشه مکسور خواهد بود ﴿نَحْوُ نُصِرَ زَيْدٌ وَ أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ﴾ مانند «نُصِرَ زَيْدٌ» (زید یاری شد) و «أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ» (مال دزدیده شد).

(شرح) فعل بنامفعول (مجهول) بر طبق معنی (چه ماضی باشد و چه مضارع) فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و فعل به مفعول به نسبت داده شده است و این حذف فاعل به چند هدف خواهد بود از جمله:

۱. علم به وجود فاعل محذوف و اطلاع از او، مانند «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (بقره/۲۱۶)؛ یعنی بر شما جهاد واجب کرده شد؛ زیرا معلوم است که فاعل این فعل كُتِبَ (واجب کرده شد)؛ یعنی واجب کننده خداوند متعال است.

۲. عدم اطلاع از فاعل محذوف، مانند «سُرِقَ الْمَتَاعُ» (کالا دزدیده شد)؛

زیرا معلوم نیست چه کسی کالا را دزدیده است.



۳. تعظیم فاعل؛ یعنی متکلم به خاطر تعظیم فاعل از آوردن اسم او امتناع می‌کند، مثل «عَلَّمَ الدَّرْسُ» (درس تعلیم شد) که شاگرد به خاطر تعظیم استاد از آوردن اسم او بر زبان خود اجتناب می‌کند.

۴. تحقیر فاعل؛ یعنی گوینده به خاطر تحقیر فاعل، اسم او را بر زبان جاری نمی‌کند، مانند «أُوذِيَ الْأُسْتَاذُ» (استاد اذیت کرده شد) و این در صورتی است که استاد، تعظیم و اذیت کننده تحقیر شود.

اما بنامفعول ماضی، بر طبق لفظ فعلی است که اولین حرف آن یا اولین حرف متحرک معتبر آن، مضموم است مانند نُصِرَ، دُخِرَجَ، أُكْرِمَ، فُرِّحَ، قُوْتِلَ، تُكْسَرُ، تُبُوْعِدَ، تُدْخِرَجَ، أُجْتَمِعَ و أُسْتُخْرِجَ.

عبارت «و هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هَذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است: گفتیم: فعل ماضی مجهول، فعلی است که اولین حرف متحرک معتبر آن مضموم است و در مثال اُفْتَعِلَ و اُسْتُفْعِلَ و ... اولین حرف متحرک معتبر، تاء است؛ پس چرا همزه‌ی وصل مضموم شده است؟ و مصنف در جواب این سؤال فرمود: همزه‌ی وصل در مضموم بودن، از این حرف معتبر مضموم پیروی خواهد کرد.

و یکی دیگر از نشانه‌های فعل ماضی مجهول، مکسور بودن حرف ماقبل آخر در تمام صیغه‌هاست؛ یعنی ثلاثی و رباعی، مجرد باشند یا مزید فیه.

در سه صیغه‌ی مجهول تَكْسَرُ و تَبَاعَدَ و تَدْخِرَجَ، فاء‌الفعل آن‌ها؛ یعنی کاف و باء و دال از تاء مضموم پیروی خواهند کرد؛ پس مجهول آن‌ها تُكْسَرُ و تُبُوْعِدَ و تُدْخِرَجَ خواهد شد.

و نیز می‌توان گفت: طریق ساختن فعل ماضی مجهول از ماضی معلوم این است که حرف ماقبل آخر، مکسور و حرف‌های متحرک قبل از آن مضموم گردند و این عبارت از عبارت مصنف، جامع‌تر و آسان‌تر است؛ زیرا تمام صیغه‌های مجهول ماضی



أعم از ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید فیهی که با همزه‌ی وصل یا تاء شروع می‌شوند را شامل می‌شود، مانند نُصِرَ، أُجْتِمِعَ و تُبْعِدَ.

اصل قُوتِلَ قَاتِلَ بود حرف اول را مضموم کردیم الف به واو قلب گردید؛ زیرا هرگاه ماقبل الف مضموم گردد به واو قلب می‌شود و ماقبل آخرش را مکسور کردیم قُوتِلَ شد. و ساختن تُبْعِدَ هم اینگونه خواهد بود.

«نُصِرَ زَيْدٌ» (زید یاری شد) در اصل نَصَرَ عَمْرُو زَيْدًا بود؛ یعنی عمرو زید را یاری کرد فعل معلوم نَصَرَ را مجهول کردیم؛ یعنی حرف اول را مضموم و ماقبل آخرش را مکسور نموده سپس عمرو را که فاعل بود حذف کرده و زید را که مفعول بود به جای عمرو نشانده و اعراب رفع عمرو را به زید دادیم نُصِرَ زَيْدٌ شد.

«أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ» (مال دزدیده شد) در اصل اسْتَخْرَجَ السَّارِقُ الْمَالَ بود؛ یعنی دزد مال را دزدید. فعل معلوم اسْتَخْرَجَ را مجهول کردیم؛ یعنی تاء را که اولین حرف متحرک معتبر است مضموم نمودیم همزه‌ی وصل با پیروی از تاء مضموم گردید و ماقبل آخر صیغه را مکسور کرده، السارق را که فاعل است حذف کرده و المال را که مفعول است به جای آن نشانده و اعراب رفع السارق را به المال دادیم أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ شد.

(نکته) فعل مجهول چه ماضی و چه مضارع، تنها از فعل متعدی ساخته می‌شود؛ زیرا در فعل مجهول بعد از حذف فاعل، فعل به مفعول به نسبت داده می‌شود و مفعول به به جای فاعل می‌نشیند، همانگونه که در دو مثال مذکور بیان شد و تنها فعل متعدی، دارای مفعول به است؛ پس اگر بخواهیم فعل لازمی را مجهول کنیم باید ابتدا با یکی از چند طریق متعدی کردن فعل لازم، که قبلاً بیان گردید فعل را متعدی کرده تا مفعول به را برای آن پیدا کرده و سپس فعل را مجهول کنیم؛ به عنوان مثال: دو فعل «ذَهَبَ» (رفت) و «جاءَ» (آمد) لازم هستند آن‌ها را با باء حرف جر متعدی کرده و می‌گوییم: «ذَهَبَ بِه» (او را برد) و «جاءَ بِه» (او را آورد) و سپس آن‌ها را



مجهول خواهیم کرد و می‌گوییم: «ذُهِبَ بِهِ» «برده شد» و «جِيءَ بِهِ» (آورده شد). در اینجا بحث فعل ماضی به پایان می‌رسد و مصنف به دنبال آن فعل مضارع را بیان کرده است؛ زیرا فعل مضارع از فعل ماضی گرفته می‌شود و در توضیح آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل ماضی مجهول را از حیث لفظ و معنا بیان کنید!
۲. سه مورد از مواردی را که سبب حذف فاعل و جانشین کردن مفعول به به جای آن می‌شود را بنویسید!
۳. چهارده صیغه‌ی مجهول قاتل و تکسر را بنویسید!
۴. چرا از فعل لازم، فعل مجهول ساخته نمی‌شود؟



وَ أَمَّا الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ فَهُوَ مَا كَانَ أَوَّلُهُ إِحْدَى الزَّوَائِدِ الْأَرْبَعِ وَ هِيَ الْهَمْزَةُ وَ
الْثُونُ وَالْيَاءُ وَ التَّاءُ تَجْمَعُهَا أَنْيَتٌ أَوْ أُتَيْنَ أَوْ نَأْتِي

﴿وَ أَمَّا الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ فَهُوَ مَا كَانَ أَوَّلُهُ إِحْدَى الزَّوَائِدِ الْأَرْبَعِ﴾ اما فعل مضارع و آن، فعلی است که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد (مضارعه) است

﴿وَ هِيَ الْهَمْزَةُ وَ الثُّونُ وَالْيَاءُ وَ التَّاءُ﴾ و آن‌ها عبارتند از: همزه، نون، یاء و تاء
﴿تَجْمَعُهَا أَنْيَتٌ أَوْ أُتَيْنَ أَوْ نَأْتِي﴾ که سه کلمه‌ی «أَنْيَتٌ» و «أُتَيْنَ» و «نَأْتِي» این چهار حرف زائد را جمع می‌کنند.

(شرح) قسم دوم از سه قسم فعل، مضارع است. فعل مضارع از جهت معنا فعلی است که بر وقوع فعل در زمان حال یا آینده دلالت دارد و از جهت لفظ، فعلی است که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد مضارعه می‌باشد و آن چهار حرف عبارتند از: همزه، نون، یاء و تاء که سه کلمه‌ی «أَنْيَتٌ، أُتَيْنَ و نَأْتِي» جامع این چهار حرف می‌باشند. کلمه‌ی مضارع، در لغت به معنای مشابه است و چون این قسم از فعل به اسم فاعل شباهت کامل دارد؛ یعنی از جهت لفظ و معنا و استعمال - همانطوری که در علم نحو بیان شده است - آن را مضارع نامیده‌اند و به همین علت این قسم از فعل، معرب است؛ یعنی عامل در لفظ آن مؤثر خواهد بود؛ زیرا اسم فاعل معرب است و این فعل هم شبیه آن است؛ اما دو قسم دیگر فعل؛ یعنی ماضی و امر اینگونه نیستند و مبنی می‌باشند؛ یعنی عامل، در لفظ آن‌ها تأثیر نخواهد کرد.

اگر سؤال شود: ما گفتیم: فعل مضارع فعلی است که یکی از زوائد «أَنْيَتٌ» در اول آن واقع است؛ پس لازم است تَكْسَّرَ و أُكْرِمَ و امثال آن‌ها که فعل ماضی هستند در تعریف فعل مضارع داخل باشند؛ زیرا اولین حرف آن‌ها تاء و همزه است؛ بنابراین تعریف سابق برای فعل مضارع، دارای اشکال است؛ زیرا غیر فعل مضارع، در تعریف مضارع داخل است؛ یعنی تعریف مذکور، مانع از دخول اغیار نیست! در جواب این اعتراض خواهیم گفت: زوائدی که در ابتدای فعل مضارع هستند با



فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلِّمِ وَحَدَهُ، وَ التَّاءُ لِلْمُخَاطَبِ
مُفْرَدًا أَوْ مُثْنِي أَوْ مَجْمُوعًا مَذَكَّرًا كَانَ أَوْ مُؤَنَّثًا وَ لِلْغَائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ وَ لِْمُثَنَّاها، وَ
الْيَاءُ لِلْغَائِبِ الْمَذَكَّرِ مُفْرَدًا أَوْ مُثْنِي أَوْ مَجْمُوعًا وَ لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغَائِبِ

حرف زائد تکسر و اکرم؛ یعنی تاء و همزه فرق دارند؛ زیرا زوائد فعل مضارع بر معانی مخصوص؛ یعنی متکلم و مخاطب و غائب دلالت دارند؛ اما تاء و همزه تکسر و اکرم اینگونه نیستند و فعلی که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد «أَنْتَ» باشد تنها در صورتی فعل مضارع محسوب می‌شود که حرف زائد بر یکی از سه معنای ذکر شده دلالت بکند.

﴿فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلِّمِ وَحَدَهُ﴾ همزه‌ی برای متکلم وحده است ﴿وَ التَّاءُ لَهُ إِذَا كَانَ مَعَهُ غَيْرُهُ﴾ نون هم برای متکلم است به شرطی که همراه او غیر خودش باشد ﴿وَ التَّاءُ لِلْمُخَاطَبِ مُفْرَدًا أَوْ مُثْنِي أَوْ مَجْمُوعًا مَذَكَّرًا كَانَ أَوْ مُؤَنَّثًا﴾ و تاء برای مخاطب است مفرد باشد یا مثنی و یا جمع و هر یک از این‌ها مذکر باشد یا مؤنث ﴿وَ لِلْغَائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ وَ لِْمُثَنَّاها﴾ و نیز برای مفرد مؤنث غائب و مشای آن خواهد بود ﴿وَ الْيَاءُ لِلْغَائِبِ الْمَذَكَّرِ مُفْرَدًا أَوْ مُثْنِي أَوْ مَجْمُوعًا﴾ و یاء برای غائب مذکر است مفرد باشد یا مثنی و یا جمع ﴿وَ لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغَائِبِ﴾ و نیز برای جمع مؤنث غائب می‌باشد.

(شرح) قبلاً گفته شد: هر یک از زوائد چهارگانه‌ی «أَنْتَ» بر معنا یا معانی مخصوص دلالت دارد؛ پس همزه بر یک معنا دلالت می‌کند که عبارت از متکلم وحده است (صیغه‌ی سیزدهم) و نون هم برای یک معنا خواهد بود که عبارت از متکلم مع‌الغیر است (صیغه‌ی چهاردهم) و متکلم مع‌الغیر می‌تواند دو نفر یا بیشتر باشند. و گاهی اوقات در مقام تعظیم فاعل، برای متکلم وحده به کار گرفته می‌شود، مانند «نَحْنُ نَقْصُ» (یوسف/۳) و «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ» (أنعام/۱۵۱). و تاء برای هشت صیغه استعمال می‌شود: شش صیغه‌ی مخاطب؛ یعنی مفرد و مثنی و جمع مذکر،



وَ هَذَا يَصْلُحُ لِلْحَالِ وَ الْإِسْتِقْبَالِ تَقُولُ يَفْعَلُ الْآنَ وَ يُسَمِّي حَالاً وَ حَاضِراً وَ يَفْعَلُ غَداً وَ يُسَمِّي مُسْتَقْبِلاً.

مفرد و مثنی و جمع مؤنث و دو صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب و مثنای آن (صیغه‌ی چهارم و پنجم و هفتم تا دوازدهم) و یاء هم برای چهار صیغه‌ی باقیمانده از چهارده صیغه‌ی فعل مضارع خواهد بود؛ یعنی مفرد و مثنی و جمع مذکر غائب و جمع مؤنث غائب (صیغه‌ی اول و دوم و سوم و ششم)



﴿وَ هَذَا يَصْلُحُ لِلْحَالِ وَ الْإِسْتِقْبَالِ﴾ و این فعل برای زمان حال و آینده استعمال می‌شود ﴿تَقُولُ يَفْعَلُ الْآنَ﴾ می‌گویی: «يَفْعَلُ الْآنَ» هم اکنون کار می‌کند ﴿وَ يُسَمِّي حَالاً وَ حَاضِراً﴾ و حال و حاضر نامیده می‌شود ﴿وَ يَفْعَلُ غَداً﴾ و می‌گویی: «يَفْعَلُ غَداً» فردا کار می‌کند ﴿وَ يُسَمِّي مُسْتَقْبِلاً﴾ و مستقبل نامیده می‌شود.



وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ السَّيْنَ أَوْ سَوَّفَ فَقُلْتَ سَيَفْعَلُ أَوْ سَوَّفَ يَفْعَلُ أُخْتَصَّ بِزَمَانِ الْإِسْتِقْبَالِ، وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ لَامَ الْإِبْتِدَاءِ أُخْتَصَّ بِزَمَانِ الْحَالِ نَحْوُ قَوْلِكَ لَيَفْعَلُ، وَ فِي التَّنْزِيلِ: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي»

(شرح) فعل مضارع هم بر زمان حال دلالت می کند و هم بر زمان آینده؛ یعنی می توان گاهی معنی حال را از آن گرفت و گاهی معنی آینده، مثلاً می گویی: «يَفْعَلُ الْآنَ» (هم اکنون کار می کند)؛ یعنی فعل مضارع «يَفْعَلُ» برای زمان حال به کار گرفته شده است و این فعل مضارعی که بر زمان حال دلالت می کند حال (با تشدید لام) و حاضر نامیده می شود. حال، اسم فاعل است که به معنای فرا رسیده می باشد؛ زیرا زمان انجام دادن فعل فرا رسیده و فعل شروع شده است. و فرق میان حال و حاضر این است که حال لازم است در بر چشمان باشد اما حاضر چنان نیست؛ یعنی می تواند در برابر چشمان و یا غائب باشد؛ پس حاضر از حال عام تر است. و نیز می گویی: «يَفْعَلُ غَدًا» (فردا کار می کند)؛ یعنی فعل مضارع يَفْعَلُ برای زمان آینده به کار گرفته شده است و این فعل مضارعی که بر زمان آینده دلالت می کند مستقبل نامیده می شود و کلمه ی مستقبل با فتح باء مشهور است اما قیاس آن است که با کسر باء خوانده شود.

﴿وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ السَّيْنَ أَوْ سَوَّفَ﴾ و اگر سین یا سوف را بر فعل مضارع داخل کنی ﴿فَقُلْتَ: سَيَفْعَلُ أَوْ سَوَّفَ يَفْعَلُ﴾ و بگویی: «سَيَفْعَلُ» یا «سَوَّفَ يَفْعَلُ»؛ یعنی در آینده کار می کند ﴿أُخْتَصَّ بِزَمَانِ الْإِسْتِقْبَالِ﴾ به زمان آینده اختصاص پیدا می کند ﴿وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ لَامَ الْإِبْتِدَاءِ أُخْتَصَّ بِزَمَانِ الْحَالِ﴾ و اگر لام ابتدا را بر فعل مضارع وارد کنی به زمان حال اختصاص می یابد ﴿نَحْوُ قَوْلِكَ لَيَفْعَلُ﴾ مانند این قول تو که می گویی: «لَيَفْعَلُ»؛ یعنی هم اکنون کار می کند ﴿وَ فِي التَّنْزِيلِ: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي»﴾ و در قرآن آمده است «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي» (یوسف/۱۳)؛ یعنی بردن یوسف هم اکنون مرا اندوهگین می کند.



فَالْمَبْنِيِّ لِلْفَاعِلِ مِنْهُ مَا كَانَ

(شرح) هرگاه حرف سینِ استقبال یا سوف و یا تخفیف شده‌های سوف؛ یعنی سَوُ، سِی و سَف- که هر پنج حرف آن‌ها حرف تنفیس نامیده می‌شوند - بر فعل مضارع وارد شوند آن فعل به زمان آینده اختصاص می‌یابد مانند «سَيَفْعَلُ» و «سَوَفَ يَفْعَلُ» (در آینده کار می‌کند) و آینده‌ای که با سوف حاصل می‌شود از آینده‌ای که با سین به دست می‌آید دورتر است.

و هرگاه لام ابتدا که مفتوح است بر فعل مضارع داخل شود آن فعل، مخصوص زمان حال می‌شود مانند «لَيَفْعَلُ» (هم اکنون کار می‌کند) و در قرآن در سوره‌ی یوسف آمده است که حضرت یعقوب به پسرانش فرمود: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» (یعنی هم اکنون مرا اندوهگین کرده است اینکه شما قصد دارید فردا یوسف را به صحرا ببرید) که در این آیه فعل مضارع يَحْزُنُ چون لام ابتدا بر آن داخل شده است بر زمان حال دلالت می‌کند.

اگر سؤال شود: ما گفتیم: لام ابتدا فعل مضارع را به زمان حال مخصوص می‌کند و «سوف» به زمان آینده اختصاص می‌دهد و فعل مضارع نمی‌تواند همزمان بر زمان حال و آینده دلالت کند؛ پس چگونه در این آیه لام ابتدا و سوف با هم بر فعل مضارع داخل شده‌اند: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی/۵) (به درستی در آینده خداوند آنقدر به تو می‌بخشد که راضی شوی)؟! در جواب این سؤال می‌گوییم: این لامی که بر سوف قرار گرفته است، تنها برای تأکید است و فعل مضارع «يعطيك» را به زمان حال مخصوص نمی‌کند حتی نزد علمای بصره لام مفتوحی که بر فعل مضارع می‌آید تنها برای تأکید است و فعل مضارع را به زمان حال اختصاص نمی‌دهد چه همراه حروف تنفیس باشد و چه با آن‌ها نباشد.

و بدانکه فعل مضارع، همانند فعل ماضی یا بنافاعل (معلوم) است و یا بنامفعول (مجهول). و مصنف در توضیح هر دو قسم آن به ترتیب می‌فرماید: «فَالْمَبْنِيِّ لِلْفَاعِلِ مِنْهُ» از فعل مضارع آنچه که برای فاعل بنا شده است «ما كان



حَرْفُ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً إِلَّا مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ فَإِنَّ حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ يَكُونُ مَضمُوماً أَبَداً نَحْوُ يُدْخِرُ وَ يُكْرِمُ وَ يُفْرِحُ وَ يُقَاتِلُ .
وَ عَلامَةُ بِناءِ الأَرْبَعَةِ لِلْفَاعِلِ كَوْنُ الحَرْفِ الَّذِي قَبْلَ آخِرِهِ مَكسُوراً أَبَداً ،
مِثالُهُ مِنْ

حَرْفُ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً ﴿ فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مفتوح است ﴿إِلَّا مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ﴾ جز فعل مضارعی که ماضی آن بر چهار حرف باشد ﴿فَإِنَّ حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ يَكُونُ مَضمُوماً أَبَداً﴾ که حرف مضارعه از آن فعل، همیشه مضموم خواهد بود ﴿نَحْوُ يُدْخِرُ وَ يُكْرِمُ وَ يُفْرِحُ وَ يُقَاتِلُ﴾ مثل یدخرج، یکریم، یفرح و یقاتل .

(شرح) فعل بنافاعل مضارع؛ یعنی فعلی که به فاعل معلوم نسبت داده شده است بر طبق لفظ، فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن؛ یعنی یاء، تاء، همزه و نون؛ مفتوح است مانند يَنْصُرُ وَ يَجْتَمِعُ وَ این مفتوح بودن حروف مضارعه در تمام ابواب جاری است جز چهار بابی که فعل ماضی آن‌ها دارای چهار حرف است: یک باب رباعی مجرد و سه باب قسم اول ثلاثی مزید؛ یعنی باب فعلة، افعال، تفعیل و مفاعلة، مثل يُدْخِرُ، يُكْرِمُ، يُفْرِحُ وَ يُقَاتِلُ. که در این چهار باب حروف مضارعه هم در بنافاعل و هم در بنامفعول مضموم است و مصنف فرق معلوم و مجهول بودن آن‌ها را در این عبارت بیان می‌کند:

﴿وَ عَلامَةُ بِناءِ الأَرْبَعَةِ لِلْفَاعِلِ﴾ نشانه‌ی بنافاعل بودن این چهار باب ﴿كَوْنُ الحَرْفِ الَّذِي قَبْلَ آخِرِهِ مَكسُوراً أَبَداً﴾ بودن حرف ماقبل آن‌هاست به صورت مکسور در چهارده صیغه .

(شرح) فرق بنافاعل و بنامفعول مضارع این چهار باب یک چیز است و آن عبارت است از حرکت حرف ماقبل آخر که در چهارده صیغه‌ی بنافاعل کسره و در چهارده صیغه‌ی بنامفعول فتحه است، همانگونه که بیان آن خواهد آمد.

﴿مِثالُهُ﴾ مثال فعل بنافاعل مضارع که حرف مضارعه‌ی آن مفتوح باشد ﴿مِنْ



يَفْعَلُ: يَنْصُرُ يَنْصُرَانِ يَنْصُرُونَ الْخ

يَفْعَلُ: يَنْصُرُ يَنْصُرَانِ يَنْصُرُونَ الْخ ﴿ از يَفْعَلُ (با ضم عین) : يَنْصُرُ، يَنْصُرَانِ، يَنْصُرُونَ است تا آخر.

يَنْصُرُ، فعل مضارع بنافاعل باب اول است اصل آن نَصَرَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح در اول آن افزوده، فاءالفعل را ساکن، عینالفعل را مضموم و لامالفعل را مرفوع کردیم يَنْصُرُ شد.

يَنْصُرَانِ، صیغهی مثنای مذکر غائب است. اصل آن يَنْصُرُ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنی است و نون مکسور را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم الف، مقتضی فتحهی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم يَنْصُرَانِ شد.

يَنْصُرُونَ، صیغهی جمع مذکر غائب است اصل آن يَنْصُرُ بود واو ساکن را که ضمیر فاعلی جمع مذکر است و نون مفتوح را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم يَنْصُرُونَ گشت.

تَنْصُرُ، صیغهی مفرد مؤنث غائب است اصل آن يَنْصُرُ بود به جای یاء تاء آوردیم تَنْصُرُ گردید.

تَنْصُرَانِ، صیغهی مثنای مؤنث غائب است، همانند ينصران ساخته می‌شود.

يَنْصُرْنَ، صیغهی جمع مؤنث غائب است اصل آن تَنْصُرُ است تاء را به یاء تبدیل کرده و نون مفتوح را که ضمیر فاعلی است به آخر آن افزودیم نون، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم يَنْصُرْنَ شد.

تَنْصُرُ، صیغهی مفرد مذکر مخاطب است اصل آن ينصر بود یاء را به تاء تبدیل کردیم تَنْصُرُ شد.

تَنْصُرَانِ، صیغهی مثنای مذکر مخاطب است اصل آن تنصر بود و همانند ينصران ساخته می‌شود.

تَنْصُرُونَ، صیغهی جمع مذکر مخاطب است همانند يَنْصُرُونَ درست خواهد شد.



تَنْصُرِينَ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است اصل آن تَنْصُرُ بود یاء ساکن را که ضمیر فاعلی است و نون مفتوح را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم یاء، مقتضی کسره‌ی ماقبلش بود آن را مکسور کردیم تَنْصُرِينَ گشت.

تَنْصُرَانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث مخاطب است اصل آن تَنْصُرِينَ بود بعد از حذف یاء و نون الف را که ضمیر فاعلی مثنی است و نون مکسور را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم تَنْصُرَانِ شد.

تَنْصُرُونَ، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است. اصل آن تنصرین بود ضمیر فاعلی مفرد و نون را حذف کرده و نون مفتوح را که ضمیر فاعلی جمع مؤنث است به آخر افزودیم نون، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم تَنْصُرُونَ شد.

أَنْصُرُ، صیغه‌ی متکلم وحده است. اصل آن يَنْصُرُ بود یاء را به همزه تبدیل کردیم أَنْصُرُ گشت.

يَنْصُرُ، صیغه‌ی متکلم مع الغیر است. اصل آن ينصر بود یاء را به نون تبدیل کردیم يَنْصُرُ گردید. به جدول این صیغه در صفحه‌ی «۵۶» مراجعه کن.

چهارده صیغه‌ی مذکور، صیغه‌های بنافاعل مضارع هستند که به فاعل معلوم نسبت داده شده‌اند فاعل صیغه‌ی اول ضمیر مستتر «هو» است و فاعل چهار صیغه‌ی مثنی «الف»؛ فاعل دو صیغه‌ی جمع مذکر «واو» و فاعل صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب «یاء» است که هر سه فاعل مذکور، ضمیر بارز آشکار هستند این هفت صیغه که فاعل آن‌ها ضمیر بارز ساکن است افعال خمسه نامیده شده‌اند؛ زیرا گر چه در واقع هفت صیغه هستند اما پنج وزن می‌باشند: «ینصران، تنصران، ینصرون، تنصرون، و تنصرین» و فاعل دو صیغه‌ی جمع مؤنث، نون مفتوح است که آن هم ضمیر بارز است اما متحرک می‌باشد و ضمیر صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب، مفرد مذکر مخاطب، متکلم وحده و متکلم مع الغیر مستتر هستند که به ترتیب



وَقَسَّ عَلَيَّ هَذَا يَضْرِبُ وَيَعْلَمُ وَيُدْحِرُجُ وَيُكْرِمُ وَيُقَاتِلُ وَيُفْرِّخُ وَيَتَكَسَّرُ وَيَقْعَنَسِسُ وَيَسْلَنْقِي وَيَتَدَخْرَجُ وَيَحْرَنْجِمُ وَيَقْشَعِرُ يَتْبَاعِدُ وَيَنْقَطِعُ وَيَجْتَمِعُ وَيَحْمَرُّ وَيَحْمَارُّ وَيَسْتَخْرِجُ وَيَعْشَوْشِبُ وَيَجْلُوُزُ وَيَقْعَنَسِسُ وَيَسْلَنْقِي وَيَتَدَخْرَجُ وَيَحْرَنْجِمُ وَيَقْشَعِرُ

عبارتند از: «هي، أنت، أنا و نحن». و این چهار صیغه و صیغه‌ی مفرد مذکر غائب را صیغه‌های مفرد نامیده‌اند البته باید بدانیم که ضمیر صیغه‌ی مفرد مذکر غائب و مفرد مؤنث غائب جازز الاستتار است؛ یعنی فاعل این صیغه‌ها می‌تواند ضمیر مستتر نباشد؛ یعنی ضمیر بارز یا اسم ظاهر باشد مثلاً بگوییم: يَنْصُرُ هُوَ یا يَنْصُرُ زَيْدٌ و در صیغه‌ی دوم بگوییم: تَنْصُرُ هِيَ یا تَنْصُرُ هُنَّ؛ اما ضمیر سه صیغه‌ی دیگر مفرد؛ یعنی مفرد مذکر مخاطب، متکلم وحده و متکلم مع الغير واجب الاستتار است؛ یعنی فاعل آن‌ها همیشه ضمیر مستتر است و هیچ وقت ضمیر بارز یا اسم ظاهر فاعل آن‌ها نخواهد شد.

چهارده صیغه‌ی مذکور، صیغه‌های مرفوع هستند و علامت رفع در صیغه‌های مفرد عبارت از ضمه‌ی لام‌الفعل و در افعال خمسه نون است که آن را نون عَوْضِ رفع نامیده‌اند؛ پس در حالتی که ضمه‌ی صیغه‌های مفرد به جزم (حالت جزم) و در حالتی که به فتحه تبدیل شود (حالت نصب)، نونِ عَوْضِ رفع حذف خواهد شد. و این شاء الله تعالی به تازگی این دو حالت فعل مضارع بیان خواهد شد؛ ولی در دو صیغه‌ی جمع مؤنث علامت رفع موجود نیست؛ زیرا مرفوع بودن به معنای معرب بودن کلمه است و این دو صیغه مبنی هستند؛ بنابراین عامل در آن‌ها تأثیر نخواهد کرد و در هر سه حالت (رفع، نصب و جزم) مساوی خواهند بود؛ زیرا مبنی کلمه‌ای است که عامل در لفظ آن تأثیر نکند.

﴿وَقَسَّ عَلَيَّ هَذَا﴾ و بر این مثال مذکور [این مثال‌ها را] قیاس کن: ﴿يَضْرِبُ وَيَعْلَمُ وَيُدْحِرُجُ وَيُكْرِمُ وَيُقَاتِلُ وَيُفْرِّخُ وَيَتَكَسَّرُ وَيَتْبَاعِدُ وَيَنْقَطِعُ وَيَجْتَمِعُ وَيَحْمَرُّ وَيَحْمَارُّ وَيَسْتَخْرِجُ وَيَعْشَوْشِبُ وَيَجْلُوُزُ وَيَقْعَنَسِسُ﴾ و



يَسْلَنْتَقِي وَيَتَدَخَّرُ وَيَحْرَنْجُمُ وَيَقْشَعِرُّ.

(شرح) صرف این صیغه‌ها جز یحمر، یحمار، یقشعر و یسلنقی آسان است و چون در مضاعف و ناقص صرف این چهار صیغه خواهد آمد در اینجا از صرف آنها نیز صرف نظر خواهیم کرد.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل مضارع را بر حسب معنا و لفظ تعریف کنید!
۲. هر یک از زوائد انیت برای چه صیغه یا صیغه‌هایی به کار می‌رود؟
۳. فعل مضارع چگونه به زمان حال و چگونه به زمان استقبال اختصاص می‌یابد؟
۴. فعل بنافاعل مضارع را از حیث لفظ تعریف کنید!
۵. در چهار بایی که ماضی آنها چهار حرفی است فرق میان معلوم و مجهولشان چیست؟
۶. یتدخرج و یتدخرج را صرف کرده و فاعل هر یک از صیغه‌ها را بنویسید!



وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ مَا كَانَ حَرْفُ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ مَضْمُومًا وَكَانَ مَاقِبِلَ
الْآخِرِ مَفْتُوحًا نَحْوُ يُنْصَرُ وَيُدْخَرُ وَيُكْرَمُ وَيُقَاتَلُ وَيُفْرَحُ وَيُسْتَخْرَجُ

مصنف در بیان فعل بنامفعل (مجهول) مضارع فرموده است: ﴿وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ﴾ و از فعل مضارع، صیغه‌ای که برای مفعول بنا شده است ﴿مَا كَانَ حَرْفُ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ مَضْمُومًا وَكَانَ مَاقِبِلَ الْآخِرِ مَفْتُوحًا﴾ فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مضموم و ماقبل آخرش مفتوح است ﴿نَحْوُ يُنْصَرُ وَ يُدْخَرُ وَ يُكْرَمُ وَ يُقَاتَلُ وَ يُفْرَحُ وَ يُسْتَخْرَجُ﴾ مانند يُنْصَرُ و ...

(شرح) همانگونه که در توضیح فعل بنامفعل ماضی گذشت فعل بنامفعل مضارع، از لحاظ معنا فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و فعل به مفعول به نسبت داده شده است و از لحاظ لفظ، فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مضموم و ماقبل آخرش مفتوح است؛ پس در بنافاعل ابوابی که حرف مضارعه‌ی آن‌ها مفتوح و ماقبل آخرشان مکسور یا مضموم است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم دو تفاوت دارد: یکی مضموم بودن حرف مضارعه و دیگری مفتوح بودن ماقبل آخر مانند يُنْصَرُ و يُنْصَرُ، يُجْتَمَعُ و يُجْتَمَعُ و در بنافاعل ابوابی که حرف مضارعه‌ی آن‌ها مفتوح و ماقبل آخرشان نیز مفتوح است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم یک تفاوت دارد: مضموم بودن حرف مضارعه (در مجهول) مثل يُتَكَسَّرُ و يُتَكَسَّرُ، يُتَبَاعَدُ و يُتَبَاعَدُ. و نیز در چهار بابی که در بنافاعل هم، حرف مضارعه‌ی آن‌ها مضموم است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم یک تفاوت دارد که مفتوح بودن ماقبل آخر آن‌ها در صیغه‌ی مجهول و مکسور بودن آن در صیغه‌ی معلوم است، مانند يُدْخَرُ و يُدْخَرُ.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل مضارع مجهول را از حیث معنا و لفظ تعریف کنید!
۲. يُنْصَرُ و يُفْرَحُ و يُتَبَاعَدُ در چند حرکه مخالف مجهولشان هستند؟



وَ يَدْخُلُ الْجَازِمُ فَيَحْذِفُ مِنْهُ حَرَكَةَ الْوَاحِدِ وَ نُونَ التَّثْنِيَةِ وَ الْجَمْعِ الْمَذْكَرِ وَ الْوَاحِدَةَ الْمُخَاطَبَةَ، وَ لَا يَحْذِفُ نُونَ جَمَاعَةِ الْمُؤَنَّثِ فَإِنَّهَا ضَمِيرٌ كَالْوَاوِ فِي جَمْعِ الْمَذْكَرِ فَتَثْبُتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ تَقُولُ: لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يَنْصُرَا إِلَى آخِرِهِ

جزم) فرموده است:

﴿وَ يَدْخُلُ الْجَازِمُ﴾ [بدانکه] عامل جازم بر فعل مضارع داخل می شود
 ﴿فَيَحْذِفُ مِنْهُ حَرَكَةَ الْوَاحِدِ وَ نُونَ التَّثْنِيَةِ وَ الْجَمْعِ الْمَذْكَرِ وَ الْوَاحِدَةَ الْمُخَاطَبَةَ﴾ و از آن فعل، حرکت [صیغه‌ی] واحد و نون تشبیه و نون جمع و نون مفرد مؤنث مخاطب را حذف می کند ﴿وَ لَا يَحْذِفُ نُونَ جَمَاعَةِ الْمُؤَنَّثِ﴾ ولی نون جمع مؤنث را حذف نمی کند ﴿فَإِنَّهَا ضَمِيرٌ كَالْوَاوِ فِي جَمْعِ الْمَذْكَرِ﴾؛ زیرا همانند واو جمع مذکر، ضمیر است ﴿فَتَثْبُتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ﴾؛ پس در هر حالت ثابت خواهد بود ﴿تَقُولُ: لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يَنْصُرَا إِلَى آخِرِهِ﴾ می گویی: لم ينصر، لم ينصرا تا آخر.

(شرح) همانگونه که گفته شد: یکی از حالات فعل مضارع حالت جزم است؛ یعنی حالتی که عامل جازم بر فعل مضارع باشد و عوامل جازم پانزده عامل هستند که چهار عامل آن‌ها؛ یعنی لم و لما و لام امر و لای نهی حرف هستند و یک فعل را مجزوم می کنند و یازده عامل دیگر دو فعل را مجزوم می نمایند که در میان آن‌ها «إِنْ» و «إِذَا» حرف هستند و نه عامل دیگر اسم می باشند که عبارتند از: مَنْ، مَا، أَيُّ، مَتَى، مَهْمَا، أَيْنَ، أَتَى، حَيْثَمَا، كَيْفَمَا.

عامل جازم همانطوری که از اسمش پیدا است فعل مضارع را مجزوم می کند و مجزوم بودن فعل مضارع اینگونه است: در فعل های مفرد؛ یعنی يَنْصُرُ، تَنْصُرُ (که دو صیغه است)، أَنْصُرُ و تَنْصُرُ ضمه به سکون تبدیل می شود؛ زیرا ضمه در آن‌ها علامت مرفوع بودنشان است و با عامل جازم از حالت رفع بیرون رفته و به حالت جزم درآمده اند؛ پس باید علامت رفع حذف گردد و در افعال خمسه: يَنْصُرَانِ،



تَنْصُرَانِ (که سه صیغه است)، يَنْصُرُونَ، تَنْصُرُونَ و تَنْصُرِينَ نون، عوض رفع است؛ یعنی در برابر ضمه‌ی صیغه‌های مفرد است و در حالت جزم باید آن‌ها هم حذف گردند و دو صیغه‌ی باقیمانده؛ یعنی جمع مؤنث غائب و مخاطب به علت مبنی بودنشان هیچ تغییری نمی‌پذیرند؛ زیرا همانگونه که گذشت عامل در کلمه‌ی مبنی تأثیر نمی‌کند.

«لم» همانطوری که در لفظ فعل مضارع تأثیر می‌کند در معنای آن هم تأثیرگذار خواهد بود؛ یعنی معنای مثبت فعل مضارع را منفی کرده و فعل مضارع را که بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند به زمان گذشته می‌برد؛ پس فعل مضارع مجزوم به «لم» بر ماضی منفی دلالت می‌کند، مثلاً لَمْ يَنْصُرْ. به معنای یاری نکرد و «لم أَنْصُرْ» به معنای یاری نکردم می‌باشد و اینک مثال فعل مضارع مجزوم به «لم»:

لم يَنْصُرْ	۱- مفرد	} مذکر	} غائب
لم يَنْصُرَا	۲- مثنی		
لم يَنْصُرُوا	۳- جمع		
لم تَنْصُرْ	۴- مفرد	} مؤنث	} مخاطب
لم تَنْصُرَا	۵- مثنی		
لم تَنْصُرْنَ	۶- جمع		
لم تَنْصُرِي	۱۰- مفرد	} مؤنث	} مخاطب
لم تَنْصُرَا	۱۱- مثنی		
لم تَنْصُرْنَ	۱۲- جمع		

لم أَنْصُرْ	۱۳- وحده	} متکلم
لم تَنْصُرْ	۱۴- مع الغیر	

معانی عوامل جازم، اعم از اسم و حرف، موكول به علم نحو است، بالأخص اشتراك و تفاوت لم و لَمَّا.



وَ يَدْخُلُ النَّاصِبُ، فَيَبْدَلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتْحَةً، وَ يُسْقِطُ التُّونَاتِ سِوَى نُونِ
جَمَاعَةِ الْمُؤَنَّثِ فَتَقُولُ: لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَا لَنْ يَنْصُرُوا إِلَى آخِرِهِ

مصنف در بیان حالت سوم فعل مضارع (حالت نصب) می‌فرماید:

﴿وَ يَدْخُلُ النَّاصِبُ﴾ و [بدانکه] عامل ناصب بر فعل مضارع داخل می‌شود
﴿فَيَبْدَلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتْحَةً﴾؛ پس ضمه را به فتحه تبدیل می‌کند ﴿وَ يُسْقِطُ
التُّونَاتِ سِوَى نُونِ جَمَاعَةِ الْمُؤَنَّثِ﴾ و جز نون جمع مؤنث، نون‌ها را حذف
می‌کند ﴿فَتَقُولُ: لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَا لَنْ يَنْصُرُوا إِلَى آخِرِهِ﴾ بنابراین می‌گویی: لَنْ
يَنْصُرَ، لَنْ يَنْصُرَا، لَنْ يَنْصُرُوا تا آخر آن.

(شرح) حالت سوم فعل مضارع حالت نصب است که در این حالت ضمه‌ی
صیغه‌های مفرد که علامت مرفوع بودن آنهاست به فتحه تبدیل می‌شود و نون افعال
خمسه هم که دلیل مرفوع بودن آنها می‌باشد حذف می‌گردد؛ زیرا فعل مضارع با
داخل شدن عامل نصب، از حالت رفع خارج شده است؛ پس چیزی که علامت
رفع است کنار می‌رود؛ اما عامل ناصب، نون جمع مؤنث غائب و مخاطب را حذف
نخواهد کرد؛ زیرا همچنانکه قبلاً گفته شد این نون، ضمیر فاعلی است و همیشه
ثابت خواهد بود و نیز دو صیغه‌ی جمع مؤنث مبنی هستند و هیچ عاملی در آنها
تأثیر نخواهد کرد.

بدانکه حالت نصب افعال خمسه بر حالت جزم آنها حمل شده است؛ یعنی
همانگونه که در حالت جزم، نون آنها حذف می‌شود در حالت نصب هم حذف
می‌گردد؛ زیرا جزم فعل مضارع در برابر جر اسم است و همانگونه که در اسم مثنی و
جمع، حالت نصب بر حالت جر حمل می‌شود، مثلاً زَيْدَيْنِ (با فتح دال و کسر
نون، مثال مثنی) و زَيْدَيْنِ (با کسر دال و فتح نون، مثال جمع) در حالت نصب و
جر مشترک هستند؛ یعنی حالت نصب همانند حالت جر استعمال شده است در
فعل مضارع هم، حالت نصب بر حالت جزم حمل می‌شود و اینک مثال چهارده
صیغه‌ی منصوب مضارع: لَنْ يَنْصُرَ، لَنْ يَنْصُرَا، لَنْ يَنْصُرُوا، لَنْ تَنْصُرَ، لَنْ تَنْصُرَا، لَنْ



وَمِنَ الْجَوَازِمِ لَامُ الْأَمْرِ فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ لَيَنْصُرْ لَيَنْصُرَا لَيَنْصُرُوا لَيَنْصُرَنَّ
لَيَنْصُرَا لَيَنْصُرَنَّ، وَكَذَلِكَ لَيَضْرِبُ وَ لَيَعْلَمُ وَ لَيُدْخِرُجُ وَ غَيْرُهَا

يَنْصُرَنَّ، لَنْ تَنْصُرَ، لَنْ تَنْصُرَا، لَنْ تَنْصُرُوا، لَنْ تَنْصُرِي، لَنْ تَنْصُرَا، لَنْ تَنْصُرَنَّ، لَنْ
أَنْصُرَ، لَنْ تَنْصُرَ.

معنای لَنْ، نفی فعل در زمان آینده همراه تأکید نفی است؛ پس لَنْ يَنْصُرَ به
معنای «قطعاً یاری نخواهد کرد» می باشد.

﴿وَمِنَ الْجَوَازِمِ لَامُ الْأَمْرِ﴾ یکی از [عوامل] جازم لام امر است ﴿فَتَقُولُ فِي
أَمْرِ الْغَائِبِ﴾؛ پس در امر غائب می گویی: ﴿لَيَنْصُرُ لَيَنْصُرَا لَيَنْصُرُوا لَيَنْصُرَنَّ
لَيَنْصُرَا لَيَنْصُرَنَّ﴾ لَيَنْصُرُ تا آخر شش صیغه مذکور ﴿وَ كَذَلِكَ لَيَضْرِبُ وَ لَيَعْلَمُ
وَ لَيُدْخِرُجُ وَ غَيْرُهَا﴾ و همانند لَيَنْصُرُ است: لَيَضْرِبُ، لَيَعْلَمُ، لَيُدْخِرُجُ و غیر این ها.
(شرح) همانطوری که در بیان عوامل جازم گذشت یکی از عوامل جازم لام امر
است و این لام مکسور است و در مضارع معلوم تنها بر شش صیغه غائب و دو
صیغه متکلم داخل می شود و همانگونه که از اسمش پیدا است معنای دستور
می دهد و چون بر دو صیغه متکلم هم داخل می شود (یعنی همانگونه که بر شش
صیغه غائب وارد می شود) بهتر بود مصنف به جای عبارت «فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ»
«فَتَقُولُ فِي أَمْرِ غَيْرِ الْمَخَاطَبِ» را بنویسد؛ زیرا غیر مخاطب، غائب و متکلم را شامل
می شود.

گفتیم: این لام، مکسور است اما اگر قبل از آن، واو یا فاء و یا لفظ تَمَّ قرار
گیرد صحیح است ساکن شود مانند «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لِيُنْكُوا كَثِيراً» (توبه/۸۲) و
«تَمَّ لَيَقْضُوا» (حج/۲۹).

همانطوری که به تازگی گذشت لام امر، در مضارع معلوم بر شش صیغه
مخاطب داخل نمی شود؛ پس قراءت «فَلْتَفْرَحُوا» (یونس/۵۸) که لام امر بر صیغه
تَفْرَحُوا داخل شده شاذ است و این، قراءت «یزید» و «يعقوب» و غیر ایشان است.
و تنها در یک صورت، دخول لام بر مخاطب معلوم درست است و آن این است که



وَمِنْهَا لَا النَّاهِيَةَ فَتَقُولُ فِي نَهْيِ الْغَائِبِ: لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرَا لَا يَنْصُرُوا إِلَّاخٌ
وَفِي نَهْيِ الْحَاضِرِ: لَا تَنْصُرُ لَا تَنْصُرَا لَا تَنْصُرُوا إِلَّاخٌ، وَهَكَذَا سَائِرُ الْأَمْثِلَةِ

بعضی از افراد مأمور به فعل مذکور، غائب و بعض دیگر مخاطب باشند تا لام، افراد غائب را شامل شود و تاء افراد مخاطب را مانند، این حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید: «لِتَأْخُذُوا مَصَافِكُمْ»؛ یعنی باید هر یک از شما مجاهدین (اعم از غائب و مخاطب) در جنگ در جای مخصوص خود بایستند! و در این صورت، قیاس این است که مأمورهای حاضر بر مأمورهای غائب تغلیب شوند و صیغه‌ی امر حاضر (امر به صیغه) استعمال شود.

لام امر، در فعل مضارع مجهول بر چهارده صیغه داخل می‌شود؛ زیرا امر به مخاطب مجهول همانند امر به غائب معلوم است، مثلاً «لِتُضْرَبَ» (باید زده شوی) به معنای «لِيَضْرِبَكَ فُلَانٌ» است؛ یعنی باید فلان شخص تو را بزند.

«وَمِنْهَا لَا النَّاهِيَةَ» و یکی دیگر از عوامل جازم «لا»ی ناهیه است «فَتَقُولُ فِي نَهْيِ الْغَائِبِ: لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرَا لَا يَنْصُرُوا إِلَّاخٌ»؛ پس در نهی غائب می‌گویی: لَا يَنْصُرُ، لَا يَنْصُرَا، لَا يَنْصُرُوا تا آخر آن «وَفِي نَهْيِ الْحَاضِرِ: لَا تَنْصُرُ لَا تَنْصُرَا لَا تَنْصُرُوا إِلَّاخٌ» و در نهی حاضر [می‌گویی]: لَا تَنْصُرُ، لَا تَنْصُرَا، لَا تَنْصُرُوا تا آخرش. «وَهَكَذَا سَائِرُ الْأَمْثِلَةِ» و سائر مثال‌ها همین‌گونه هستند.

(شرح) به علت اینکه دخول «لا»ی ناهیه بر متکلم وحده و مع الغير کم است مصنف فرمود: در نهی غائب و مخاطب می‌گویی: لَا يَنْصُرُ تا آخر و لَا تَنْصُرُ تا آخر؛ یعنی از دخول لا بر دو صیغه‌ی متکلم بحثی به میان نیاورد.

کلمه‌ی «إلّاخ» که در کلام مصنف وارد است به معنای «إلی آخره» است.

در اینجا توضیح قسم دوم فعل (مضارع) به پایان می‌رسد و در توضیح قسم آخر

فعل (امر) می‌گوییم:



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. « ما » و « لا » ی ناقیه در فعل مضارع چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۲. سه حالت اعرابی فعل مضارع را بنویسید!
۳. عوامل جازم در فعل مضارع چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۴. لم و لمّا در معنای فعل مضارع چه تأثیری می‌کنند؟
۵. يُنْقَطِعُ را با لَمّای جازم صرف کنید!
۶. عوامل ناصب فعل مضارع چند تا هستند و در لفظ آن چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۷. لام امر به غائب در چه صورتی بر مضارع معلوم مخاطب داخل می‌شود؟



وَ أَمَّا الْأَمْرُ بِالصِّيغَةِ - فَهُوَ أَمْرُ الْحَاضِرِ - وَ هُوَ جَارٍ عَلَى لَفْظِ الْمُضَارِعِ الْمَجْزُومِ فَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارِعَةِ مُتَحَرِّكًا فَتَسْقِطُ مِنْهُ حَرْفُ الْمُضَارِعَةِ

﴿وَ أَمَّا الْأَمْرُ بِالصِّيغَةِ﴾ اما امر به صیغه ﴿ - فَهُوَ أَمْرُ الْحَاضِرِ - وَ هُوَ جَارٍ عَلَى لَفْظِ الْمُضَارِعِ الْمَجْزُومِ﴾ که امر حاضر است، بر لفظ مضارع مجزوم جاری است

(شرح) قسم آخر از سه قسم فعل، فعل امر است که مخصوص شش صیغه‌ی مخاطب می‌باشد و این قسم از فعل، در حذف حرکتی آخر (وقتی که حرف آخرش عله نباشد) و حذف نون‌ها همانند مضارع مجزوم است؛ یعنی همانگونه که در مضارع مجزوم در صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب حرکتی آخر حذف می‌شد (در صورتی که آخرین حرفش حرف صحیح باشد نه عله؛ زیرا اگر آخرین حرف آن عله باشد حرف عله حذف خواهد شد، همانطوری که در معتل‌اللام بیان شده است) در امر حاضر هم حرکتی آخر حذف می‌شود و همچنانکه در مضارع مجزوم در دو صیغه‌ی ثنای مخاطب (مذکر و مؤنث) و در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون حذف می‌شد در امر حاضر هم همانگونه خواهد بود. و در صیغه‌ی جمع مؤنث نون، باقی خواهد بود؛ زیرا - همانطوری که قبلاً بیان شد - نون جمع مؤنث ضمیر فاعلی است و هیچگاه حذف نخواهد شد.

مصنف فرمود: فعل امر حاضر، همانند مضارع مجزوم است؛ یعنی مجزوم نیست و این اشاره است به ترجیح قول علمای بصره که می‌گویند: فعل امر حاضر مبنی است؛ ولی علمای کوفه بر این باور هستند که امر حاضر، همانند مضارع مجزوم معرب است.

فعل امر حاضر، با توجه به نداشتن همزه‌ی وصل در ابتدایش و داشتن آن، دو نوع است که مصنف در توضیح آن‌ها می‌فرماید: ﴿فَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارِعَةِ مُتَحَرِّكًا﴾ اگر حرف بعد از حرف مضارعه متحرک بود ﴿فَتَسْقِطُ مِنْهُ



وَ تَأْتِي بِصُورِهِ الْبَاقِي مَجْزُومًا، مِثَالُهُ مِنْ تُدْخِرُجُ: دَخِرَجُ دَخِرَجَا دَخِرَجُوا
دَخِرَجِي دَخِرَجَا دَخِرَجِنَ، وَ هَكَذَا فَرَّخُ وَ قَاتِلُ وَ تَكَسَّرُ وَ تَبَاعَدُ وَ تَدَخِرَجُ

حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ ﴿ حَرَفِ مِضَارَعِهِ رَا اَز آن حذف می کنی ﴾ وَ تَأْتِي بِصُورِهِ الْبَاقِي
مَجْزُومًا ﴿ وَ بقیه رَا به صورت مجزوم می آوری ﴾ مِثَالُهُ مِنْ تُدْخِرُجُ: دَخِرَجُ
دَخِرَجَا دَخِرَجُوا دَخِرَجِي دَخِرَجَا دَخِرَجِنَ ﴿ مثال آن از تُدْخِرُجُ، دَخِرَجُ ،
دَخِرَجَا، دَخِرَجُوا، دَخِرَجِي، دَخِرَجَا وَ دَخِرَجِنَ است ﴾ وَ هَكَذَا فَرَّخُ وَ قَاتِلُ وَ
تَكَسَّرُ وَ تَبَاعَدُ وَ تَدَخِرَجُ ﴿ وَ همانند دَخِرَجُ است: فَرَّخُ، قَاتِلُ، تَكَسَّرُ، تَبَاعَدُ وَ
تَدَخِرَجُ.﴾

(شرح) فعل امر از شش صیغه‌ی مضارع مخاطب معلوم گرفته می‌شود و فعل
مضارع دارای دو حالت است:

۱. ما بعد حرف مضارعه‌اش متحرک است.

۲. ما بعد حرف مضارعه‌اش ساکن است؛ پس اگر حرف بعد از تاء مضارعه
متحرک بود که ابواب فَعْلَلَةٌ، تَفْعِيلُ، مِفَاعِلَةٌ، تَفْعَلُ، تَفَاعَلُ وَ تَفَعَّلُ اینگونه هستند
طریق ساختن فعل امر از آن‌ها این است که تاء مضارعه حذف و آخر صیغه همانند
فعل مضارع مجزوم شود؛ به عنوان مثال: امر حاضر باب فَعْلَلَةٌ اینگونه ساخته
می‌شود: دَخِرَجُ، صیغه‌ی امر حاضر مفرد مذکر است اصل آن تُدْخِرُجُ بود تاء
مضارعه را حذف کرده و چون مابعدش متحرک بود به آن ابتدا نموده و آخر صیغه را
همانند مضارع مجزوم کردیم؛ یعنی حرکتی لام‌الفعل را حذف نمودیم دَخِرَجُ شد.
دَخِرَجَا، صیغه‌ی امر حاضر مثنای مذکر است. اصل آن تُدْخِرَجَانِ بود حرف
مضارعه را حذف کرده و چون مابعد تاء متحرک بود به آن ابتدا نموده و آخر صیغه
را همانند مضارع مجزوم کردیم؛ یعنی نونش را حذف نمودیم دَخِرَجَا شد. و
دَخِرَجُوا، دَخِرَجِي وَ دَخِرَجَا همانند این صیغه ساخته می‌شوند؛ یعنی دَخِرَجُوا از
تُدْخِرَجُونَ، دَخِرَجِي از تُدْخِرَجِينَ وَ دَخِرَجَا از تُدْخِرَجَانِ با حذف تاء و نون.
دَخِرَجِنَ، صیغه‌ی جمع مؤنث است اصلش تُدْخِرَجِنَ است تاء مضارعه را



وَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ سَاكِنًا فَتَحْدِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ وَ تَأْتِي بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْزُومًا مُزِيدًا فِي أَوَّلِهِ هَمْزَةً وَصَلٍ مَكْسُورَةً إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَيْنُ الْمُضَارِعِ مِنْهُ مَضمُومًا فَتَضُمُّهَا فَتَقُولُ: أَنْصُرْ أَنْصُرًا أَنْصُرُوا إلخ، وَ كَذَا إِعْلَمَ وَ إِضْرِبْ وَ انْقَطِعْ وَ اجْتَمِعْ وَ اسْتَخْرِجْ

حذف کرده و نون را ابقا کردیم، دحرجن گردید.

امر حاضر پنج باب مذکور دیگر هم اینگونه ساخته می‌شوند.

گفتیم: امر حاضر با توجه به نداشتن همزه‌ی وصل و دارابودن آن، دو نوع است

که بیان نوع اول گذشت و مصنف در توضیح نوع دوم فرموده است:

﴿وَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ سَاكِنًا﴾ و اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن بود ﴿فَتَحْدِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ﴾ حرف مضارعه را از آن حذف می‌کنی ﴿وَ تَأْتِي بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْزُومًا﴾ و بقیه را به صورت مجزوم می‌آوری ﴿مُزِيدًا فِي أَوَّلِهِ هَمْزَةً وَصَلٍ مَكْسُورَةً﴾ در حالی که در اول آن همزه‌ی وصل مکسور را اضافه می‌کنی ﴿إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَيْنُ الْمُضَارِعِ مِنْهُ مَضمُومًا﴾ مگر اینکه عین‌الفعل مضارع آن، مضموم باشد ﴿فَتَضُمُّهَا﴾ که در این صورت همزه را مضموم می‌کنی ﴿فَتَقُولُ: أَنْصُرْ أَنْصُرًا أَنْصُرُوا إلخ﴾؛ پس می‌گویی: أَنْصُرْ، أَنْصُرًا، أَنْصُرُوا تا آخر ﴿وَ كَذَا إِعْلَمَ وَ إِضْرِبْ وَ انْقَطِعْ وَ اجْتَمِعْ وَ اسْتَخْرِجْ﴾ و إِعْلَمَ، إِضْرِبْ، انْقَطِعْ، اجْتَمِعْ و اسْتَخْرِجْ همانند أَنْصُرْ هستند.

(شرح) قبلاً گفتیم: فعل مضارع دارای دو حالت است: یا حرف بعد از حرف مضارعه‌اش متحرک است و یا ساکن و طریق ساختن فعل امر از نوع اول را توضیح دادیم و در بیان طریق ساختن فعل امر از نوع دوم می‌گوییم: و اگر حرف بعد از تاء مضارعه ساکن بود مانند هفده باب باقیمانده‌ی غیر از شش بایی که در نوع اول فعل امر بیان شدند؛ یعنی شش باب ثلاثی مجرد، باب انفعال، افتعال، افعلال، شش باب قسم سوم ثلاثی مزید فیه، باب افعلال (رباعی مزید فیه) و باب افعلال (و باب افعال



وَفَتَحُوا هَمْزَةَ أَكْرِمٍ بِنَاءٍ عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ فَإِنَّ أَصْلَ تُكْرِمٍ تُأَكْرِمُ

به تازگی خواهد آمد) در این صورت، تاء مضارعه را حذف کرده و بقیه‌ی صیغه را مثل مضارع مجزوم خواهیم کرد و در ابتدای آن، همزه‌ی وصل مکسور را اضافه می‌کنیم؛ مگر اینکه حرف بعد از ساکن اول (عین‌الفعل باشد مانند ابواب ثلاثی مجرد و باب افعلال، افعیلال، افعیعال، افعوال، افعنلال، افعنلاء، افعنلال و افعلال یا غیر عین‌الفعل باشد، مانند باب های انفعال، افتعال و استفعال) مضموم باشد که در این صورت، همزه را به صورت مضموم اضافه می‌کنیم؛ به عنوان مثال: فعل امر حاضر از تَضْرِبُ و تَعْلَمُ، إِضْرِبْ و إِعْلَمْ خواهد شد با حذف حرف مضارعه و افزودن همزه‌ی وصل مکسور در ابتدای آن‌ها و ساکن کردن حرف آخر. و از فعل تَنْصُرُ، أَنْصُرْ خواهد شد با حذف تا و افزودن همزه‌ی وصل به صورت مضموم با تبعیت از حرکه‌ی عین‌الفعل و ساکن کردن حرف آخر.

بدیهی است همزه‌ی وصل، تنها در باب اول و ششم ثلاثی مجرد مضموم است و در پانزده باب باقیمانده مکسور خواهد بود و به همین علت، مصنف فرمود: همزه‌ی وصل، مکسور است مگر اینکه عین‌الفعل مضارع آن صیغه مضموم باشد؛ یعنی به علت اینکه حرف بعد از ساکن اول، تنها در باب اول و ششم ثلاثی مجرد، مضموم است و حرف بعد از ساکن اول در آن دو باب عین‌الفعل است مصنف فرمود: جز در صورتی که عین‌الفعل مضارع آن صیغه مضموم باشد.

﴿وَفَتَحُوا هَمْزَةَ أَكْرِمٍ بِنَاءٍ عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ﴾ و همزه‌ی «أَكْرِمٍ» را با ساختن آن از اصل ترک شده‌اش مفتوح کرده‌اند ﴿فَإِنَّ أَصْلَ تُكْرِمٍ تُأَكْرِمُ﴾ زیرا اصل تُكْرِمُ تُأَكْرِمُ است.

(شوخ) این عبارت جواب اعتراض مقدر است و آن این است که ما گفتیم: اگر حرف بعد از تاء مضارعه ساکن و حرف بعد از ساکن اول کلمه مکسور یا مفتوح باشد بعد از حذف تاء مضارعه همزه‌ی وصل مکسور را در ابتدای کلمه اضافه می‌کنیم؛ پس چرا همزه‌ی امر باب افعال مفتوح است در حالی که بر طبق قاعده‌ی



مذکور باید مکسور باشد؛ زیرا عین الفعلش مکسور است؟ مصنف در جواب این اعتراض فرمود: عرب‌ها همزه‌ی امر باب افعال را مفتوح کرده‌اند؛ یعنی همزه‌ی قطع را در اول آن آورده‌اند؛ زیرا اُكْرِمُ از اصل ترک شده‌اش ساخته شده است نه از تُكْرِمُ؛ زیرا - همانگونه که در جای خود بیان گردید - اصل تُكْرِمُ تَأْکْرِمُ بوده است؛ به این شیوه که فعل مضارع اُكْرِمَ یَأْکْرِمُ خواهد شد و به سبب اینکه در مضارع متکلم وحده در ابتدای صیغه دو همزه قرار می‌گرفت همزه‌ی دوم حذف شد و به خاطر یکسان بودن فعل مضارع این باب، در سیزده صیغه‌ی دیگر هم همزه‌ی فعل ماضی حذف شد و اُكْرِمُ از آن اصل ساخته شده است: تاء را حذف کرده و چون ما بعد تاء متحرک بود به آن ابتدا نموده و حرف آخر را ساکن کردیم اُكْرِمُ شد؛ بنابراین اُكْرِمُ همانند دَخِرْجُ است نه اِضْرِبْ و اَنْصُرْ؛ یعنی از نوع اول فعل امر است که ما بعد حرف مضارعه متحرک است و به آن ابتدا می‌شود نه از نوع دوم که ما بعد تاء مضارعه ساکن است و نیاز به افزودن همزه هست.

با پایان یافتن بحث فعل امر، فصل تصریف افعال به پایان می‌رسد و قواعد دیگر صرف شروع خواهد شد که اولین قاعده‌ی آتی بحث اجتماع دو تاء در ابتدای فعل مضارع سه باب تَفَعَّلُ و تَفَاعَلُ و تَفَعَّلُ است و مصنف در بیان آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل امر معرب است یا مبنی؟
۲. از تَنْصُرُ و تَفَرِّجُ چگونه امر ساخته می‌شود؟ و شش صیغه‌ی امر آن‌ها را بنویسید!
۳. چرا همزه‌ی باب افعال مفتوح شده است در حالی که حرف سوم مضارع آن مکسور است؟



وَ اعْلَمَ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ تَاءَانِ فِي أَوَّلِ مُضَارِعٍ تَفَعَّلَ وَ تَفَاعَلَ وَ تَفَعَّلَ فَيَجُوزُ
إِبْثَاتُهُمَا نَحْوُ تَتَجَنَّبُ وَ تَدَخْرَجُ وَ تَتَقَاتِلُ، وَ يَجُوزُ حَذْفُ إِحْدَاهُمَا كَمَا وَرَدَ
فِي التَّنْزِيلِ «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» وَ «نَاراً تَلْظِي» وَ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ»

«وَ اعْلَمَ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ تَاءَانِ فِي أَوَّلِ مُضَارِعٍ تَفَعَّلَ وَ تَفَاعَلَ وَ تَفَعَّلَ»
بدانکه هرگاه در اول مضارع تَفَعَّلَ وَ تَفَاعَلَ وَ تَفَعَّلَ دو تاء با هم جمع شوند
«فَيَجُوزُ إِبْثَاتُهُمَا نَحْوُ تَتَجَنَّبُ وَ تَدَخْرَجُ وَ تَتَقَاتِلُ» اثبات هر دوی آنها جایز
است مانند تَتَجَنَّبُ وَ تَدَخْرَجُ وَ تَتَقَاتِلُ «وَ يَجُوزُ حَذْفُ إِحْدَاهُمَا» و حذف یکی
از آنها هم درست است «كَمَا وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» وَ «نَاراً
تَلْظِي» وَ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» همانگونه که در قرآن آمده است: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى»
وَ «نَاراً تَلْظِي» وَ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» .

(شرح) هرگاه در ابتدای فعل مضارع سه باب تَفَعَّلَ وَ تَفَاعَلَ وَ تَفَعَّلَ دو تاء جمع
شدند؛ یعنی در شش صیغهی مخاطب و دو صیغهی مفرد مؤنث غائب و مشای آن
(که یکی از آنها تاء مضارعه و دیگری حرف زائد فعل ماضی است) صحیح است
هر دوی آنها اثبات شوند، مانند تَتَكَسَّرُ، تَبَاعَدُ وَ تَدَخْرَجُ و نیز جایز است به خاطر
تخفیف، یکی از آنها حذف شود، مثل تَتَكَسَّرُ، تَبَاعَدُ وَ تَدَخْرَجُ، همانگونه که در
قرآن آمده است: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» (عبس/۶) که در اصل تَتَصَدَّى بود مانند تَتَكَسَّرُ،
یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید و یکی از دو تاء موجود حذف
شد. و «نَاراً تَلْظِي» (لیل/۱۴) که آن هم تَلْظِي بود و اعلالش همانند اعلال تَتَصَدَّى
است و «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» (قدر/۴) که در اصل تَنْزَلُ بود یکی از دو تاء حذف شد
تَنْزَلُ گردید.

ممکن است کسی سؤال کند چگونه ادعا می‌کنی که تصدی و تلظی در دو
آیهی مذکور فعل مضارع هستند؛ زیرا ممکن است در اصل تَصَدَّى وَ تَلْظِي بوده و
فعل ماضی باشند؟ در جواب می‌گوییم: نه چنین نیست؛ زیرا اگر تصدی فعل ماضی
می‌بود می‌بایست صیغهی مفرد مذکر آن استعمال می‌شد؛ یعنی تَصَدَيْتَ (به دلیل



کلمه‌ی اَنْتَ که ضمیر مفرد مذکر مخاطب است). و تَلْظَى هم اگر فعل ماضی می‌بود به دلیل کلمه‌ی «ناراً» می‌بایست صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب آن استعمال شود؛ یعنی تَلْظَتْ؛ زیرا هرگاه مؤنث مجازی قبل از فعل قرار گیرد واجب است علامت تأنیث به فعل الحاق گردد. و این اشتباه در تَنْزُلُ واقع نمی‌شود؛ زیرا ضمیه‌ی لام دلیل بر مضارع بودن آن است.

بدانکه علمای بصره و کوفه در مورد تاء حذف شده اختلاف نظر دارند: علمای بصره معتقدند که تاء محذوف تاء دوم است؛ زیرا تاء اول، حرف مضارعه است و نباید حذف شود و علمای کوفه بر این باورند که تاء محذوف؛ تاء اول است؛ زیرا دومی برای مطاوعه است و نباید حذف شود. و مذهب علمای بصره راجح است؛ زیرا رعایت کردن مضارع بودن صیغه از رعایت کردن مطاوعه بهتر است و سنگینی موجود در کلمه در حین تلفظ به تاء دوم حاصل می‌شود.

آوردن صیغه‌های تَتَجَنَّبُ و تَتَقَاتَلُ و تَدَخْرُجُ به صورت بنافاعل، اشاره است به اینکه حذف یکی از این دو تاء، تنها در مضارع معلوم خواهد بود؛ یعنی در مضارع مجهول حذف هیچ یک از دو تاء موجود صحیح نیست؛ زیرا اگر در صیغه‌ی مجهول، تاء اول حذف شود با صیغه‌ی معلوم خود که تاء آن حذف شده باشد التباس پیدا می‌کند و اگر تاء دوم حذف گردد؛ یعنی تُجَنَّبُ و تُقَاتَلُ و تُدَخْرُجُ گردند صیغه‌ی اول به فعل مجهول باب تفعیل و صیغه‌ی دوم به مضارع مجهول باب مفاعلة و صیغه‌ی سوم به مضارع مجهول باب فاعلة شباهت پیدا می‌کند؛ بنابراین در مجهول این صیغه‌ها باید هر دو تاء موجود ذکر شوند.



.....
 =====
 به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. شرایط حذف یکی از دو «تا»ئی که در کنار هم قرار می‌گیرند چیست؟
۲. در دو فعل تَبَاعَدُ و تَدْحَرُجُ که یکی از دو تاء آنها حذف شده است تاء محذوف کدام یک از آنهاست؟
۳. به چه دلیلی تَلْظَى در آیهی «نَاراً تَلْظَى» فعل مضارع است و ماضی نیست؟
۴. چرا در مضارع مجهول سه باب تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ و تَفَعَّلَ در حین اجتماع دو تاء حذف هیچ کدام از آنها درست نیست؟



وَ مَتَى كَانَ فَاءٌ افْتَعَلَ صَاداً أَوْ ضَاداً أَوْ طَاءً أَوْ ظَاءً قَلِبَتْ تَأْوُهُ طَاءً فَتَقُولُ فِي افْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ: إِصْطَلَحَ، وَ مِنَ الضَّرْبِ: إِضْطَرَبَ، وَ مِنَ الطَّرْدِ: إِطْرَدَ، وَ مِنَ الظُّلْمِ: إِظْطَلَمَ، وَ كَذَا جَمِيعُ مُتَصَرِّفَاتِهِ نَحْوُ يَصْطَلِحُ، وَ هُوَ مُصْطَلِحٌ، وَ ذَاكَ مُصْطَلَحٌ، وَ إِصْطَلِخْ، وَ لَا تَصْطَلِخْ

﴿وَ مَتَى كَانَ فَاءٌ افْتَعَلَ صَاداً أَوْ ضَاداً أَوْ طَاءً أَوْ ظَاءً﴾ [بدانکه] هرگاه فاء‌الفعلِ افْتَعَلَ «صاد» یا «ضاد» یا «طاء» یا «ظاء» باشد ﴿قَلِبَتْ تَأْوُهُ طَاءً﴾ تاء آن به طاء قلب می‌شود ﴿فَتَقُولُ فِي افْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ: إِصْطَلَحَ، وَ مِنَ الضَّرْبِ: إِضْطَرَبَ، وَ مِنَ الطَّرْدِ: إِطْرَدَ، وَ مِنَ الظُّلْمِ: إِظْطَلَمَ﴾؛ پس در ماضی باب افتعال از کلمه‌ی صلح می‌گویی: اصطلاح و از کلمه‌ی ضرب می‌گویی: اضطرب و از ماده‌ی طرد: اطرد و از ماده‌ی ظلم: اظطلم ﴿وَ كَذَا جَمِيعُ مُتَصَرِّفَاتِهِ نَحْوُ يَصْطَلِحُ، وَ هُوَ مُصْطَلِحٌ، وَ ذَاكَ مُصْطَلَحٌ، وَ إِصْطَلِخْ، وَ لَا تَصْطَلِخْ﴾ و تمام متصرفات هر یک از این چهار صیغه همانند آنهاست مانند يَصْطَلِحُ، مُصْطَلِحٌ، مُصْطَلَحٌ، إِصْطَلِخْ وَ لَا تَصْطَلِخْ.

(شرح) این قاعده مخصوص باب افتعال است که هرگاه فاء‌الفعلِ آن یکی از چهار حرفِ پر حجم صاد، ضاد، طاء و ظاء باشد صحیح است تاء زائد آن به طاء قلب شود؛ زیرا تاء حرفی کم حجم است و این چهار حرف، پر حجم هستند و گفتن تاء بعد از آنها سخت است؛ پس در حین ساختن ماضی باب افتعال از مصدر صُلِح می‌گویی: إِصْطَلَحَ، در اصل إِصْتَلَحَ بود چون فاء‌الفعلش صاد بود تاء به طاء تبدیل شد و در این کلمه (اصطلاح) قلب صاد به طاء درست نیست؛ زیرا سه حرف صغیر (ز-س-ص) در غیر خودشان ادغام نمی‌شوند؛ ولی قلب طاء به صاد هر چند که خلاف قیاس است درست است و مخالفتش با قیاس این است که حرف دوم به حرف اول قلب شده است در حالی که در ادغام، قیاس این است که حرف اول به دوم قلب گردد. و در ماضی باب افتعال از ماده‌ی ضَرْب می‌گویی: إِضْطَرَبَ، در



وَمَتَى كَانَ فَاءُ افْتَعَلَ دَالًا أَوْ ذَالًا أَوْ زَاءً قَلِبَتْ تَأْوُهُ دَالًا فَتَقُولُ مِنَ الدَّرِّ وَ
الذُّكْرِ وَ الرَّجْرِ: إِدْرَأُ وَ اذْكَرُ وَ إِزْدَجِرُ

اصل اضْتَرَب بود چون فاء‌الفعلش ضاد بود تاء به طاء قلب گردید و در این صیغه نیز قلب ضاد به طاء درست نیست؛ زیرا حروف «صَوِيٍّ مَشْفُرٍ» (= پوزه‌ی شتر لاغر شد) بعضی از آن‌ها در بعضی ادغام نمی‌شوند؛ پس در غیر خودشان به طریق اولی ادغام نخواهند شد؛ اما عکس آن؛ یعنی قلب طاء به ضاد وادغام جایز است؛ هر چند که بر خلاف قیاس است.

و در ماضی باب افتعال از کلمه‌ی طَرَد می‌گویی: اِطْرَدَ و در این صیغه تنها این وجه ادغام موجود است.

و از ماده‌ی ظَلَم می‌گویی: اِظْطَلَمَ، در اصل اِظْتَلَمَ بود تاء را به طاء تبدیل کردیم اِظْطَلَمَ شد.

و در این صیغه قلب ظاء به طاء و ادغام درست و موافق قیاس است؛ یعنی اِظْلَمَ و عکس آن هم هر چند که بر خلاف قیاس است جایز می‌باشد؛ یعنی اِظْلَمَ.

دیگر متصرفات این چهار صیغه همانند این چهار صیغه خواهند بود؛ یعنی در فعل مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ... هم تاء به طاء قلب می‌شود، مانند يَضْطَلِخُ، يَضْطَرِبُ، يَطْرِدُ، يَضْطَلِمُ، اِضْطَلِخُ، اِضْطَرِبُ، اِطْرِدْ، اِظْطَلِمُ، مُضْطَلِخُ، مُضْطَرِبُ، مُطْرِدٌ وَ مُظْطَلِمٌ.

«وَمَتَى كَانَ فَاءُ افْتَعَلَ دَالًا أَوْ ذَالًا أَوْ زَاءً» و هرگاه فاء‌الفعل افتعل دال یا ذال و یا زاء بود «قَلِبَتْ تَأْوُهُ دَالًا» تاء آن به دال قلب می‌شود «فَتَقُولُ مِنَ الدَّرِّ وَ الذُّكْرِ وَ الرَّجْرِ: إِدْرَأُ وَ اذْكَرُ وَ اِزْدَجِرُ»؛ پس در ماضی باب افتعال از ماده‌ی «دَرِّ»، «ذُكْرِ»، «رَجْرِ» و «زجر» می‌گویی: إِدْرَأُ وَ اذْكَرُ وَ اِزْدَجِرُ.

(شرح) اصل إِدْرَأُ اِذْتَرَأُ بود چون فاء‌الفعلش دال بود تاء زائد به دال قلب و در آن دغم شد. و اصل اِذْكَرُ اِذْتَكَّرُ بود چون فاء‌الفعلش ذال بود تاء زائد به دال تبدیل و اِذْكَرُ شد بعد بر خلاف قیاس دال به ذال تبدیل و در آن ادغام گردید اِذْكَرُ شد. و



نیز صحیح است موافق قیاس، ذال به دال قلب و در دال دغم شود، همانگونه که در قرآن کریم آمده است: «وَ اذْكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ» (یوسف/۴۵) و نیز «فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (قمر/۱۷)

اِزْدَجَرَ در اصل اِزْتَجَرَ بود چون فاء‌الفعلش زاء بود تاء زائد به دال تبدیل شد. و بر خلاف قیاس، صحیح است دال به زاء تبدیل شود و اِزْجَرَ گردد؛ اما قلب زاء به دال صحیح نیست؛ زیرا حروف صغیر (ز-س-ص) در غیر خود دغم نخواهند شد. این قاعده در غیر فعل ماضی هم جاری است، مانند فعل مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ...؛ یعنی در آن‌ها هم تاء به دال قلب می‌شود، مثل يَدْرِؤُ، اِدْرِئُ، مُدْرِئُ، مُدْرِؤُ.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. در چه موقعی تاء زائد باب افتعال به طاء تبدیل می‌شود؟
۲. در چه موقعی درست است تاء باب افتعال به دال تبدیل گردد؟
۳. اذْكَرَ و مُزْمَل چه صیغه‌ای هستند؟



وَ يَلْحَقُ الْفِعْلُ غَيْرَ الْمَاضِي وَ الْحَالِ نُونَانِ لِلتَّأْكِيدِ إِحْدَاهُمَا خَفِيفَةٌ سَاكِنَةٌ وَ الْأُخْرَى ثَقِيلَةٌ مَفْتُوحَةٌ إِلَّا فِي مَا تَخْتَصُّ بِهِ وَ هُوَ فِعْلُ الْإِثْنَيْنِ وَ جَمَاعَةِ النِّسَاءِ فَهِيَ مَكْسُورَةٌ فِيهِمَا أَبَدًا فَتَقُولُ: إِذْهَبَانِ لِلْإِثْنَيْنِ وَ إِذْهَبَانِ لِلنِّسْوَةِ، فَتَدْخُلُ أَلِفًا بَعْدَ نُونِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْضُلَ بَيْنِ النُّونَاتِ

﴿وَ يَلْحَقُ الْفِعْلُ غَيْرَ الْمَاضِي وَ الْحَالِ نُونَانِ لِلتَّأْكِيدِ﴾ جز به فعل ماضی و

حال، دو نون که برای تأکید هستند به فعل می‌پیوندند.

(شرح) برای تأکید معنای فعل دو نون به آخر فعل می‌پیوندند؛ ولی به فعل ماضی

و مضارعی که معنای زمان حال را می‌رساند لاحق نمی‌شوند؛ زیرا فعل ماضی، گذشته و تأکید آن ناممکن است و فعل حال هم، فاعل مشغول انجام دادن آن است و تأکید آن همانند تحصیل حاصل است؛ پس نون تأکید به فعل مضارعی که بر زمان آینده دلالت دارد و به فعل امر لاحق می‌شود و لازم است در این فعل مضارع، معنای طلب؛ یعنی امر، نهی، استفهام، تمنی، عَرَضُ و قَسَمُ و یا شبه طلب، مثل نفی، موجود باشد؛ پس به فعل مضارع آینده‌ای که برای آینده‌ی صِرْف است و در آن معنای طلب یا شبه طلب موجود نیست مانند سَيَضْرِبُ و سَوْفَ يَضْرِبُ لاحق نخواهند شد.

﴿إِحْدَاهُمَا خَفِيفَةٌ سَاكِنَةٌ وَ الْأُخْرَى ثَقِيلَةٌ مَفْتُوحَةٌ﴾ یکی از این دو نون،

سبک و ساکن و دیگری سنگین (مشدد) و مفتوح است ﴿إِلَّا فِي مَا تَخْتَصُّ بِهِ﴾

جز در فعلی که نون ثقلیه به آن اختصاص دارد ﴿وَ هُوَ فِعْلُ الْإِثْنَيْنِ وَ جَمَاعَةِ

النِّسَاءِ﴾ و آن فعل عبارت از فعل تشبیه و جمع مؤنث است ﴿فَهِيَ مَكْسُورَةٌ فِيهِمَا

أَبَدًا﴾ که نون ثقلیه در آن دو فعل همیشه مکسور است ﴿فَتَقُولُ: إِذْهَبَانِ لِلْإِثْنَيْنِ وَ

إِذْهَبَانِ لِلنِّسْوَةِ﴾؛ پس می‌گویی: اذْهَبَانِ برای مثنی و اذْهَبَانِ برای جمع مؤنث

﴿فَتَدْخُلُ أَلِفًا بَعْدَ نُونِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْضُلَ بَيْنِ النُّونَاتِ﴾ و بعد از نون جمع

مؤنث الفی را وارد می‌کنی تا در بین سه نون موجود فاصله بیندازد.



وَلَا تُدْخِلُهُمَا الْخَفِيفَةَ لِأَنَّهُ يَلْزَمُ التَّقَاءُ السَّاكِنَيْنِ عَلَى غَيْرِ حَدِّهِ فَإِنَّ التَّقَاءَ السَّاكِنَيْنِ إِنَّمَا يَجُوزُ إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَ الثَّانِي مُدْغَمًا نَحْوُ دَابَّةٍ.

(شرح) یکی از دو نون تأکید سبک و ساکن است؛ یعنی یک حرف است و دیگری مشدد و مفتوح؛ یعنی در واقع دو حرف است؛ پس تأکید نون ثقلیه بیشتر از تأکید نون خفیفه می‌باشد. و نون ثقلیه در تمام صیغه‌های امر و مضارع مستقبل مفتوح است؛ جز در صیغه‌هایی که تنها نون ثقلیه بر آن‌ها داخل می‌شود نه نون خفیفه و آن‌ها عبارتند از: صیغه‌ی مثنی (اعم از غائب و مخاطب و مذکر و مؤنث) و جمع مؤنث (اعم از غائب و مخاطب) که در آن‌ها مکسور می‌باشد؛ زیرا همانند نون مثنی است مانند زیدان؛ یعنی در قرار گرفتن بعد از الف؛ پس برای مثال صیغه‌ی مثنی که مؤکد به نون ثقلیه باشد می‌گویی: اذْهَبَانَّ و برای جمع مؤنث می‌گویی: اذْهَبَانَّ. اذْهَبَانَّ در اصل اذْهَبَنَّ بود نون تأکید ثقلیه را به آخر آن افزودیم اذْهَبَنَّ شد بعد از نون جمع مؤنث؛ یعنی در میان نون جمع مؤنث و نون تأکید الفی را وارد کردیم تا در بین آن‌ها فاصله بیندازد و سپس نون را مکسور کردیم؛ زیرا شبیه نون مثنی بود اذْهَبَانَّ شد.

﴿وَلَا تُدْخِلُهُمَا الْخَفِيفَةَ﴾ و عرب‌ها نون خفیفه را بر صیغه‌ی مثنی و جمع مؤنث داخل نمی‌کنند ﴿لِأَنَّهُ يَلْزَمُ التَّقَاءُ السَّاكِنَيْنِ عَلَى غَيْرِ حَدِّهِ﴾ زیرا با داخل کردن خفیفه بر آن‌ها التقاء ساکنین، بر غیر حد خود لازم می‌آید ﴿فَإِنَّ التَّقَاءَ السَّاكِنَيْنِ إِنَّمَا يَجُوزُ إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَ الثَّانِي مُدْغَمًا نَحْوُ دَابَّةٍ﴾ زیرا التقاء ساکنین تنها در صورتی درست است که ساکن اول، حرف مد و ساکن دوم دغم شده باشد مانند دابَّة.

(شرح) عرب‌ها نون خفیفه را بر صیغه‌های مثنی و جمع مؤنث داخل نکرده‌اند؛ زیرا داخل کردن خفیفه بر آن‌ها موجب می‌شود دو حرف ساکن، در غیر محل خود به هم برسند (التقاء ساکنین رخ دهد)؛ زیرا در مثنی گفته می‌شود اذْهَبَانَّ (با سکون الف و نون) که در بین الف و نون التقاء ساکنین رخ می‌دهد و در جمع مؤنث



اینگونه است که بعد از الحاق نون خفیفه به صیغهی اِذْهَبْنَ گفته می‌شود: اِذْهَبْنَ و همانند حالت الحاق نون ثقیله، بعد از نون جمع مؤنث الفی افزوده می‌شود و اِذْهَبْنَ خواهد شد و در بین الف و نون التقاء ساکنین واقع می‌گردد. و تحریک نون خفیفه در حین رسیدن به ساکن دیگر درست نیست؛ زیرا نون خفیفه در آن موقع حذف می‌شود مانند «لَا تُهَيِّنَ الْفَقِيرَ» (به فقیر اهانت نکن!) که در اصل «لَا تُهَيِّنَنَّ» بوده و در بین نون و لام اَلْفَقِير التقاء ساکنین واقع شده و نون حذف شده است.

هنگامی که بحث التقاء ساکنین در غیر محل خود مطرح شد سؤال پیش می‌آید که التقاء ساکنین در چه موقعی جایز است؟ و مصنف در جواب این سؤال فرمود: التقاء ساکنین، تنها در صورتی درست است که ساکن اول حرف مد (یعنی الف ساکن ماقبل مفتوح، یاء ساکن ماقبل مکسور و واو ساکن ماقبل مضموم) و ساکن دوم دغم شده در حرف دیگر باشد مانند دَابَّةٌ که الف و باء اول ساکن هستند و مانند «تَأْمُرُونِي» (زمر/۶۴) که در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داده است.

این حصر مصنف درست نیست؛ یعنی اینکه می‌گوید: التقاء ساکنین تنها در این صورت درست است؛ زیرا در سه صورت دیگر هم جایز است:

۱. ساکن اول حرف لین و ساکن دوم دغم شده باشد، مثل خُوِيَصَّةٌ که در بین یاء و صاد اول التقاء ساکنین واقع شده است. لین به معنای واو و یاء ساکن است؛ فرقی نیست ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد؛ یعنی ماقبل واو مضموم و ماقبل یاء مکسور باشد که در این صورت حرف مد هم هستند یا ماقبلشان مفتوح باشد؛ بنابراین لین از مد عام‌تر است؛ پس بهتر این بود که مصنف در عبارت «إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ» به جای کلمه‌ی «مَدٍّ» کلمه‌ی «لین» را می‌نوشت؛ زیرا در آن صورت، هم مثال خودش را شامل می‌شد و هم مثال خُوِيَصَّةٌ را.

۲. در حالت وقف مانند زَيْدٌ، بَكَرٌ، فَجَزٌ و ...



۳. در حین داخل کردن همزه‌ی استفهام بر کلمه‌ی دارای «ال» و قلب کردن همزه‌ی «ال» به الف که در این صورت در میان همزه‌ی ال (که به الف قلب شده است) و لام آن التقاء ساکنین رخ می‌دهد، همانگونه که در بحث همزه‌ی وصل بیان گردید، مثل «ءَالْحَسَنُ عِنْدَكَ»؟ (آیا حسن نزد تو است؟) و در قرآن هم آمده است «ءَالْتَانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ» (یونس/۹۱).

و در غیر این چهار مورد، اگر دو حرف ساکن به هم رسیدند باید اینگونه عمل کرد: اگر یکی از دو حرف ساکن، مد بود حرف مد در تلفظ حذف می‌شود (نه در کتابت) مانند يَغْزُو الْجَيْشُ، يَخْشَى الْقَوْمُ و يَزِي الفَارِسُ که واو و الف و یاء حذف شده اند. و اگر هیچ یک از دو حرف ساکن، حرف مد نبود؛ بلکه هر دو حرف ساکن، حرف صحیح بودند، ساکن اول، تحریک می‌شود و اصل آن است که با کسره تحریک گردد مانند إِسْأَلَ الْأُسْتَاذَ وَ ضَرَبَتِ الْمَرْأَةُ که در بین لام اسْأَلَ و الْأُسْتَاذَ و همچنین در میان تاء ضَرَبَتِ و لام الْمَرْأَةَ التقاء ساکنین واقع شده و ساکن اول با کسره تحریک گردیده است.

و برای مناسبت‌هایی، از این اصل (تحریک با کسره) عدول می‌شود: ۱. سبک بودن فتحه، مثل مِنَ الرَّجُلِ که در بین نونِ مِنْ و راءِ اَوَّلِ الرَّجُلِ التقاء ساکنین رخ داده و به خاطر سبک بودن فتحه ساکن اول، وجوباً با فتحه تحریک شده است.

۲. وجود ضمه‌ی اصلی بر حرف بعد از ساکن دوم؛ به شرطی که آن ضمه در کلمه‌ای باشد که ساکن دوم در آن واقع است که در این صورت، ساکن اول، جوازاً با ضمه تحریک خواهد شد، مانند قَالَتْ أَخْرَجَ که در این مثال چون ضمه‌ی اصلی بر حرف بعد از ساکن دوم است و این ضمه در کلمه‌ای است که ساکن دوم در آن واقع است، ساکن اول به مناسبت این ضمه با ضمه تحریک شده است. و نیز مانند قَالَتْ اغْرِي؛ زیرا در اصل قَالَتْ اغْرِي بوده است؛ اغْرِي در اصل اغْرِي بوده مانندت اَنْصُرِي، کسره بر واو سنگین بود آن را به زاء دادیم (بعد از حذف ضمه‌ی



و يُحَذَفُ مَعَهُمَا النَّونُ فِي الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ وَ هِيَ يَفْعَلَانِ وَ تَفْعَلَانِ وَ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ، وَ يُحَذَفُ وَاوُ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ يَاءُ تَفْعَلِينَ، إِلَّا إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ

راء) و به خاطر التقاء ساکنین در میان واو و یاء و او را حذف کردیم اُغْرِي شد؛ پس فرقی نمی‌کند این ضمه‌ی اصلی باقی باشد یا به خاطر اعلال حذف شده باشد؛ اما در مثال قَالَتْ اِرْمُوا نباید تاء قَالَتْ با ضمه تحریک شود؛ هر چند که بعد از ساکن دوم ضمه وجود دارد؛ زیرا گفتیم: باید آن ضمه اصلی باشد که در این مثال، این ضمه اصلی نیست؛ بلکه ضمه‌ی یاء است که به میم نقل شده و عارضی است؛ زیرا اِرْمُوا در اصل اِرْمِيُوا بوده است مانند اِضْرِبُوا ضمه بر یاء سنگین بود آن را به میم نقل کرده (بعد از حذف حرکت میم) و سپس به خاطر التقاء ساکنین در بین یاء و واو یاء را حذف کردیم اِرْمُوا شد.

گفتیم: باید آن ضمه‌ی اصلی در کلمه‌ای باشد که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا اگر چنان نباشد ساکن اول با ضمه تحریک نخواهد شد؛ بلکه با کسره تحریک می‌شود مانند قُلِ الرُّوحُ که در اینجا ضمه‌ی راء در کلمه‌ای واقع نیست که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا ساکن دوم عبارت از لام «ال» است و ال کلمه‌ای مستقل است؛ بنابراین ضمه‌ی راء در کلمه‌ی سوم واقع است. و نیز مانند اِنْ اَلْحُكْمُ که در این مثال هم ضمه‌ی اصلی حاء در کلمه‌ای واقع نیست که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا ساکن دوم لام «ال» است و ال کلمه‌ای مستقل می‌باشد؛ پس ساکن دوم، در کلمه‌ای است و ضمه‌ی اصلی در کلمه‌ای دیگر؛ بنابراین در این صورت، ساکن اول با کسره تحریک می‌شود نه ضمه.

﴿و يُحَذَفُ مَعَهُمَا النَّونُ فِي الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ﴾ با بودن نون خفیفه و ثقیله نونی که در مثال‌های پنجگانه است حذف می‌شود ﴿و هِيَ يَفْعَلَانِ وَ تَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ﴾ و مثال‌های پنجگانه عبارتند از: يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ ﴿و يُحَذَفُ وَاوُ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ يَاءُ تَفْعَلِينَ﴾ و نیز



لَا تَخْشَوْنَ وَلَا تَخْشَيْنَ وَ لَتَبْلُوَنَّ وَإِمَّا تَرَيْنَ

واو یفعلون و تفعلون و یاء تفعلین حذف می‌شود ﴿إِلَّا إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ لَا تَخْشَوْنَ وَ لَا تَخْشَيْنَ وَ لَتَبْلُوَنَّ وَ إِمَّا تَرَيْنَ﴾ مگر اینکه ماقبل واو و یاء، مفتوح باشد مانند لَا تَخْشَوْنَ، لَا تَخْشَيْنَ، لَتَبْلُوَنَّ وَ إِمَّا تَرَيْنَ.

(شرح) وقتی که افعال خمسه (یفعلان، تفعلان، یفعلون، تفعلون و تفعلین) با نون تأکید خفیفه یا ثقیله تأکید شوند نون آن‌ها حذف می‌شود؛ زیرا در صورت الحاق نون ثقیله اگر نون افعال خمسه حذف نشود سه نون زائد بدون فاصله در کنار هم قرار می‌گیرند که این امر درست نیست و به این علت گفتیم: اجتماع سه نون زائد، صحیح نیست؛ زیرا اجتماع سه نون که یکی از آن‌ها حرف اصلی باشد جایز است مانند صَوْنٌ که نون اول، لام‌الفعل است. و نون خفیفه بر ثقیله حمل شده است. و بعضی از علما برای حذف نون افعال خمسه در حین الحاق نون تأکید، دلیل دیگری را ذکر کرده‌اند که خالی از اشکال نیست و به همین علت از ذکر آن صرف نظر کردیم.

ممکن است سؤال شود که چگونه مصنف فرمود: در وقت الحاق نون خفیفه و ثقیله به افعال خمسه نون این پنج فعل حذف می‌شود در حالی که قبلاً گفتیم: نون خفیفه به دو صیغه‌ی مثنی و جمع مؤنث لاحق نمی‌شود و دو فعل از افعال خمسه صیغه‌ی مثنی هستند؟! در جواب خواهیم گفت: منظور مصنف این است که با وجود نون تأکید نون افعال خمسه حذف می‌گردد؛ یعنی اگر ممکن باشد نون تأکید به آن‌ها الحاق گردد نون آن پنج فعل حذف می‌گردد ولی در صیغه‌ی مثنی اینگونه نیست؛ یعنی الحاق نون خفیفه به آن‌ها ناممکن است؛ پس حذف نون در آن دو صیغه تنها در صورت الحاق نون تأکید ثقیله به آن‌ها واقع می‌شود.

و علاوه بر حذف این نون، واو یفعلون و تفعلون و یاء تفعلین حذف می‌شوند؛ پس در حین الحاق نون تأکید ثقیله به لَا يَنْصُرُونَ وَ لَا تَنْصُرُونَ وَ لَا تَنْصُرِينَ می‌گویی: لَا يَنْصُرُونَ، لَا تَنْصُرُونَ وَ لَا تَنْصُرِينَ؛ زیرا اگر واو و یاء حذف نشوند و گفته



شود: لا يَنْصُرُونَ و لا تَنْصُرُونَ و لا تَنْصُرِينَ سنگینی و طول دادن به کلمه لازم می‌آید. و بعضی از علما فرموده اند: شرط این صورتِ التقاء ساکنین که ساکن اول حرف مد و ساکن دوم حرف دغم شده باشد وجود هر دو ساکن در یک کلمه است؛ یعنی لازم است هر دو حرف ساکن در یک کلمه باشند مانند «دَابَّة» که الف و باء در یک کلمه هستند؛ پس اگر دو حرف ساکن، در دو کلمه باشند مانند لا يَنْصُرُونَ التقاء ساکنین موجود، در غیر حد خودش است؛ پس بنابراین قول اگر در حین الحاق نون ثقیله به فعل‌های يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ واو و یاء حذف نشوند التقاء ساکنین در غیر حد خود واقع می‌شود. و در حین الحاق نون خفیفه به آن‌ها اگر واو و یاء حذف نشوند در بین آن‌ها و نون خفیفه التقاء ساکنین رخ می‌دهد. و چون ماقبل واو، مضموم و ماقبل یاء مکسور است این ضمه بر واو محذوف و این کسره بر یاء محذوف دلالت خواهند کرد. و در حین الحاق نون ثقیله به دو صیغه‌ی مثنی‌ی الف حذف نخواهد شد؛ بنابراین می‌گوییم: لا يَفْعَلَانَّ و لا تَفْعَلَانَّ؛ یعنی هر چند که این الحاق، موجب سنگینی کلمه و طول دادن است و بنا بر قول آن دسته از علما التقاء ساکنین در غیر حد خود رخ داده است الف حذف نخواهد شد؛ زیرا اگر حذف شود دو صیغه‌ی مثنی‌ی با دو صیغه‌ی مفرد التباس پیدا می‌کنند.

ممکن است شخصی به این قول اعتراض وارد کند و بگوید: نه چنین نیست؛ یعنی اگر در حین الحاق نون ثقیله به دو صیغه‌ی مثنی‌ی الف حذف شود آن دو صیغه با دو صیغه‌ی مفرد التباس پیدا نمی‌کنند؛ زیرا همانگونه که گذشت نون ثقیله در فعل‌های مثنی‌ی مکسور است ولی در صیغه‌های مفرد مفتوح می‌باشد؛ پس دو صیغه‌ی مثنی‌ی لا يَفْعَلَانَّ و لا تَفْعَلَانَّ هستند و دو صیغه‌ی مفرد لا يَفْعَلَنَّ و لا تَفْعَلَنَّ می‌باشند! در جواب خواهیم گفت: نون تأکید تنها در صورتی مکسور خواهد بود که بعد از الف باشد؛ زیرا گفتیم: علت مکسور شدن این نون در صیغه‌های مثنی‌ی و جمع



مؤنث، شباهت داشتن آن به نون مثنی در وقوع آن بعد از الف است و در صورتی که الف مثنی حذف شود این شباهت از بین می‌رود و نون مکسور، مفتوح می‌گردد و صیغه‌ی مثنی شبیه صیغه‌ی مفرد خواهد شد؛ پس حذف الف صحیح نخواهد بود. گفتیم: در حین الحاق نون تأکید به صیغه‌های یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ علاوه بر حذف نون واو و یاء هم حذف می‌شوند و این در صورتی است که ماقبل واو و یاء مفتوح نباشد؛ یعنی اگر ماقبلشان مفتوح باشد واو و یاء حذف نمی‌گردند؛ زیرا حرکتی نیست که بر واو و یاء محذوف دلالت داشته باشد و این حالت، تنها در معتل‌اللام واقع است؛ یعنی فعلی که لام‌الفعالش حرف عله باشد مانند چهار مثالی که مصنف آن‌ها را ذکر کرده است:

۱. لا تَخْشُونَ، فعل مضارع معلوم جمع مذکر مخاطب است از باب چهارم است در اصل تَخْشَيْونَ بود مانند تَعْلَمُونَ. یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل گردید تَخْشَاوَنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین در بین الف و واو الف حذف گردید تَخْشُونَ گردید. «لا»ی ناهیه را بر آن داخل کردیم نون عَوْض رفع را حذف کرد لا تَخْشَوْا شد و سپس نون ثقیله را به آخر آن الحاق نمودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد به خاطر ملاحظه‌ی تأکید فعل، حذف نون صحیح نبود و به خاطر مفتوح بودن ماقبل واو حذف واو هم جایز نبود، لذا آن را با حرکت مناسب خود که ضمه است تحریک کردیم لا تَخْشُونَ شد بر وزن لا تَفْعَلُونَ؛ زیرا لام‌الفعالش محذوف است.

۲. لا تَخْشِينَ، فعل مضارع معلوم از باب چهارم است در اصل تَخْشَيْينَ بود مانند تَعْلَمِينَ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است یاء اول، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تَخْشَايِنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین در بین الف و یاء الف حذف گردید تَخْشَيْنَ شد با آوردن «لا»ی ناهیه بر آن نون عوض رفع حذف شد لا تَخْشَيْنِ گردید و با الحاق نون ثقیله به آخر آن، در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ



داد به خاطر رعایت تأکید فعل حذف نون درست نبود و به علت مفتوح بودن ماقبل یاء حذف یاء هم جایز نبود، لذا یاء را با حرکت مناسب خود که کسره است تحریک کردیم لا تَخْشِينَ شد بر وزن لا تَفْعَيْنَ؛ زیرا لام‌الفاعلش محذوف می‌باشد.

۳. لَتُبْلَوْنَ (آل عمران/۱۸۶)؛ یعنی به خدا سوگند امتحان خواهید شد. فعل مضارع مجهول از باب اول است در اصل تُبْلَوْنَ بود مانند تَنْصُرُونَ صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب است واو اول متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تُبْلَوْنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید تُبْلَوْنَ گردید لام جواب قسم در اول آن و نون ثقیله در آخرش افزوده شد و به خاطر الحاق نون تأکید نون عَوْض رفع حذف گردید و سپس در میان واو و نون ثقیله التقاء ساکنین رخ داد و حذف نون صحیح نبود؛ زیرا تأکید فعل از دست می‌رفت و حذف واو هم جایز نبود؛ زیرا حرکه‌ای نبود بر حذف آن دلالت داشته باشد، لذا آن را با حرکت مناسب خود که ضمه است تحریک کردیم لَتُبْلَوْنَ شد بر وزن لَتَفْعُونَ؛ زیرا لام‌الفاعلش محذوف است.

۴. إِمَّا تَرَيْنَ (مریم/۲۶)؛ یعنی اگر دیدی. فعل مضارع معلوم از باب سوم است در اصل تَرَائِينَ بود مانند تَسْأَلِينَ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است حرکت همزه به ماقبلش داده و همزه حذف شد، همانگونه که در بحث مهموز خواهد آمد تَرَيْنَ شد یاء اول متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تَرَائِينَ شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین، الف حذف شد تَرَيْنَ گردید بر وزن تَفَيْنَ حرف شرط «إِمَّا» را بر آن داخل کردیم نون عوض رفع را حذف کرد إِمَّا تَرِيْ شد و سپس آن را با نون ثقیله مؤکد کردیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد به خاطر ملاحظه‌ی تأکید فعل، حذف نون درست نبود و به خاطر مفتوح بودن ماقبل یاء حذف یاء هم جایز نبود، لذا یاء را با حرکت مناسب خود که کسره است تحریک کردیم إِمَّا تَرَيْنَ گردید بر وزن إِمَّا تَفَيْنَ؛ زیرا عین‌الفاعلش که همزه بود و لام‌الفاعلش که یاء بود حذف



وَ يُفْتَحُ مَعَهُمَا آخِرُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَ فِعْلَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ، وَ يُضَمُّ إِذَا كَانَ فِعْلَ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ، وَ يُكْسَرُ إِذَا كَانَ فِعْلَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ مُؤَكِّدًا بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ، وَ فِي أَمْرِ الْحَاضِرِ مُؤَكِّدًا بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَنَّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: أَنْصُرَنَّ أَنْصُرَنَّ أَنْصُرَنَّ، وَ قَسَّ عَلَى هَذَا نَظَائِرُهُ

شده‌اند.

﴿وَ يُفْتَحُ مَعَهُمَا آخِرُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَ فِعْلَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ﴾ و با بودن نون خفیفه و ثقیله آخر فعل مفتوح می‌شود در صورتی که فعل تأکید شده واحد باشد ﴿وَ يُضَمُّ إِذَا كَانَ فِعْلَ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ﴾ و مضموم می‌شود هنگامی که فعل جمع مذکر باشد ﴿وَ يُكْسَرُ إِذَا كَانَ فِعْلَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ﴾ و مکسور می‌شود در صورتی که فعل مؤکد، فعل مفرد مؤنث مخاطب باشد.

(شرح) در حین الحاق نون تأکید به فعل مفرد؛ یعنی فعل‌هایی که در حالت رفع لام‌الفعلشان مضموم است مانند یَنْصُرُ، تَنْصُرُ، أَنْصُرُ و نَنْصُرُ که در واقع پنج صیغه هستند؛ زیرا تنصر دو صیغه است: مفرد مؤنث غائب و مفرد مذکر مخاطب، آخر آن مفتوح می‌شود و در حین الحاق نون تأکید به دو صیغه‌ی جمع مذکر غائب و مخاطب آخر فعل مضموم خواهد شد تا ضمه‌ی موجود بر او محذوف دلالت بکند و در وقت الحاق نون تأکید به صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب آخر فعل مکسور خواهد شد تا کسره‌ی موجود دلیل بر یاء محذوف باشد ﴿فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ مُؤَكِّدًا بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنَّ﴾؛ پس در امر غائب که با نون تأکید ثقیله تأکید شده باشد می‌گویی: لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ و در حال تأکید با نون خفیفه می‌گویی: لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَنَّ ﴿وَ فِي أَمْرِ



الْحَاضِرِ مُؤَكَّدًا بِالتَّوْنِ الثَّقِيلَةِ: اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرَانَّ، اُنْصُرُونَ، اُنْصُرُوهُ، اُنْصُرَانَّ، اُنْصُرَانًا، وَ بِالْخَفِيفَةِ: اُنْصُرَنَّ اُنْصُرُنْ اُنْصُرِنْ، وَ قِسْ عَلٰی هٰذَا نَظَائِرَهُ ﴿ و در امر حاضر که با نون ثقیله تأکید شده باشد اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرَانَّ، اُنْصُرُونَ، اُنْصُرُوهُ، اُنْصُرَانَّ، اُنْصُرَانًا و با نون تأکید خفیفه می‌گویی: اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرُونَ، اُنْصُرِنْ. و نمونه‌های این صیغه را بر این صیغه قیاس کن.

(شرح) در حین الحاق نون ثقیله به شش صیغه‌ی مضارع غائب که با لام امر باشند می‌گویی: لِيَنْصُرَنَّ صیغه‌ی مفرد مذکر غائب است قبل از تأکید، لِيَنْصُرُ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن مفتوح شد لِيَنْصُرَنَّ گردید.

لِيَنْصُرَانَّ، صیغه‌ی مثنای مذکر غائب است قبل از تأکید لينصرا بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مثنی بود نون را مکسور کردیم لِيَنْصُرَانَّ شد.

لِيَنْصُرُونَ، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرُوا بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود واو را حذف کرده و ضمه‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر واو محذوف باشد لِيَنْصُرُونَ گردید.

لِيَنْصُرَنَّ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرْ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن را مفتوح کردیم لِيَنْصُرَنَّ شد. لِيَنْصُرَانَّ، صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب است همانند لينصرا ساخته می‌شود.

لِيَنْصُرَانًا، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرْنَ بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم لِيَنْصُرْنَ شد در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار دادیم لِيَنْصُرَانًا شد و سپس نون تأکید را مکسور کردیم لِيَنْصُرَانًا گشت. و در دو صیغه‌ی متکلم می‌گویی. لِأَنْصُرَنَّ و لِأَنْصُرَنَّ و ساختن آن‌ها همانند لِيَنْصُرَنَّ است.



و در حین الحاق نون خفیفه به صیغه‌های غائب مضارع که با لام امر باشند می‌گویی: **لِیَنْصُرَنَّ** صیغه‌ی مفرد مذکر غائب است قبل از تأکید **لِیَنْصُرُ** بود نون خفیفه را به آخر آن افزودیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن مفتوح شد **لِیَنْصُرَنَّ** گردید.

لِیَنْصُرُنَّ، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است قبل از تأکید **لِیَنْصُرُوا** بود نون خفیفه را به آخر آن الحاق نمودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود واو را حذف کرده و ضمه‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر واو محذوف باشد.

لِیَنْصُرَنَّ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است همانند **لِیَنْصُرَنَّ** ساخته می‌شود؛ بنابراین در شش صیغه‌ی غائب تنها سه صیغه‌ی آن‌ها با نون خفیفه تأکید می‌شوند؛ زیرا - همانگونه که گذشت - نون خفیفه به دو صیغه‌ی مشنی؛ یعنی مشای مذکر و مشای مؤنث و نیز به صیغه‌ی جمع مؤنث لاحق نمی‌شود. و در حین الحاق نون خفیفه به دو صیغه‌ی متکلم می‌گویی: **لِأَنْصُرَنَّ** و **لِیَنْصُرَنَّ** که ساختن آن‌ها همانند ساختن **لِیَنْصُرَنَّ** است.

و در وقت الحاق نون ثقیله به شش صیغه‌ی امر حاضر می‌گویی: **أَنْصُرَنَّ** (مفرد مذکر مخاطب) با مفتوح بودن آخر فعل؛ زیرا صیغه‌ی مفرد است.

أَنْصُرَانَّ (مشای مذکر مخاطب) با مکسور بودن نون؛ زیرا صیغه‌ی مشنی است.

أَنْصُرُنَّ (جمع مذکر غائب) با حذف کردن واو ضمیر و ابقای ضمه‌ی آخر صیغه.

أَنْصُرَنَّ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است قبل از تأکید **أَنْصُرِي** بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل یاء مکسور بود یاء را حذف کرده و کسره‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر حذف یاء باشد **أَنْصُرَنَّ** شد.

أَنْصُرَانَّ (مشای مؤنث مخاطب) با مکسور بودن نون ثقیله؛ زیرا صیغه‌ی مشنی است.



أَنْصُرُنَاً، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است، قبل از تأکید أَنْصُرَنَّ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم أَنْصُرَنَّ شد در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار دادیم أَنْصُرْنَاً گردید و سپس نون را مکسور نمودیم أَنْصُرْنَاً گشت.

در حین الحاق نون خفیفه به صیغه‌های مخاطب می‌گویی: أَنْصُرَنَّ (مفرد مذکر) أَنْصُرُنَّ (جمع مذکر) و أَنْصُرَنَّ (مفرد مؤنث)؛ یعنی در شش صیغه‌ی مخاطب سه صیغه‌ی آن‌ها با نون خفیفه تأکید می‌شوند؛ زیرا نون خفیفه به دو صیغه‌ی مثنی و یک صیغه‌ی جمع مؤنث لاحق نمی‌شود.

و هنگامی که مصنف از توضیح هر سه قسم فعل و متعلقات آن‌ها فارغ شد بحث اسم فاعل و مفعول را شروع کرد؛ زیرا این دو اسم از فعل مضارع گرفته می‌شوند و در توضیح آن‌ها فرمود:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. نون تأکید به چه فعلی ملحق می‌شود؟
۲. چرا نون تأکید به فعل ماضی و مضارعی که بر زمان حال دلالت دارد لاحق نمی‌شود؟
۳. نون خفیفه به چه صیغه‌هایی لاحق نمی‌شود و چرا؟
۴. دو مورد از مواردی را که التقاء الساکنین در آن‌ها جایز است بیان کنید!
۵. چرا در «قَالَتْ أَخْرُجْ» تاء باضمه تحریک شده است در حالی که اصل در تحریک ساکن کسره است؟
۶. وقتی که نون تأکید به افعال خمسه لاحق می‌شود چه حرف‌هایی را حذف می‌کند؟
۷. چرا در «لَا تَخْشَوْنَ» و «إِنَّمَا تَرَيْنَ» واو و یاء ضمیر حذف نمی‌شوند؟
۸. در حین الحاق نون تأکید، آخر فعل از حیث حرکت چگونه خواهد بود؟



وَ أَمَّا اسْمُ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ فَلَا كَثْرَ أَنْ يَجِيءَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهُ عَلَى فَاعِلٍ تَقُولُ: نَاصِرٌ نَاصِرَانِ نَاصِرُونَ نَاصِرَةٌ نَاصِرَتَانِ نَاصِرَاتٌ وَ نَوَاصِرٌ

﴿وَ أَمَّا اسْمُ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ﴾ اما اسم فاعل و مفعول از ثلاثی مجرد ﴿فَلَا كَثْرَ أَنْ يَجِيءَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهُ عَلَى فَاعِلٍ﴾ بیشتر احوال، اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل می آید ﴿تَقُولُ: نَاصِرٌ نَاصِرَانِ نَاصِرُونَ نَاصِرَةٌ نَاصِرَتَانِ نَاصِرَاتٌ وَ نَوَاصِرٌ﴾ می گویی: نَاصِرٌ، نَاصِرَانِ، نَاصِرُونَ، نَاصِرَةٌ، نَاصِرَتَانِ، نَاصِرَاتٌ وَ نَوَاصِرٌ.

(شرح) اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد، غالب اوقات بر وزن فاعل خواهد بود؛ پس در اسم فاعل باب اول می گویی: نَاصِرٌ. صیغهی مفرد مذکر است؛ یعنی برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال می شود؛ بنابراین اصل آن يَنْصُرُ، تَنْصُرُ، أَنْصُرُ وَ نَنْصُرُ بوده است حرف مضارعه را حذف و فاءالفعل را مفتوح کرده و در بین فاءالفعل و عینالفعل الفی را افزوده و عینالفعل را مکسور نموده و تنوین را که علامت اسم متمکن (معرب منصرف) است به آخر آن افزودیم نَاصِرٌ شد.

نَاصِرَانِ صیغهی مثنای مذکر در حالت رفع است که برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال می شود اصل آن نَاصِرٌ است الف و نون مکسور را که علامت مثنی در حالت رفع است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین، ماقبل الف را مفتوح کردیم نَاصِرَانِ شد.

منظور از حالت رفع این است که در حین ترکیب، یکی از اسماء مرفوع بشود مثلاً مبتدا، فاعل، نائب فاعل، اسم افعال ناقصه و... و این صیغه در حالت نصب و جرّ نَاصِرَيْنِ می شود (با فتحه ی ماقبل یاء و کسره ی نون). و منظور از حالت نصب این است که در ترکیب، یکی از اسماء منصوب باشد مثلاً مفعول به، خبرکان، اسم حروف مشبیه و... و مراد از حالت جرّ این است که با حرف جر یا اسم مضاف مجرور شود.



ناصِرُونَ، صیغه‌ی جمع مذکر سالم در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرٌ است و او ساکن و نون مفتوح را که علامت جمع در حالت رفع است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین، ماقبل و او را مضموم کردیم ناصِرُونَ شد. و در حالت نصب و جر ناصِرِينَ می‌شود (با کسره‌ی ماقبل یاء و فتحه‌ی نون؛ یعنی بر خلاف مثنی).

بدانکه جمع مکسر مذکر اسم فاعل دارای هشت وزن است که عبارتند از: نَصَارٌ، نُصْرٌ، نَصْرَةٌ، نُصْرٌ، نُصْرَانٌ، نِصَارٌ، نُصُورٌ و نُصْرَاءٌ.

ناصِرَةٌ صیغه‌ی مفرد مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرٌ بود تاء را که علامت تأنیث است به آخرش افزودیم تاء مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم ناصِرَةٌ شد.

ناصِرَتَانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث در حالت رفع است اصل آن ناصِرَةٌ است الف و نون مکسوره را که علامت مثنی است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین ماقبل الف را مفتوح کردیم ناصِرَتَانِ شد. و در حالت نصب ناصِرَتَيْنِ می‌شود.

ناصِرَاتٌ، صیغه‌ی جمع مؤنث سالم است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرَةٌ بود الف و تاء را که علامت جمع مؤنث است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین ماقبل الف را مفتوح کردیم ناصِرَاتٌ شد دو علامت تأنیث جمع شدند تاء دوم را حذف نکردیم؛ زیرا بر تأنیث و جمع بودن دلالت می‌کرد و تاء اول را که تنها بر تأنیث دلالت داشت حذف کردیم ناصِرَاتٌ شد.

نواصِرٌ، صیغه‌ی جمع مکسر مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرَةٌ بود در بین الف اسم فاعل و عین‌الفعل الفی را قرار دادیم در بین دو الف موجود التقاء ساکنین رخ داد و الف صیغه‌ی فاعل را به او تبدیل کردیم نواصِرَةٌ شد و به علت اینکه این صیغه به مؤنث اختصاص داشت همانند حوائض و طوائف نیازی به تاء تأنیث نبود در نتیجه آن را حذف نموده و به خاطر غیر منصرف بودن کلمه، تنوینش را حذف کردیم نواصِرٌ شد.



وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْهُ عَلَى مَفْعُولٍ، تَقُولُ: مَنْصُورٌ مَنْصُورَانِ مَنْصُورُونَ
مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتَانِ مَنْصُورَاتٌ وَ مَنْصِيرٌ

﴿وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْهُ عَلَى مَفْعُولٍ، تَقُولُ: مَنْصُورٌ مَنْصُورَانِ مَنْصُورُونَ
مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتَانِ مَنْصُورَاتٌ وَ مَنْصِيرٌ﴾ و اسم مفعول از ثلاثی مجرد غالباً بر
(وزن) مفعول خواهد آمد می‌گویی: مَنْصُورٌ، مَنْصُورَانِ، مَنْصُورُونَ، مَنْصُورَةٌ،
مَنْصُورَتَانِ، مَنْصُورَاتٌ وَ مَنْصِيرٌ.

(شرح) مَنْصُورٌ، صیغه‌ی مفرد مذکر است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم)؛
بنابراین اصل آن یُنصِرُ، تُنصِرُ، أَنْصِرُ وَ تُنصِرُ است حرف مضارعه را حذف کرده و به
جای آن میم مفتوحی را قرار داده و واو ساکنی را در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل
افزودیم و چون واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کرده و تنوین را که
علامت اسم متمکن (معرب منصرف) است به آن الحاق کردیم مَنْصُورٌ شد.

مَنْصُورَانِ، صیغه‌ی مثنای مذکر در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و
متکلم) اصل آن منصور است و طریق ساختنش همانند ناصران است. و در حالت
نصب و جر منصورین خواهد شد (با فتحه‌ی ماقبل یاء و کسره‌ی نون).

مَنْصُورُونَ، صیغه‌ی جمع سالم مذکر در حالت رفع است (اعم از غائب و
مخاطب و متکلم) اصل آن منصور است و طریق ساختنش همانند ناصرون می‌باشد.
و در حالت نصب و جر منصورین خواهد شد (با کسره‌ی ماقبل یاء و فتحه‌ی نون).
(نکته) اسم مفعول مذکر ثلاثی و رباعی (چه مجرد و چه مزید) جمع مکسر ندارد.
مَنْصُورَةٌ، صیغه‌ی مفرد مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن
منصور است و طریق ساختنش همانند ناصرة می‌باشد.

مَنْصُورَتَانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب
و متکلم) اصل آن منصوره است و طریق ساختنش همانند ناصرتانمی‌باشد. و در
حالت نصب و جر منصورتین خواهد شد.

مَنْصُورَاتٌ، صیغه‌ی جمع سالم مؤنث است. جمع منصوره می‌باشد و طریق



ساختنش همانند ناصرات است.

مَنَاصِرُ، جمع مکسر مؤنث است اصل آن منصورة است در بین فاءالفعل و عینالفعل الفی را افزوده و ماقبل الف را مفتوح و عینالفعل را مکسور کرده و واویش را حذف کردیم مَنَاصِرَةٌ شد. و به خاطر اینکه این صیغه به مؤنث اختصاص داشت نیازی به تاء نبود، لذا آن را حذف کردیم و به خاطر غیر منصرف بودن، تنوین موجود کنار رفت و مَنَاصِرُ شد.

در اوائل این کتاب در بحث تقسیم فعل به ثلاثی و رباعی گفتیم: تصریف در فعل، بیشتر از تصریف در اسم است و در این مبحث (اسم فاعل و مفعول) این موضوع ظاهر می‌شود؛ زیرا در اینجا به جای چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع شش صیغه استعمال شده است البته این شش صیغه‌ی اسم فاعل و مفعول به جای چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع استعمال خواهند شد؛ زیرا همانگونه که در جلو صیغه‌ها نوشته شد هر یک از آن‌ها برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال خواهد شد، مثلاً جایز است متکلم بگوید: اَنَا نَاصِرٌ و در مورد غائبی بگوید: هُوَ نَاصِرٌ و نیز به مخاطبی بگوید: أَنْتَ نَاصِرٌ و دیگر صیغه‌های فاعل و نیز تمام صیغه‌های مفعول اینگونه هستند.

مصنف در بیان اسم فاعل فرمود: اسم فاعل ثلاثی مجرد، در بیشتر احوال بر وزن فاعل می‌آید و در بیان اسم مفعول هم فرمود: اسم مفعول، در بیشتر احوال بر وزن مفعول می‌آید و این قید در بیشتر احوال (فالأكثر) اشاره است به اینکه اسم فاعل در برخی موارد بر وزن فاعل نخواهد بود و همچنین اسم مفعول در مواردی کم بر وزن مفعول نمی‌آید؛ به عنوان مثال این چند وزن به معنای اسم فاعل هستند و بر وزن فاعل نیستند: ضَرَّابٌ، ضَرُّوبٌ، مِضْرَابٌ (هر سه به معنای بسیار زننده هستند)، حَلِيمٌ (بسیار صابر)، و حَلِيزٌ (بسیار ترسو). و این دو وزن به معنای اسم مفعول هستند و بر وزن مفعول نامیده‌اند: قَتِيلٌ (کشته شده، مقتول) حَلُوبٌ (دوشیده شده، محلوب).



وَ تَقُولُ: مَمْرُورِيهِ مَمْرُورِيهِمَا مَمْرُورِيهِمْ مَمْرُورِيهَا مَمْرُورِيهِمَا مَمْرُورِيَهُنَّ
فَتَثْنِي وَ تَجْمَعُ وَ تُذَكِّرُ وَ تُؤَنِّثُ الضَّمِيرَ فِي مَا يَتَعَدَّى بِحَرْفِ الْجَرِّ لَا اسْمَ
الْمَفْعُولِ

این چند وزن دیگر نیز برای مبالغه‌ی اسم فاعل هستند:

۱. مِفْعَل، مانند مِجْزَم (بسیار برنده) و مِخْرَب (بسیار جنگجو).
۲. فِعِيل، مانند صِدِيق و فِسِيْق.
۳. فُعَال، مثل عُجَاب (بسیار تعجب‌آور).
۴. فُعَال، مثل كُبَار و طُوَال.
۵. فَعَالَة، مانند نَسَابَة و عَلَامَة.
۶. فَاعِلَة، مانند رَاوِيَة.
۷. فَعُولَة، مثل فَرُوقَة.
۸. فُعْلَة، مثل ضُحْكَة.
۹. مِفْعَال، مانند مِسْقَام (بسیار بیمار).
۱۰. مِفْعَالَة، مانند مِجْدَامَة (کسی که جذام زیاد داشته باشد و یا کسی که به سرعت مهربانی و مودت را قطع کند).

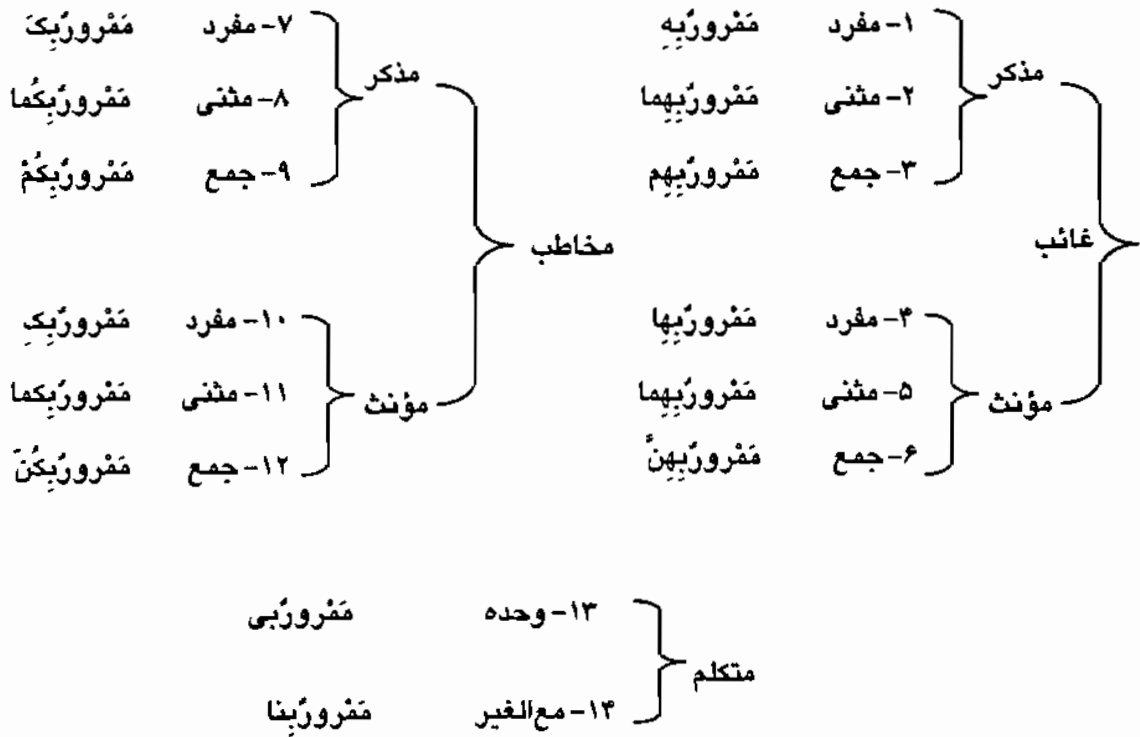
۱۱. مِفْعِيل، مثل مِعْطِير (بسیار خوشبو)؛ بنابراین مجموع اوزانی که برای مبالغه‌ی اسم فاعل هستند شانزده وزن می‌باشند. و بدانکه تائی که در پنج وزن از این شانزده وزن موجود است تاء مبالغه است نه تاء تأنیث؛ بنابراین به صورت مساوی برای مذکر و مؤنث به کار گرفته می‌شوند.

﴿وَ تَقُولُ: مَمْرُورِيهِ مَمْرُورِيهِمَا مَمْرُورِيهِمْ مَمْرُورِيهَا مَمْرُورِيهِمَا مَمْرُورِيَهُنَّ﴾
مَمْرُورِيَهُنَّ ﴿فَتَثْنِي وَ تَجْمَعُ وَ تُذَكِّرُ وَ تُؤَنِّثُ الضَّمِيرَ فِي مَا يَتَعَدَّى بِحَرْفِ الْجَرِّ﴾
لَا اسْمَ الْمَفْعُولِ؛ پس تثنيه و جمع و تذکیر و تأنیث می‌کنی ضمیر را در اسم
مفعولی که با حرف جر متعدی شده است نه خود اسم مفعول را.

(شرح) در اواخر بحث فعل بنام مفعول ماضی (فعل مجهول) گفتیم: فعل مجهول چه ماضی و چه مضارع، تنها از فعل متعدی ساخته می‌شود؛ زیرا در فعل مجهول، بعد از حذف فاعل، فعل به مفعول^۱ به نسبت داده می‌شود و تنها فعل متعدی دارای مفعول به است؛ پس اگر بخواهیم فعل لازمی را مجهول کنیم باید ابتدا با یکی از چند طریق متعدی کردن لازم، فعل را متعدی کرده تا مفعول به را برای آن پیدا کرده و سپس آن را مجهول کنیم و اسم مفعول هم اینگونه است؛ یعنی از فعل مضارع لازم اسم مفعول ساخته نمی‌شود؛ پس باید ابتدا با متعدی کردن فعل مضارع معلوم لازم، مفعولی را برای آن پیدا کرده و سپس فعل را مجهول کرده و فاعل را حذف و مفعول به را جایگزین فاعل نموده و سپس اسم مفعول را از آن فعل اخذ کنیم؛ به عنوان مثال: **يَمُرُّ زَيْدٌ** (زید عبور کرد) فعل مضارع معلوم لازم است که فاعل آن زید است و مفعول به ندارد آن را با باء حرف جر متعدی می‌کنیم؛ یعنی فاعل را با باء مجرور کرده و چیز دیگری را فاعل فعل می‌کنیم و همانگونه که در بحث متعدی کردن لازم بیان شد: اسم مجرور، مفعول^۲ به غیر صریح است؛ پس **يَمُرُّ عَمْرُوٌ بِزَيْدٍ** می‌شود؛ یعنی عمرو زید را به راه انداخت و سپس **يَمُرُّ** را مجهول و فاعل را حذف و اسم مجرور را جایگزین فاعل کرده و فاعل را به آن نسبت می‌دهیم **يَمُرُّ بِزَيْدٍ** می‌شود؛ یعنی زید به راه انداخته شد و سپس اسم مفعول را از آن فعل مجهول اخذ می‌کنیم؛ یعنی **مَمْرُورٌ بِزَيْدٍ** (زید به راه انداخته شده می‌باشد). و مصنف با ذکر کردن مثال **مَمْرُورِيَه** این موضوع را یادآور می‌شود که اسم مفعول از فعل لازم، بعد از متعدی کردن آن ساخته می‌شود. و چون این ضمیر مجرور، نائب فاعل شده و فعل به آن نسبت داده شده است آن ضمیر تثنيه، جمع، تذکیر و تأنیث خواهد شد و صیغهی اسم مفعول بر مفرد مذکر باقی خواهد ماند، همانگونه که اگر فعل به اسم ظاهر نسبت داده شود فعل بر صیغهی مفرد مذکر باقی خواهد بود؛ یعنی هر چند که فاعل مثنی و جمع باشد، مانند **صَرَبَ الزَّيْدَانِ** و **صَرَبَ الزَّيْدُونَ**.

(نکته) صحیح است این نوع از نائب فاعل بر صیغهی اسم مفعول تقدیم شود

وَ فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ كَالرَّحِيمِ بِمَعْنَى الرَّاحِمِ، وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ كَالْقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُولِ



همانگونه که در قرآن کریم آمده است: «كُلُّ أَوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/۳۶) که در اینجا «عنه» که نائب فاعل «مسئولاً» است بر مسؤلاً تقدیم شده است. ﴿وَ فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ كَالرَّحِيمِ بِمَعْنَى الرَّاحِمِ﴾ و گاهی اوقات [موزون] فعیل به معنای فاعل می‌آید مانند رحیم که به معنای راحم است ﴿وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ كَالْقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُولِ﴾ و به معنای مفعول هم می‌آید مانند قتیل که به معنای مقتول است.

(شرح) قبلاً گفتیم: به علت اینکه اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد گاهی اوقات بر وزن فاعل و مفعول نخواهند بود مصنف در تعریف اسم فاعل و مفعول فرمود: «فالأكثر»؛ یعنی غالباً اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد بر وزن فاعل و مفعول خواهند بود و در توضیح بعضی از اوزانی که به معنای فاعل و مفعول هستند و بر

وزن آن‌ها نیستند فرمود: اسمی که بر وزن فعیل است گاهی اوقات به معنای فاعل و گاهی اوقات هم به معنای مفعول خواهد بود، مثال اول، رحیم است که به معنای راحم می‌باشد و یکی از اوزان مبالغه‌ی فاعل است، همانگونه که به تازگی بیان آن گذشت و مثال دوم، قتیل است که به معنی مقتول می‌باشد.

بدانکه مثال‌های فعیل به معنای فاعل در تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث همانند مثال‌های اسم فاعل خواهند بود (به مثال‌های اسم فاعل مراجعه کن!)؛ ولی فعیل به معنای مفعول اگر موصوفش ذکر شود مذکر و مؤنثش مساوی خواهند بود؛ یعنی با لفظ مذکر برای هر دوی آن‌ها استعمال می‌شود، مثل رجل قَتیل، امرأة قَتیل؛ اما اگر موصوفش مذکور نباشد مذکر و مؤنثش مساوی نخواهند بود؛ پس می‌گوییم: قتیل، قتيلة.

همانگونه که قبلاً بیان گردید موزون فعول گاهی به معنای فاعل و گاهی به معنای مفعول هم می‌آید، مانند ضَرُوب که به معنای ضارب (همراه مبالغه) و حلوب که به معنای محلوب می‌باشد. و در فعول به معنای فاعل، همانند فعیل به معنای مفعول اگر موصوف ذکر شود مذکر و مؤنث مساوی خواهند بود؛ یعنی با لفظ مذکر برای هر دوی آن‌ها استعمال می‌شود، مثل رجل صَبُور و امرأة صَبُور؛ اما اگر موصوف ذکر نشود مذکر و مؤنث مساوی نخواهند بود؛ پس در آن صورت می‌گوییم: صبور، صبورة. و این دو وزن؛ یعنی فعیل به معنای مفعول و فعول به معنای فاعل جمع سالم ندارند. و مثال‌های فعیل به معنای مفعول این‌هاست: قتیل، قتیلان، قَتلی، قَتالی و قَتلاء. و این اوزان، برای مذکر و مؤنث هستند. و مثال‌های فعول به معنای فاعل برای مذکر و مؤنث این‌هاست: نَصُور، نَصُوران، نُصْر، نُصراء، اُنصار.

و استاد «ملا علی اشنوی» در کتاب «متمم الزنجانی» که مشهور به «تصریف ملا علی» است می‌فرماید: قیاس فعول به معنای مفعول این است که مذکر و مؤنثش جمع سالم داشته باشند و جمع مکسر مذکر آن حُلُب، حُلَباء و اُحلاب و جمع

وَأَمَّا مَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَالضَّابِطُ فِيهِ أَنْ تَضَعَ فِي مُضَارِعِهِ الْمِيمَ الْمَضْمُومَةَ
مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ، وَ تَكْسِيرَ مَا قَبْلَ آخِرِهِ فِي الْفَاعِلِ، وَ تَفْتَحَهُ فِي
الْمَفْعُولِ نَحْوَ مُكْرِمٍ وَ مُدْحَرِجٍ وَ مُدْخَرِجٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ

مکسر مؤنثش حلائب می‌باشد. و هر گاه در فعول به معنای فاعل موصوف ذکر نشود [که باید در این صورت مذکر و مؤنث متفاوت باشند] ظاهراً باید در دو جمع مذکر و مؤنث اعم از سالم و مکسر، همانند فعول به معنای مفعول باشد. این، پایان کلام استاد مذکور است. و فعیل به معنای مفعول هم اینگونه است؛ یعنی در صورتی که موصوفش مذکور نباشد ظاهراً باید همانند فعیل به معنای فاعل باشد؛ یعنی مذکر و مؤنث متفاوت و دارای جمع مذکر سالم و مکسر و جمع مؤنث سالم و مکسر باشد. در اینجا بحث اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد می‌فرماید

﴿وَأَمَّا مَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثَةِ﴾ و اما فعلی که بیشتر از سه حرف است ﴿فَالضَّابِطُ فِيهِ﴾ قاعده‌ی کلی در آن [برای ساختن اسم فاعل و مفعول] ﴿أَنْ تَضَعَ فِي مُضَارِعِهِ الْمِيمَ الْمَضْمُومَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ﴾ آن است که در مضارعش میم مضمومی را به جای حرف مضارع‌اش قرار دهی ﴿وَ تَكْسِيرَ مَا قَبْلَ آخِرِهِ فِي الْفَاعِلِ وَ تَفْتَحَهُ فِي الْمَفْعُولِ نَحْوَ مُكْرِمٍ وَ مُدْحَرِجٍ وَ مُدْخَرِجٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ﴾ و در اسم فاعل ما قبل آخر مضارع را مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنی (یعنی فتحی ما قبل آخر مضارع را ابقا می‌کنی؛ زیرا اسم مفعول از مضارع مجهول اخذ می‌شود)، مانند مکرم و مکرم، مدحرج و مدحرج، مستخرج و مستخرج.

(شرح) آنچه گذشت قاعده‌ی کلی برای ساختن اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع است و غیر ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید فیهِ و رباعی مجرد و رباعی مزید فیهِ را شامل می‌شود همانگونه که مصنف با ذکر کردن سه مثال به این موضوع اشاره کرده است و بقیه‌ی مثال‌ها همانند این سه مثال مصنف است. جز

وَقَدْ يَسْتَوِي لَفْظُ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ كَمُحَابِّ وَ مُتَحَابِّ وَ مُخْتَارٍ وَ مُعْتَدٍّ وَ مُضْطَرَّرٍ وَ مُنْصَبِّ وَ مُنْصَبِّ فِيهِ وَ مُنْجَابٍ وَ مُنْجَابٍ عَنْهُ، وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ

چند کلمه‌ای که شاذ هستند و عبارتند از: مُسَهَّب (ورّاج)، مُخَصَّن (کسی که با ازدواج کردن، خود را از زنا حفظ کرده است) و مُلْفَج (مفلس)، با فتح ماقبل آخر هر سه صیغه که اسم فاعل باب افعال هستند در حالی که می‌بایست ماقبل آخرشان مکسور باشد. و نیز سه لفظ عاشب، وارس (سرخرنگ) و یافع (بالغ) که هر سه‌ی آن‌ها اسم فاعل باب افعال هستند در حالی که لازم بود بر وزن مُفْعِل بیایند؛ یعنی مُعْشِب، مُورِس و موفِع. گفته می‌شود: مکان عاشب؛ یعنی محل رویدن گیاه.

﴿وَقَدْ يَسْتَوِي لَفْظُ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ كَمُحَابِّ وَ مُتَحَابِّ وَ مُخْتَارٍ وَ مُعْتَدٍّ وَ مُضْطَرَّرٍ وَ مُنْصَبِّ وَ مُنْصَبِّ فِيهِ وَ مُنْجَابٍ وَ مُنْجَابٍ عَنْهُ﴾ گاهی اوقات لفظ [اسم] فاعل و مفعول در بعضی مواقع مساوی خواهند بود مانند مُحَابِّ وَ مُتَحَابِّ تا آخر مثال‌های مذکور ﴿وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ﴾ اما در تقدیر مختلف هستند.

(شرح) اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد با حرکت ماقبل آخر از همدیگر جدا می‌شوند که در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتحه است؛ اما در بعضی موارد لفظ اسم فاعل و مفعول مساوی خواهند بود و این موارد عبارتند از:

۱. هر صیغه‌ای که ماقبل آخرش مدغم باشد و قبل از ادغام، ماقبل ماقبل آخرش ساکن نبوده نباشد، مثل مُضْطَرَّرٌ، مُعْتَدٍّ وَ مُنْصَبِّ وَ مُنْصَبِّ فِيهِ که ماقبل آخر آن‌ها در حرف آخرشان دغم شده است و ماقبل ماقبل آخرشان که حرف قبل از حرف مشدّد است قبل از ادغام ساکن نبوده است؛ زیرا دو صیغه‌ی اول از باب افتعال هستند و قبل از ادغام مُضْطَرَّرٌ وَ مُعْتَدٍّ بوده‌اند با کسره و فتحه‌ی ماقبل آخر و دو صیغه‌ی آخر از باب انفعال می‌باشند که آن‌ها هم قبل از ادغام نیز صادقانه متحرک بوده است.

گفتیم: شرط این صیغه این است که نباید قبل از ادغام، ماقبل ماقبل آخرشان



ساکن بوده باشد؛ زیرا اگر چنان باشد لفظ اسم فاعل و مفعول آن متفاوت خواهد بود مانند «مُقَشِّرٌ» که در اسم فاعل عین‌الفعْلش مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد و نیز مانند «مُسْتَقِرٌّ» که در اسم فاعل، قافش مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد؛ زیرا مقشِّرٌ در اصل مُقَشِّرٌ و مُقَشِّرٌ بوده است؛ یعنی ماقبل ماقبل آخرش ساکن بوده است و مثال دوم هم اینگونه است.

۲. هر صیغه‌ای که ماقبل ماقبل آخرش ساکن اما آن ساکن، الف باشد مانند مُجَابٌّ از باب مفاعلة و مُتَجَابٌّ از باب تفاعل.

۳. هر صیغه‌ای که ماقبل آخرش واو یا یاء متحرک ماقبل مفتوح باشد مانند «مُخْتَارٌ» از باب افتعال که در اصل مُخْتِئِرٌ و مُخْتِئِرٌ بوده و مانند «مُنْجَابٌّ» و «مُنْجَابٌّ عَنْهُ» از باب انفعال که منجاب در اصل مُنْجَابٌ بوده است.

آری اسم فاعل و مفعول این الفاظ در لفظ مساوی هستند؛ ولی در تقدیر مختلف می‌باشند؛ یعنی وزن آن‌ها با هم فرق دارد: در اسم فاعل، ماقبل آخرشان مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد؛ پس وزن مُضْطَرٌّ در صورتی که اسم فاعل باشد مُفْتَعِلٌ (با کسر عین) و در صورتی که اسم مفعول باشد مُفْتَعَلٌ (با فتح عین) می‌باشد و صیغه‌های دیگر هم همینگونه هستند.

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند که چگونه مصنف فرموده است: لفظ اسم فاعل و مفعول مَنْصَبٌ و مَنْصَبٌ فیه و مُنْجَابٌ و مُنْجَابٌ عَنْهُ مساوی است در حالی که لفظ اسم فاعل مَنْصَبٌ و مَنْجَابٌ و لفظ اسم مفعول مَنْصَبٌ فیه و مَنْجَابٌ عَنْهُ است؟! در جواب می‌گوییم: جار و مجروری که در اسم مفعول ذکر شده است جزئی از صیغه‌ی اسم مفعول نیست؛ بلکه شرط آن است.



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر چه وزنی خواهد بود؟
۲. اوزان جمع مکسر مذکر فاعل را بنویسید!
۳. ناصر برای چه شخصی به کار می‌رود؟
۴. منصور از چه چیز گرفته شده است؟
۵. طریق ساختن مروربه را بیان کنید!
۶. موزون فعیل به چه معناست؟
۷. آیا در کلمه‌ی صبور مذکر و مؤنث مساوی است؟
۸. اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد چگونه ساخته می‌شوند؟
۹. در کلماتی که اسم فاعل و مفعول آن‌ها مساوی است فارق میان فاعل و مفعول چیست؟



فَصْلٌ، الْمُضَاعَفُ، وَ يُقَالُ لَهُ الْأَصْمُ، وَ هُوَ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمَزِيدِ فِيهِ مَا كَانَ عَيْنُهُ وَ لَامُهُ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ كَرَدَّ وَ أَعَدَّ، فَإِنَّ أَصْلَهُمَا رَدَدَ وَ أَعَدَدَ، وَ مِنَ الرَّبَاعِيِّ مَا كَانَ فَاؤُهُ وَ لَامُهُ الْأُولَى وَ كَذَا عَيْنُهُ وَ لَامُهُ الثَّانِيَةُ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ، وَ يُقَالُ لَهُ «الْمُطَابِقُ» أَيْضاً نَحْوُ زَلَزَلَ وَ زَلَزَلَاً

در اوائل این کتاب، در تقسیم فعل، مصنف فعل را به سالم و غیر سالم تقسیم کرد و سالم عبارت بود از کلمه‌ای که حروف اصلی آن از سه حرف عله و حرف همزه و تضعیف خالی باشد و از تعریف سالم، ظاهر می‌شود که غیر سالم کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی اش حرف عله یا همزه باشد و یا دو حرف اصلی و یا چهار حرف اصلی آن، حرف همجنس باشند که اولی را معتلّ، دومی را مهموز و سومی را مضاعف نامیده‌اند و مصنف این سه قسم را در سه فصل بیان کرده است. و هر چند که مضاعف از دو جهت شبیه معتلّ است و به همین خاطر به معتلات الحاق شده است و از این جهت، چنان مناسب است که بعد از معتلات ذکر شود؛ ولی مصنف آن را بر معتلّ و مهموز تقدیم کرده است؛ زیرا مضاعف در تغییر کردن کم و صحیح بودن حروفش مشابه سالم است و در بیان آن فرمود:

﴿فَصْلٌ، الْمُضَاعَفُ، وَ يُقَالُ لَهُ الْأَصْمُ، وَ هُوَ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمَزِيدِ فِيهِ﴾ فصل، مضاعف - که به آن اصم (سخت و کر) گفته می‌شود - در ثلاثی مجرد و مزید فيه ﴿مَا كَانَ عَيْنُهُ وَ لَامُهُ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ﴾ کلمه‌ای (اسم یا فعل) است که عین‌الفعل و لام‌الفعلش از یک جنس باشند ﴿كَرَدَّ وَ أَعَدَّ﴾ همانند رَدَّ وَ أَعَدَّ ﴿فَإِنَّ أَصْلَهُمَا رَدَدَ وَ أَعَدَدَ﴾؛ زیرا اصلشان رَدَدَ وَ أَعَدَدَ است ﴿وَ مِنَ الرَّبَاعِيِّ مَا كَانَ فَاؤُهُ وَ لَامُهُ الْأُولَى وَ كَذَا عَيْنُهُ وَ لَامُهُ الثَّانِيَةُ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ﴾ و از رباعی، کلمه‌ای است که فاء‌الفعل و لام‌الفعل اولش و همچنین عین‌الفعل و لام‌الفعل دومش از یک جنس باشند. ﴿وَ يُقَالُ لَهُ «الْمُطَابِقُ» أَيْضاً نَحْوُ زَلَزَلَ وَ زَلَزَلَاً﴾ و مضاعف رباعی، «مطابق» (بافتح باء) هم خوانده می‌شود مانند زَلَزَلَ و

زَلْزَلًا.

(شرح) مضاعف، اسم مفعول باب مفاعلة است در لغت به معنای یک را دو یا بیشتر کردن است و در اصطلاح علمای صرف، در ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید^۱ فیه عبارت از اسم یا فعلی است که عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشند مانند رَدَّ و أَعَدَّ. رَدَّ فعل ماضی باب اول است در اصل رَدَدَ بود حرکت دال اول حذف و در دال دوم ادغام شد رَدَّ گردید و أَعَدَّ فعل ماضی باب افعال است در اصل أَعَدَدَ بود حرکت دال اول به عین داده و در دال دوم ادغام گردید أَعَدَّ شد.

و مضاعف رباعی مجرد و مزید^۲ فیه عبارت از اسم یا فعلی است که فاء الفعل و لام الفعل اول و همچنین عین الفعل و لام الفعل دوشم از یک جنس باشند مثل زَلَزَلَ و تَزَلَزَلَ؛ پس مضاعف رباعی قوی تر از مضاعف ثلاثی است؛ زیرا در مضاعف رباعی، تضعیف، دوبار واقع شده است و به همین خاطر آن را مطابق (با فتح باء) هم نامیده اند؛ زیرا در بین فاء الفعل و لام الفعل اول و در میان عین الفعل و لام الفعل دوم مطابقت و موافقت ایجاد شده است؛ وقتی می گویی: «طَابَقْتُ بَيْنَ التَّعْلَيْنِ» (در بین این دو کفش مطابقت انداختم) در صورتی است که آن‌ها را در کنار هم و برابر هم قرار داده باشی.

بدانکه فعلی ماضی ثلاثی مجرد مضاعفی که عین الفعلش مفتوح باشد اگر متعدی بود باید عین الفعل مضارعش مضموم باشد؛ یعنی از باب اول و در بعضی صیغه‌ها کسره‌ی عین الفعل مضارع هم آمده است؛ یعنی هم از باب اول و هم از باب دوم مانند يَشُدُّه، يَعْلُهُ، يَنْمُهُ و يَيْثُهُ با ضمه و کسره‌ی عین الفعل؛ اما مثال حَبَّ يَجِبُ که ماضی آن مفتوح العین است و متعدی می باشد و مضارعش تنها با کسره‌ی عین الفعل آمده است در حالی که بر طبق قاعده‌ی مذکور می بایست با ضمه‌ی عین الفعل مضارع هم بیاید این مثال کم است و با بودن آن، قاعده‌ی مذکور نقض نخواهد شد.



وَ إِنَّمَا أَلْحِقَ الْمُضَاعَفُ بِالْمُعْتَلَاتِ لِأَنَّ حُرُوفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُهَا الْإِبْدَالُ
كَقَوْلِهِمْ: أَمَلَيْتُ بِمَعْنَى أَمَلْتُ، وَ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ وَ ظَلْتُ بِفَتْحِ
الْفَاءِ وَ كَسْرِهَا وَ أَحَسْتُ

(نکته) منظور از حرکتی (فتحه و کسره و ضمه) عین الفعل مضارع، حرکتی آن
قبل از ادغام است؛ زیرا در حال ادغام به علت نقل کردن حرکت عین الفعل به
فاء الفعل عین الفعل همیشه ساکن است.

مضاعف اصطلاحی، اصم (سخت، کرّ) هم نامیده می شود؛ زیرا به خاطر
تکرار حرف تلفظ آن سخت است و یا به این علت است که همانند کرّ نیازمند
تکرار حرف است؛ زیرا اصم به معنای کرّ هم آمده است.

﴿وَ إِنَّمَا أَلْحِقَ الْمُضَاعَفُ بِالْمُعْتَلَاتِ لِأَنَّ حُرُوفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُهَا
الْإِبْدَالُ﴾ و تنها به این علت است که مضاعف به معتلات الحاق شده است که به
حروف تضعیف، ابدال لاحق می شود ﴿كَقَوْلِهِمْ: أَمَلَيْتُ بِمَعْنَى أَمَلْتُ﴾ همانند
قول عرب که به جای «أَمَلَيْتُ» می گویند «أَمَلْتُ» ﴿وَ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ
وَ ظَلْتُ بِفَتْحِ الْفَاءِ وَ كَسْرِهَا وَ أَحَسْتُ﴾ و به این علت که به حروف تضعیف،
حذف لاحق می شود مانند قول عرب که می گویند: «مَسْتُ» و «ظَلْتُ» با کسر و
فتح فاء الفعل و مثل أَحَسْتُ.

(شرح) این عبارت «وَ إِنَّمَا أَلْحِقَ الْمُضَاعَفُ بِالْمُعْتَلَاتِ» جواب سؤال مقدر است و
سؤال این است که چرا مضاعف به معتلات الحاق شده و غیر سالم به حساب آمده
است در حالی که حروف آن صحیح هستند نه عله؟! و مصنف در جواب این سؤال
فرمود: دلیل الحاق مضاعف به معتلات دو چیز است؛ یعنی مضاعف در دو چیز
شبهه معتلات است: اول اینکه همانگونه که به جای حروف عله حرف دیگری آورده
می شود مانند صَوْنٌ وَ بَيْعٌ که صَانٌ وَ بَاعٌ خواهند شد در حروف تضعیف هم این
عمل اجرا خواهد شد؛ یعنی به جای حرف همجنس حرف دیگری آورده می شود،
مانند أَمَلَيْتُ (بر او خواندم) به جای أَمَلْتُ؛ یعنی به جای لام دوم یاء آورده شده

است و دَهْدَيْتُ به جای دَهْدَهْتُ (غلتانیدم) که اولی مثال ثلاثی مزید فیه و دومی مثال رباعی مجرد است.

بدانکه حروفی که به جای حروف دیگر آورده می‌شود با ابدال و جایگزین کردن شایع، عبارتند: از چهارده حرف «أَنْصَبْتُ يَوْمَ جَدُّ طَاهٍ زَلٌّ!»؛ (در روزی که جد طاها لغزید ساکت شوا) البته این در صورتی است که این ابدال و جایگزین کردن، برای غیر ادغام باشد؛ زیرا اگر برای ادغام باشد تمام حروف هجاء جایگزین حروف دیگر خواهند شد؛ جز چهار حرف الف، راء، شین و فاء. و نیز بدانکه در مضاعف، تنها حرفِ یاء جایگزین حرف تکراری دوم خواهد شد، مانند دو مثال سابق «أَمَلَيْتُ» و «دَهْدَيْتُ» که در اصل اَمَلْتُ و دَهْدَهْتُ بوده‌اند.

ممکن است اعتراض وارد شود که چگونه ادعا می‌شود که در مضاعف تنها حرف یاء جایگزین حرف همجنس دوم می‌شود در حالی که در کلمه‌ی «أَمَدُّن» و «يَمَدُّن» بعد از ابدال می‌گویند: أَمْدُو و يَمْدُون؛ یعنی به جای حرف همجنس دوم واو آورده شده است نه یاء و نیز در کلمه‌ی «تَقَضُّض» بعد از ابدال می‌گویند: «تَقَضُّضِي»؛ یعنی به جای حرف تکراری دوم، الف را آورده‌اند! در جواب می‌گوییم: واو دو کلمه‌ی اول یاء بوده است؛ یعنی به جای دال دوم یائی آورده شده و سپس یاء ساکنِ ماقبل مضموم به واو قلب گردیده است و الف کلمه‌ی «تَقَضُّضِي» یاء بوده؛ یعنی به جای ضاد دوم یائی آورده و سپس یاء متحرک ماقبل مفتوح را به الف قلب کرده‌اند، همانگونه که این دو قاعده (قلب واو به یاء و قلب یاء به الف) در معتلّالام بیان شده است.

گفتیم: مضاعف از دو جهت شبیه معتلات است: یکی ابدال که بیان آن گذشت و دومی حذف؛ یعنی دلیل دوم برای الحاق مضاعف به معتلات حذف حرف است؛ یعنی همانگونه که در معتلات در بعضی مواقع حرف عله حذف می‌شود در مضاعف هم در بعضی مواقع حرف تضعیف حذف خواهد شد، مانند:



وَالْمُضَاعَفُ يَلْحَقُهُ الْإِدْغَامُ وَهُوَ أَنْ تُسْكِنَ الْأَوَّلَ وَتُدْرِجَ فِي الثَّانِي وَ يُسَمَّى الْأَوَّلُ مُدْغَمًا وَ الثَّانِي مُدْغَمًا فِيهِ

«مَسْتُ» و «ظَلْتُ» با فتحه و کسره‌ی فاء‌الفعل هر دوی آن‌ها که مثال مضاعف ثلاثی مجرد هستند. در اصل مَسِسْتُ و ظَلَلْتُ بوده‌اند از باب چهارم حرکت سین اول و لام اول حذف شد. مَسْتُ و ظَلْتُ شدند بر وزن قَلْتُ. و بعضی هم گفته‌اند: سین و لام دوم حذف شده‌اند؛ پس وزن آن‌ها فَعْتُ می‌باشد. و فتحه‌ی فاء‌الفعل لغت اصلی است و کسره‌ی فاء‌الفعل اینگونه به دست می‌آید: بعد از حذف حرکت فاء‌الفعل کسره‌ی سین و لام اول به فاء‌الفعل داده می‌شود و سپس یکی از دو سین و دو لام موجود حذف می‌شوند. و در قرآن هم این حذف آمده است: «فَظَلَّتُمْ تَفَكَّهُونَ» (واقعه/۶۵) و نیز «ظَلَّتْ عَلَيْهِ» (طه/۹۷) که بعضی از قراء با کسره‌ی ظاء آن‌ها را قراءت کرده‌اند. أَحَسْتُ، مثال مضاعف ثلاثی مزید فیه است. در اصل أَحَسَسْتُ بوده است از باب افعال، حرکت سین اول به فاء‌الفعل داده و سپس یکی از دو سین موجود حذف شد.

این دو امر مذکور، دلیل الحاق مضاعف به معتلات است. و مصنف در توضیح قواعد دیگر مضاعف می‌فرماید: ﴿وَالْمُضَاعَفُ يَلْحَقُهُ الْإِدْغَامُ﴾ و ادغام به مضاعف لاحق می‌شود ﴿وَهُوَ أَنْ تُسْكِنَ الْأَوَّلَ وَتُدْرِجَ فِي الثَّانِي﴾ و ادغام آن است که حرف اول را ساکن و در حرف دوم درج کنی ﴿وَيُسَمَّى الْأَوَّلُ مُدْغَمًا وَ الثَّانِي مُدْغَمًا فِيهِ﴾ و حرف اول، مدغم و دومی مدغم فیه نامیده می‌شود.

(شرح) ادغام به مضاعف لاحق می‌شود. و ادغام (با سکون دال و تشدید آن) در لغت، به معنای مخفی کردن و داخل کردن است و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از ساکن کردن حرف اول از دو حرف همجنس و درج کردن آن در حرف دوم که اولی را مدغم و دومی را مدغم فیه نامیده‌اند.

بدانکه سه چیز به مضاعف لاحق می‌شود: ادغام، ابدال و حذف. و در تخفیف مضاعف، ادغام اصل است و تا حین امکان آن ابدال و حذف صورت نمی‌گیرند.



و ذَلِكَ وَاجِبٌ فِي نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يُنْقَدُّ وَ اعْتَدَّ يَعْتَدُّ وَ اسْوَدَّ يَسْوَدُّ وَ اسْوَادَّ يَسْوَادُّ وَ اسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ وَ اطمَانَ يَطْمَئِنُّ وَ تَمَادَّ يَتِمَادُّ، وَ كَذَا هَذِهِ الْأَفْعَالُ إِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يُنْقَدُّ، وَ كَذَا نَظَائِرُهَا، وَ فِي نَحْوِ مَدَّ مَصْدَرًا، وَ كَذَلِكَ إِذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَلِفُ الضَّمِيرِ أَوْ وَاوُهُ أَوْ يَأْوُهُ نَحْوِ مَدَّا مُدُّو مُدِّي

کلمه‌ی «ادغام» با سکون دال مصدر باب افعال و با تشدید آن مصدر باب افتعال است که در اصل ادغام بوده و چون فاء‌الفعولش دال بود تاء به دال قلب شد و در دال ادغام گردید. و هر دو صیغه به یک معنا می‌باشند.

ادغام سه نوع است: واجب، ممتنع و جایز. و مصنف در توضیح هر سه نوع آن می‌فرماید: ﴿وَذَلِكَ وَاجِبٌ فِي نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يُنْقَدُّ وَ اعْتَدَّ يَعْتَدُّ وَ اسْوَدَّ يَسْوَدُّ وَ اسْوَادَّ يَسْوَادُّ وَ اسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ وَ اطمَانَ يَطْمَئِنُّ وَ تَمَادَّ يَتِمَادُّ﴾ و ادغام در این مثال‌ها واجب است: مَدَّ يَمُدُّ تا تَمَادَّ يَتِمَادُّ ﴿وَ كَذَا هَذِهِ الْأَفْعَالُ إِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يُنْقَدُّ، وَ كَذَا نَظَائِرُهَا﴾ و هرگاه این فعل‌های مذکور را برای مفعول بنا کنی در آن صورت هم ادغام در آن‌ها واجب خواهد بود، مانند مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يُنْقَدُّ و نمونه‌های این‌ها ﴿وَ فِي نَحْوِ مَدَّ مَصْدَرًا﴾ و در مثال «مَدَّ» که مصدر باشد ﴿وَ كَذَلِكَ إِذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَلِفُ الضَّمِيرِ أَوْ وَاوُهُ أَوْ يَأْوُهُ نَحْوِ مَدَّا مُدُّو مُدِّي﴾ همچنین ادغام واجب است در صورتی که به این افعال الف یا واو و یا یاء ضمیر متصل شود مانند: مَدَّا، مُدُّو، مُدِّي

(شرح) ادغام در صیغه‌ی اول فعل ماضی و مضارع مضاعف ابواب ذیل واجب است: باب اول: مَدَّ يَمُدُّ، باب افعال: أَعَدَّ يُعِدُّ، افعال انْقَدَّ يُنْقَدُّ، افتعال: اعْتَدَّ يَعْتَدُّ، تفاعل: تَمَادَّ يَتِمَادُّ و استفعال: اسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ. و نیز در صیغه‌هایی که حرف آخر آن‌ها مشدد است و مضاعف اصطلاحی نیستند که عبارتند از: باب اِفْعَالٍ مانند



وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدَتْ وَ مَدَدْنَا وَ مَدَدْنَ إِلَى مَدَدْتَنَّ وَ يَمَدُّنَّ وَ تَمَدُّنَّ وَ
أَمَدُّنَّ وَ لَا تَمَدُّنَّ

إِسْوَدَّ يَسْوُدُّ، افعیلال مثل إِسْوَادًا يَسْوَادُ و باب افعیلال مانند إِطْمَأَنَّ يَطْمَئِنُّ. همچنین ادغام در مجهول این صیغه‌ها واجب است؛ یعنی از مُدَّ يُمَدُّ تا آخر صیغه‌های مذکور. و چون در پایان این بحث، مثال‌ها نوشته شده‌اند در اینجا آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم.

و نیز ادغام در مصدری که بر وزن فَعَلَّ باشد مانند مَدَّ واجب می‌باشد. و همچنین در صورتی که الف یا واو و یا یاء ضمیر به فعل متصل شود ادغام واجب خواهد بود و بدیهی است الف و واو ضمیر به فعل ماضی و مضارع و امر اعم از معلوم و مجهول، مجرد و مزید فیہ لاحق می‌شوند مانند مَدَّا (ماضی معلوم)، مُدَّا (ماضی مجهول و امر)، يَمَدَّانِ (مضارع معلوم)، يُمَدَّانِ (مضارع مجهول) و واضح است الف در صیغه‌های مثنی و واو در صیغه‌های جمع است؛ زیرا الف، ضمیر فاعلی مثنی و واو، ضمیر فاعلی جمع مذکر است. و یاء ضمیر به فعل مضارع (مفرد مؤنث مخاطب) و امر (مفرد مؤنث مخاطب) لاحق می‌شود مانند تَمَدِّينَ (مضارع معلوم)، تَمَدِّينَ (مضارع مجهول)، و مُدِّي (امر).

دلیل وجوب ادغام در تمام مثال‌های مذکور، متحرک بودن همجنس دوم و نبودن مانع ادغام است؛ زیرا قاعده‌ی کلی برای وجوب ادغام فاصله نبودن در میان دو حرف همجنس و نبودن آن‌ها در دو کلمه و نبودن الحاق و التباس است؛ یعنی اگر یکی از چهار چیز مذکور، در کلمه موجود بود ادغام صورت نمی‌گیرد مانند زَلَزَلْ، فِي يُوسُفَ، جَلَبَبَ و سُرَّرَ که اگر در جلبب ادغام صورت بگیرد از وزن دَخْرَجَ خارج می‌شود و در سُرَّرَ که جمع سریر است اگر ادغام انجام شود شبیه مصدر سَرَّ يَسُرُّ خواهد شد.

گفتیم: ادغام سه نوع است: نوع اول که ادغام واجب بود گذشت و مصنف در بیان نوع دوم آن که ممتنع است می‌فرماید: ﴿وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدَتْ وَ مَدَدْنَا



وَ جَائِزٌ إِذَا دَخَلَ الْجَازِمُ عَلَى فِعْلِ الْوَاحِدِ، فَإِنْ كَانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِّرُ أَوْ مَفْتُوحَهُ كَيَعُضُّ فَتَقُولُ: لَمْ يَفِرَّ وَ لَمْ يَعْضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَ فَتَجِهَا وَ لَمْ يَفِرَّ وَ لَمْ يَعْضُّ بِالْفَتْحِ

وَ مَدَدُنَ إِلَى مَدَدْتَنَّ وَ يَمْدُدُنَّ وَ تَمْدُدُنَّ وَ أَمْدُدُنَّ وَ لَا تَمْدُدُنَّ ﴿ و ادغام در این مثالها ممتنع است: مَدَدْتُ تا لَا تَمْدُدُنَّ.

(شرح) در هر سه قسم فعل؛ یعنی ماضی و مضارع (فرقی نیست معلوم باشند یا مجهول، مجرد باشند و یا مزیداً فیه) در چند صیغه‌ی آن‌ها و در فعل امر در یک صیغه‌ی آن ادغام ممتنع است که در یک عبارت می‌توان گفت: هر صیغه‌ای که ضمیر فاعلی بارز متحرک به آن متصل شود ادغام در آن صیغه ممتنع و ناممکن است؛ زیرا این ضمیر، مقتضی سکون ما قبلش است و ماقبلش عبارت از حرف همجنس دوم است و همانگونه که به تازگی گذشت یکی از شرایط ادغام، متحرک بودن حرف همجنس دوم می‌باشد. و مثال‌هایی که ادغام در آن‌ها ممتنع است در فعل ماضی عبارتند از نه صیغه: از جمع مؤنث غائب تا متکلم مع الغیر؛ یعنی نه صیغه‌ی آخر: مَدَدُنَّ، مَدَدَتَ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدَتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُنَّ، مَدَدْتُ وَ مَدَدْنَا. و مجهول آن‌ها هم همانند این‌هاست.

و در فعل مضارع عبارتند از: دو صیغه‌ی جمع مؤنث مانند: يَمْدُدُنَّ وَ تَمْدُدُنَّ. و مجهولشان هم اینگونه است.

و در فعل امر، عبارت است از صیغه‌ی جمع مؤنث، مثل أَمْدُدُنَّ.

مصنف در توضیح قسم سوم ادغام که جایز است می‌فرماید: ﴿وَ جَائِزٌ إِذَا دَخَلَ الْجَازِمُ عَلَى فِعْلِ الْوَاحِدِ﴾ و اگر [عامل] جازم بر فعل واحد (مفرد) داخل شود ادغام جایز خواهد بود ﴿فَإِنْ كَانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِّرُ أَوْ مَفْتُوحَهُ كَيَعُضُّ﴾ بعد اگر آن فعل، مکسور العین بود مانند يَفِرُّ یا مفتوح العین بود مانند يَعْضُّ ﴿فَتَقُولُ: لَمْ يَفِرَّ وَ لَمْ يَعْضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَ فَتَجِهَا﴾ می‌گویی: لم يَفِرَّ وَ لم يَعْضَّ با کسره و



وَ هَكَذَا حُكْمُ يَفْشَعِرُ وَ يَحْمَرُّ وَ يَحْمَارُ، وَ إِنْ كَانَ الْعَيْنُ مِنْهُ مَضْمُومًا فَيَجُوزُ
الْحَرَكَاتُ الثَّلَاثُ مَعَ الْإِدْغَامِ، وَ فَكُّهُ فَتَقُولُ: لَمْ يَمُدُّ بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَ لَمْ
يَمُدُّ بِفِكَ الْإِدْغَامِ، وَ هَكَذَا حُكْمُ الْأَمْرِ فَتَقُولُ: فَرَّ وَعَضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَ
فَتَحِهَا وَ أَفْرِرُ وَ اعْضَضُ، وَ مُدُّ بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَ أُمُدُّ

فتحی لام الفعل ﴿و لَمْ يَفْرِرُ وَ لَمْ يَعَضُّ بِالْفِكَ﴾ و لَمْ يَفْرِرُ وَ لَمْ يَعَضُّ با فک
ادغام ﴿وَ هَكَذَا حُكْمُ يَفْشَعِرُ وَ يَحْمَرُّ وَ يَحْمَارُ﴾ و حکم یفشعر و یحمر و یحمار
همانند حکم یفر و یعض است ﴿وَ إِنْ كَانَ الْعَيْنُ مِنْهُ مَضْمُومًا﴾ و اگر عین الفعل
آن فعل مجزوم مفرد، مضموم بود ﴿فَيَجُوزُ الْحَرَكَاتُ الثَّلَاثُ مَعَ الْإِدْغَامِ وَ فَكُّهُ﴾
حرکات سه گانه همراه ادغام و نیز فک ادغام جایز خواهد بود ﴿فَتَقُولُ: لَمْ يَمُدُّ
بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَ لَمْ يَمُدُّ بِفِكَ الْإِدْغَامِ﴾؛ پس می گویی: لَمْ يَمُدُّ با حرکات دال
و لَمْ يَمُدُّ با فک ادغام. ﴿وَ هَكَذَا حُكْمُ الْأَمْرِ﴾ و حکم امر همانند مضارع مجزوم
است ﴿فَتَقُولُ: فَرَّ وَعَضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَ فَتَحِهَا وَ أَفْرِرُ وَ اعْضَضُ﴾؛ پس
می گویی: فَرَّ وَ عَضَّ با کسره و فتحی لام الفعل و أَفْرِرُ وَ اعْضَضُ با فک ادغام ﴿وَ
مُدُّ بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَ أُمُدُّ﴾ و مُدُّ با حرکات دال و أُمُدُّ با فک ادغام.

(شرح) قسم سوم از سه قسم ادغام، ادغام جایز است؛ یعنی نه واجب است و نه
ممتنع؛ پس می توان ادغام کرد و می توان ادغام را انجام نداد. و ادغام جایز در
صورتی است که یکی از پانزده عامل جازم - که در بحث حالت جزم مضارع بیان
شده اند - بر فعل مضارع مفرد داخل شود. و همانگونه که چند بار بیان شد: منظور
از مضارع مفرد، صیغه هایی است که از ضمیر خالی هستند؛ یعنی صیغه هایی که در
حالت رفع ضمه دارند و عبارتند از: يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ وَ نَفْعَلُ که در واقع تَفْعَلُ دو
صیغه است: مفرد مؤنث غائب و مفرد مذکر مخاطب؛ بعد اگر این مضارع مفردی
که عامل جازم بر آن داخل شده است مکسور العین بود مانند يَفْرُ یا مفتوح العین بود
مانند يَعَضُّ (يَفْرُ در اصل يَفْرِرُ است از باب دوم و يَعَضُّ در اصل يَعَضُّضُ است از

باب چهارم در هر دو صیغه حرکت عین‌الفعل به فاء‌الفعل داده شده و عین‌الفعل در لام‌الفعل ادغام گردیده است) می‌گویی: لم یَقْرُءْ با کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول جازم یَقْرُءْ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو راء) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است یا با پیروی از حرکت عین‌الفعل لام‌الفعل را با کسره تحریک خواهیم کرد. و فتحه‌ی لام‌الفعل به خاطر سبک بودن فتحه است. و در یَعْضُ می‌گویی: لم یَعْضُ با کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول جازم یَعْضُ بود عامل جازم را بر آن وارد کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو ضاد) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است. و تحریک لام‌الفعل با فتحه به خاطر پیروی از حرکت عین‌الفعل و یا سبک بودن فتحه است. و در حالت فک ادغام این دو صیغه می‌گویی: لَمْ یَقْرُءْ مانند لم یَضْرِبْ و لم یَعْضُ مانند لم یَعْلَمْ. و فک ادغام لغت اهل حجاز است و در قرآن مجید صیغه‌های مجزوم مفرد با فک ادغام آمده‌اند؛ زیرا قرآن با لغت اهل حجاز نازل شده است، مثل «و لا تَمُنُّن» و «و من یرتد» و ابدال و حذف حرف تضعیف، تنها بر لغت حجاز خواهد بود؛ یعنی در حالت فک ادغام، ابدال و حذف صورت می‌گیرند نه در حالت ادغام که لغت قبیله‌ی تمیم است.

حکم یَقْشَعِرُّ و یَحْمَرُّ و یَحْمَارُ حکم یَقْرُءْ و یَعْضُ است؛ یعنی همانگونه که در یَقْرُءْ و یَعْضُ بعد از دخول جازم کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل درست بود در سه کلمه‌ی مذکور هم بعد از دخول جازم کسره و فتحه‌ی حرف آخر درست خواهد بود؛ پس می‌گویی: لم یَقْشَعِرُّ و لم یَحْمَرُّ و لم یَحْمَارُ با کسره و فتحه‌ی حرف آخر. بعد از داخل کردن عامل جازم بر آنها در بین دو حرف آخرشان التقاء ساکنین رخ داد حرف همجنس دوم را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل در تحریک ساکن کسره



است و یا با پیروزی از حرکت همجنس اول؛ زیرا قبل از ادغام یَقْشَعِرُ و یَحْمَرُ و یَحْمَارُ بوده‌اند. و تحریک حرف آخر با فتحه به علت سبک بودن فتحه است. و همچنین در حالت فک ادغام همانند یَفْرُ خواهند بود؛ یعنی همانطوری که در یَفْرَ بعد از وارد کردن عامل جازم فک ادغام درست بود در این سه کلمه هم بعد از ادخال جازم فک ادغام جایز است؛ پس می‌گویی: لم یَقْشَعِرْ و لم یَحْمَرْ و لم یَحْمَارْ.

و اگر عین‌الفعل آن فعل (مضارع مفرد مجزوم) مضموم بود در حالت ادغام، در لام‌الفعل حرکات سه گانه (فتحه، کسره و ضمه) درست خواهند بود و فک ادغام هم جایز است؛ پس در کلمه‌ی «یَمُدُّ» که در اصل یَمُدُّ بوده است همانند یَنْضُرُ، بعد از دخول عامل جازم می‌گویی: لم یَمُدَّ با کسره و فتحه و ضمه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول عامل جازم یَمُدُّ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو دال) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است با فتحه تحریک کردیم؛ زیرا فتحه سبک است و جواز ضمه با پیروی از ضمه‌ی عین‌الفعل است. و در حالت فک ادغام می‌گویی: لم یَمُدُّ مانند لم یَنْضُرُ.

حکم امر مخاطب همانند حکم مضارع مجزوم است؛ یعنی همانگونه که در مضارع مجزوم مفرد، ادغام و فک آن درست بود و در صورتی که عین‌الفعل آن، مکسور یا مفتوح می‌بود کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل جایز می‌بود و در حالتی که عین‌الفعل مضموم بوده در لام‌الفعل سه حرکت کسره و فتحه و ضمه درست می‌بود صیغه‌ی اولی فعل امر حاضر هم همینگونه خواهد بود؛ ولی در صیغه‌های دیگر، ادغام جایز وجود ندارد؛ بلکه در چهار صیغه‌ی بعد از صیغه‌ی اول، ادغام، واجب و در صیغه‌ی ششم (جمع مؤنث) ادغام، ممتنع است؛ زیرا - همانگونه که قبلاً بیان شد - ادغام در صیغه‌هایی که دارای الف یا واو یا یاء ضمیر هستند واجب و در صیغه‌هایی که دارای نون جمع مؤنث می‌باشند ممتنع است و به همین علت است



وَ تَقُولُ فِي اسْمِ الْفَاعِلِ: مَاذُ مَاذَانَ مَاذُونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَاتٌ وَ مَوَادُّ، وَ الْمَفْعُولِ: مَمْدُودٌ كَمَنْصُورٍ

که در فعل مضارع هم تنها در صیغه‌های مفرد، ادغام جایز وجود دارد؛ یعنی در نه صیغه‌ی باقیمانده: در دو جمع مؤنث، ادغام، ممتنع و در افعال خمسه (که در واقع هفت صیغه هستند) ادغام، واجب خواهد بود؛ بنابر این توضیح، در امر حاضر تَفِيْرٌ و تَعَضُّدٌ در حالت ادغام، لام‌الفعل آن‌ها مکسور و مفتوح خواهد بود؛ پس می‌گویی: فَرَّ و عَضَّ با فتحه و کسره‌ی لام‌الفعل هر دوی آن‌ها همانند لَمْ يَفِيْرٌ و لَمْ يَعْضُدْ. و در حالت فک ادغام می‌گویی: اِفْرَزْ و اِعْضَضْ همانند اِضْرِبْ و اِعْلَمْ.

و در امر حاضر تَمُدُّ در حالت ادغام می‌گویی: مُدُّ با کسره و فتحه و ضمه‌ی لام‌الفعل همانند لَمْ يَمُدُّ و در حالت فک ادغام می‌گویی: اُمْدُدْ مانند اُنْصُرْ.

بدانکه این جواز ادغام در مضارع مجزوم مفرد و در صیغه‌ی اول فعل امر حاضر؛ یعنی واجب بودن و ممتنع نبودن آن، نزد مصنف است؛ یعنی نزد او ادغام و فک آن درست است و گرنه نزد اهل حجاز ادغام در مثال‌های مذکور، ممتنع و نزد اهل تمیم واجب است، همانگونه که بیان این مطلب به تفصیل گذشت. و الحمد لله رب العالمین.

(نکته) فعل مضاعف ثلاثی مجرد از سه بایی که حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع آن‌ها موافق است نمی‌آید؛ یعنی باب سوم و پنجم و ششم؛ بنابراین تنها از باب اول و دوم و چهارم خواهد آمد (ابواب اصلی).

مصنف در توضیح اسم فاعل و مفعول مضاعف از کلمه‌ی مَدَّ يَمُدُّ می‌فرماید: ﴿وَ تَقُولُ فِي اسْمِ الْفَاعِلِ: مَاذُ مَاذَانَ مَاذُونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَاتٌ وَ مَوَادُّ، وَ الْمَفْعُولِ: مَمْدُودٌ كَمَنْصُورٍ﴾ و در اسم فاعل می‌گویی: مَاذُ تا مَوَادُّ، و در اسم مفعول [می‌گویی:] مَمْدُودٌ همانند مَنْصُورٍ.

(شرح) در اسم فاعل مضاعف، ادغام، وجوبی است؛ زیرا دو حرف متماثل در کنار هم قرار گرفته‌اند و مانعی برای ادغام وجود ندارد و التقاء ساکنینی که از این ادغام



حاصل می‌شود بر حد خودش است.

مادّ، صیغه‌ی مفرد مذکر است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن مادّ بود همانند ناصِر، حرکت دال اول حذف و در دال دوم ادغام شد مادّ گردید. و ساختن صیغه‌های دیگر آسان است.

و در اسم مفعول مضاعف، ادغام، ممتنع است؛ زیرا واو اسم مفعول در بین دو حرف متماثل فاصله شده است؛ بنابراین همانند غیر مضاعف صرف خواهد شد. و اینک نمونه‌هایی از صرف افعال مضاعف:

فعل بنافاعل ماضی:

۱. «باب اول» مَدَّ، مَدَّآ، مَدُّوْا، مَدَّتْ، مَدَّتَا، مَدَدْنَ، مَدَدْتَ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُنْ، مَدَدْتُ، مَدَدْنَا.
۲. «افعال» اَعَدَّ، اَعَدَّآ، اَعَدُّوْا، اَعَدَّتْ، اَعَدَّتَا، اَعَدَدْنَ، اَعَدَدْتَ، اَعَدَدْتُمَا، اَعَدَدْتِ، اَعَدَدْتُمَا، اَعَدَدْتُنْ، اَعَدَدْتُ، اَعَدَدْنَا.
۳. «انفعال» اِنْقَدَّ، اِنْقَدَّآ، اِنْقَدُّوْا، اِنْقَدَّتْ، اِنْقَدَّتَا، اِنْقَدَدْنَ، اِنْقَدَدْتَ، اِنْقَدَدْتُمَا، اِنْقَدَدْتِ، اِنْقَدَدْتُمَا، اِنْقَدَدْتُنْ، اِنْقَدَدْتُ، اِنْقَدَدْنَا.
۴. «افتعال» اِعْتَدَّ، اِعْتَدَّآ، اِعْتَدُّوْا، اِعْتَدَّتْ، اِعْتَدَّتَا، اِعْتَدَدْنَ، اِعْتَدَدْتَ، اِعْتَدَدْتُمَا، اِعْتَدَدْتِ، اِعْتَدَدْتُمَا، اِعْتَدَدْتُنْ، اِعْتَدَدْتُ، اِعْتَدَدْنَا.
۵. «افعال» اِسْوَدَّ، اِسْوَدَّآ، اِسْوَدُّوْا، اِسْوَدَّتْ، اِسْوَدَّتَا، اِسْوَدَدْنَ، اِسْوَدَدْتَ، اِسْوَدَدْتُمَا، اِسْوَدَدْتِ، اِسْوَدَدْتُمَا، اِسْوَدَدْتُنْ، اِسْوَدَدْتُ، اِسْوَدَدْنَا.
۶. «افعال» اِسْوَادَّ، اِسْوَادَّآ، اِسْوَادُّوْا، اِسْوَادَّتْ، اِسْوَادَّتَا، اِسْوَادَدْنَ، اِسْوَادَدْتَ، اِسْوَادَدْتُمَا، اِسْوَادَدْتِ، اِسْوَادَدْتُمَا، اِسْوَادَدْتُنْ، اِسْوَادَدْتُ، اِسْوَادَدْنَا.
۷. «استفعال» اِسْتَعَدَّ، اِسْتَعَدَّآ، اِسْتَعَدُّوْا، اِسْتَعَدَّتْ، اِسْتَعَدَّتَا، اِسْتَعَدَدْنَ، اِسْتَعَدَدْتَ، اِسْتَعَدَدْتُمَا، اِسْتَعَدَدْتِ، اِسْتَعَدَدْتُمَا، اِسْتَعَدَدْتُنْ، اِسْتَعَدَدْتُ، اِسْتَعَدَدْنَا.



اِسْتَعَدُّ و اِطْمَآنٌ لازم هستند ابتدا آن‌ها را با جاَر و مجرور متعدی کرده و سپس از آن‌ها فعل مجهول ساخته‌ایم. و در دو فعل اِسْوَادٌ و تَمَادٌ چون ماقبل الف مضموم گردید الف به واو تبدیل شد.

فعل مضارع مأمور با لام:

لِيَمْدُدْ (لِيَمْدُ با حرکات سه گانه‌ی دال) لِيَمْدَا، لِيَمْدُوا، لِيَمْدُدْ (لِيَمْدُ با حرکات سه گانه‌ی دال) لِيَمْدَا، لِيَمْدُونَ، لِأَمْدُدْ (لِأَمْدُ)، لِنَمْدُدْ (لِنَمْدُ).
لِيُعِدِّ (لِيُعِدُّ با فتحه و کسره‌ی دال)، لِيُعِدَّا، لِيُعِدُّوا، لِيُعِدِّدْ (لِيُعِدُّ با فتحه و کسره‌ی دال)، لِيُعِدَّا، لِيُعِدِّدْنَ، لِأُعِدِّ (لِأُعِدُّ)، لِنُعِدِّ (لِنُعِدُّ).
هفت صیغه‌ی باقیمانده همانند باب افعال است.

فعل امر حاضر:

أَمْدُدْ (مُدُّ با حرکات سه گانه‌ی دال)، مُدَّا، مُدُوا، مُدِّي، مُدَّا، أَمْدُدْنَ.
أُعِدِّ (أُعِدُّ با فتحه و کسره‌ی دال)، أُعِدَّا، أُعِدُّوا، أُعِدِّي، أُعِدَّا، أُعِدِّدْنَ.
هفت صیغه‌ی دیگر همانند باب افعال صرف خواهند شد.

(یادآوری) همانگونه که مشاهده می‌کنی ادغام و فک آن تنها در صیغه‌های مفرد (چه مضارع و چه امر) درست است و در افعال خمسه ادغام، واجب و در جمع‌های مؤنث ممتنع است.

در اینجا قسم اول از سه قسم غیر سالم؛ یعنی مضاعف به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح قسم دوم آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. مضاعف ثلاثی و رباعی را تعریف کنید!

۲. چرا مضاعف در کنار معتلات بیان شده است؟

۳. ادغام را تعریف کنید!



۴. در چه صیغه‌هایی ادغام واجب است؟
۵. در چه صیغه‌هایی ادغام ممتنع است؟
۶. در چه صیغه‌هایی ادغام جایز است؟
۷. دلیل صحت فتحه و کسره و ضمه‌ی لام‌الفعل در لَمْ يَمُدَّ چیست؟



فَصْلٌ، الْمُعْتَلُّ وَهُوَ مَا كَانَ أَحَدُ أَصُولِهِ حَرْفَ عِلَّةٍ، وَ هِيَ الْوَاوُ وَ الْأَلِفُ وَ الْيَاءُ، وَ تُسَمَّى حُرُوفَ الْمَدِّ وَ اللَّيْنِ، وَ الْأَلِفُ حِينَئِذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبَةً عَنِ وَاوٍ أَوْ يَاءٍ

﴿فَصْلٌ، الْمُعْتَلُّ وَهُوَ مَا كَانَ أَحَدُ أَصُولِهِ حَرْفَ عِلَّةٍ﴾ فصل، [در بیان

معتلّ] معتلّ، کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله است ﴿وَ هِيَ الْوَاوُ وَ الْأَلِفُ وَ الْيَاءُ﴾ و حروف عله عبارتند از: واو، الف و یاء ﴿وَ تُسَمَّى حُرُوفَ الْمَدِّ وَ اللَّيْنِ﴾ و حروف عله، حروف مد و لین نامیده می‌شوند ﴿وَ الْأَلِفُ حِينَئِذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبَةً عَنِ وَاوٍ أَوْ يَاءٍ﴾ و الف، در این موقع، منقلب از واو یا یاء است.

(شرح) معتلّ، اسم فاعل باب افتعال است؛ یعنی از کلماتی است که اسم فاعل و مفعول آن‌ها در لفظ مساوی هستند. در لغت به معنای بیمار است و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از کلمه‌ای که حداقل، یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد؛ پس اگر کلمه‌ای دو حرف یا سه حرف اصلی‌اش حرف عله بود آن کلمه هم معتلّ نامیده می‌شود؛ بنابراین منظور مصنف از عبارت «مَا كَانَ أَحَدُ أَصُولِهِ حَرْفِ عِلَّةٍ» حداقل است؛ یعنی اگر کلمه‌ای تنها یک حرفش حرف عله باشد معتلّ خواهد بود؛ بنابراین اگر بیشتر از یک حرفش هم حرف عله باشد معتلّ است و حروف عله عبارتند از: «الف»، «واو» و «یاء».

گفتیم: معتلّ کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله است؛ پس اگر در کلمه‌ای حرف عله موجود بود ولی آن حرف یکی از حروف اصلی نبود؛ یعنی فاء‌الفعل یا عین‌الفعل و یا لام‌الفعل نبود؛ بلکه از حروف زائد بود چنین کلمه‌ای معتلّ به حساب نمی‌آید مانند إِعْشَوْسَبَ و قَاتَلَ. و اگر در اصل کلمه حرف عله موجود باشد معتلّ است؛ هر چند که حرف عله محذوف باشد مانند قُلُّ و بَعَّ که ریشه‌ی آن‌ها قَوْل و بَيْع است.



مصنف فرمود: حروف عله را حروف مد و لین هم نامیده‌اند و در میان عله و مد و لین تفاوتی قائل نشد. این قول، مذهب بعضی از علما و مرجوح است و مذهب راجح، در میان آن‌ها تفاوت قائل است با این تفصیل: واو و یاء اگر متحرک باشند تنها حرف عله نامیده می‌شوند نه لین و مد. و اگر ساکن باشند لین هم نامیده می‌شوند فرقی نیست ماقبل واو، مضموم باشد، یا مفتوح و ماقبل یاء مکسور باشد یا مفتوح. و اگر ساکن بودند و ماقبلشان حرکت مجانس داشت؛ یعنی ماقبل واو، مضموم و ماقبل یاء، مکسور بود حرف مد هم نامیده می‌شوند؛ یعنی همانگونه که عله و لین نامیده می‌شوند. و به عبارت دیگر می‌توان گفت: واو و یاء، بدون شرط حرف عله هستند؛ یعنی متحرک باشند یا ساکن و در حالت ساکن بودن، ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد یا نه. و با شرط ساکن بودنشان حرف لین هستند؛ یعنی فرقی نمی‌کند ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد یا فتحه. و با دو شرط حرف مد هستند: اول اینکه ساکن باشند و دوم اینکه ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد؛ یعنی ماقبل واو ضمه و ماقبل یاء کسره؛ بنابراین هر مدی لین و هر لینی عله است؛ یعنی عله از لین عام‌تر و لین از مد عام‌تر است؛ پس در صورت متحرک بودنشان، تنها حرف عله هستند و در صورت ساکن بودنشان حرف عله و لین و در صورت ساکن بودن و متحرک بودن ماقبلشان با حرکت مجانس، مد و لین و عله هستند.

این توضیح، تنها در مورد واو و یاء صدق می‌کند؛ یعنی الف، دارای سه حالت مذکور نخواهد بود؛ زیرا همیشه ساکن و ماقبلش مفتوح است؛ پس همیشه حرف مد خواهد بود و گفتیم: مد باشد لین هم هست و لین باشد عله هم هست. و معنی این عبارت «و الألفُ حينئذٍ تكون منقلبةً عن واوٍ أو ياءٍ» این است که الف در این موقع؛ یعنی در موقعی که یکی از حروف اصلی کلمه باشد از واو و یاء گرفته شده است؛ یعنی الفی که یکی از حروف اصلی است در اصل، واو و یا یاء بوده است مانند قال که در اصل قول و باع که در اصل یبع بوده است؛ ولی الفی که یکی از حروف زائد



وَ أَنْوَاعُهُ سَبْعَةٌ، الْأَوَّلُ، الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ، وَ يُقَالُ لَهُ الْمِثَالُ لِمُمَائِلَتِهِ الصَّحِيحَ فِي
 اِحْتِمَالِ الْحَرَكَاتِ، أَمَّا الْوَاوُ فَتُحَذَفُ مِنَ الْمُضَارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى يَفْعَلُ
 بِكَسْرِ الْعَيْنِ

است می‌تواند اصلی باشد؛ یعنی از واو و یاء قلب نشده باشد مانند قَاتَلَ وَ تَبَاعَدَ؛ اما
 واو و یاء در این مسأله همانند الف نیستند؛ یعنی در صورتی که یکی از حروف
 اصلی کلمه باشند می‌توانند اصلی باشند مانند يَقُولُ وَ يَبِيعُ و یا از یکدیگر قلب شده
 باشند مثل قِيلَ که در اصل قَوْلٌ بوده و بُوعَ که در اصل بُيِعَ بوده است. و این شاء
 الله تعالی توضیح این قلب کردن در مباحث آتی به تفصیل بیان خواهد شد.

(نکته) الف موجود در تمام افعال و در اسماء معرب، یا زائد است و یا منقلب از
 واو یا یاء؛ اما در اسماء مبنی و در حروف، اصلی است مانند متی (اسم مبنی) و علی
 (حرف).

مصنف بعد از تعریف معتل، در بیان انواع آن فرموده است: ﴿وَ أَنْوَاعُهُ سَبْعَةٌ﴾
 معتل دارای هفت نوع است.

(شرح) معتل، هفت نوع است؛ زیرا یا یک حرفش حرف عله است و یا بیشتر از
 یک حرف و معتلی که یک حرفش حرف عله است آن حرف یا فاء الفعل است یا
 عين الفعل و یا لام الفعل و معتلی که بیشتر از یک حرفش حرف عله است یا دو
 حرفش حرف عله است و یا هر سه حرف اصلی اش و آن نوعی که دو حرفش حرف
 عله است آن دو حرف یا فاء الفعل و عين الفعل هستند یا عين الفعل و لام الفعل و یا
 فاء الفعل و لام الفعل و معتلی که هر سه حرف اصلی اش حرف عله است یک قسم
 است و مصنف در توضیح این هفت قسم معتل فرموده است:

﴿الْأَوَّلُ، الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ﴾ نوع اول، معتل الفاء است ﴿وَ يُقَالُ لَهُ الْمِثَالُ﴾ و مثال
 نامیده می‌شود ﴿لِمُمَائِلَتِهِ الصَّحِيحَ فِي اِحْتِمَالِ الْحَرَكَاتِ﴾؛ زیرا در قبول کردن
 حرکات همانند صحیح است.

﴿أَمَّا الْوَاوُ فَتُحَذَفُ مِنَ الْمُضَارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ﴾ واو

وَ مِنْ مَّصْدَرِهِ الَّذِي عَلَى فِعْلَةٍ وَ تُسَلِّمُ فِي سَائِرِ تَصَارِيْفِهِ تَقُولُ: وَعَدَّ يَعِدُّ عِدَّةً
وَ وَعَدَّ، فَهُوَ وَاِعِدُّ، وَ ذَاكَ مَوْعُودٌ، وَ عِدٌّ، وَ لَا تَعِدُّ، وَ كَذَلِكَ وَمِثْقٌ يَمِثْقُ مِثْقَةً

حذف می شود از مضارعی که بر (وزن) یفعل (با کسر عین) است ﴿وَ مِنْ مَّصْدَرِهِ
الَّذِي عَلَى فِعْلَةٍ﴾ و از مصدر معتل الفائی که بر (وزن) فِعْلَةٌ است ﴿وَ تُسَلِّمُ فِي
سَائِرِ تَصَارِيْفِهِ﴾ و در بقیه ی تصریفاتِ معتل الفاء باقی خواهد بود ﴿تَقُولُ: وَعَدَّ يَعِدُّ
عِدَّةً وَ وَعَدَّ، فَهُوَ وَاِعِدُّ، وَ ذَاكَ مَوْعُودٌ، وَ عِدٌّ، وَ لَا تَعِدُّ﴾ می گوئی: وَعَدَّ يَعِدُّ
عِدَّةً وَ وَعَدَّ و در اسم فاعل می گوئی: واعد و در اسم مفعول: موعود؛ فعل امر، عِدُّ
و فعل نهی، لَا تَعِدُّ است ﴿وَ كَذَلِكَ وَمِثْقٌ يَمِثْقُ مِثْقَةً﴾ و وَمِثْقٌ يَمِثْقُ مِثْقَةً همانند وَعَدَّ
يَعِدُّ عِدَّةً است.

(شرح) نوع اول از هفت نوع معتل، معتل الفاء است؛ یعنی کلمه ای که فاء الفعلش
حرف عله است و معتل الفاء را «مثال» هم نامیده اند؛ زیرا در قبول کردن حرکات،
در فعل ماضی همانند صحیح است مثلاً همانطوری که می گوئی: ضَرَبَ، ضَرَبَا،
ضَرَبُوا می گوئی: وَعَدَّ، وَعَدَّا، وَعَدُّوا؛ ولی معتل العین و معتل اللام اینگونه نیستند؛
یعنی عین الفعلِ معتل العین و لام الفعلِ معتل اللام حرکه را قبول نمی کنند مانند قال و
باع که گفته نمی شود قَوْلٌ وَ بَيْعٌ و مانند غزا که گفته نمی شود. غَزَوْ، همانگونه که
توضیح آن ها خواهد آمد.

معتل الفاء، دو قسم است: یا فاء الفعلش واو است و یا یاء؛ یعنی معتل الفاءِ الفی
موجود نیست؛ زیرا الف همیشه ساکن است و در زبان عربی ابتدا به حرف ساکن
وجود ندارد. و مصنف بحث واو را بر یاء تقدیم کرد؛ زیرا واو دارای احکامی است
که یاء دارای آن ها نیست. و در توضیح مثال واوی می فرماید: در فعل مضارعی که بر
وزن یفعل (با کسر عین) و در مصدری که بر وزن فِعْلَةٌ است واو حذف می شود و در
دیگر تصریفاتِ معتل الفاء اعم از فعل ماضی و اسم فاعل و مفعول ثابت خواهد بود؛
مثلاً می گوئی: وَعَدَّ با ثابت بودن واو، يَعِدُّ با حذف واو؛ زیرا واوی که در بین یاءِ
مفتوح و کسره قرار بگیرد حذف خواهد شد و برای منظم و مرتب بودن این باب،

فَإِذَا أُزِيلَتْ كَسْرَةٌ مَابَعْدَهَا أُعِيدَتِ الْوَاوُ الْمَحْذُوفَةُ نَحْوُ لَمْ يُوعَدْ

در دیگر صیغه‌های مضارع هم حذف شده است؛ یعنی صیغه‌هایی که با همزه یا نون و یا تاء شروع می‌شوند.

عِدَّة، با حذف واو، اصلش وَعِدَّةٌ بود بر وزن فِعْلَةٌ، حرکت واو به عین‌الفعل نقل و سپس واو حذف شد.

این مصدر، مخصوص یَفْعِلُ است (با کسر عین‌الفعل) و کلمه‌ی «وَجْهَةٌ» که به ظاهر مصدر یُوْجِهُ (با ضم عین‌الفعل) است در واقع چنان نیست؛ بلکه اسم مصدر از باب تفعیل یا تفعل و یا افتعال است؛ بنابراین اختلافی که در آن وجود دارد. و این صیغه‌ی وَعَدَ یَعِدُ دارای مصدر دیگری هم هست که عبارت از «وَعْدًا» است.

اسم فاعل این صیغه «وَاعِدٌ» است و اسم مفعولش «موعود» می‌باشد با ثبوت واو در هر دوی آن‌ها. و فعل امرش «عِدْ» است اصل آن تَعِدْ بود حرف مضارعه و حرکت آخر آن حذف شد عِدْ گردید. و فعل مضارع منهی این صیغه لا تَعِدْ است. باب پنجم در احکام سابق همانند باب دوم است؛ پس وَمَقَى يَمَقُّ مِقَّةٌ در حذف واو و اثبات آن همانند وَعَدَ يَعِدُ عِدَّةٌ می‌باشد.

گفتیم: واوی که در بین یاء مفتوح و کسره قرار بگیرد حذف می‌شود ﴿فَإِذَا أُزِيلَتْ كَسْرَةٌ مَابَعْدَهَا﴾؛ پس هرگاه کسره‌ی مابعد واو (که عبارت از عین‌الفعل است) کنار برده شود ﴿أُعِيدَتِ الْوَاوُ الْمَحْذُوفَةُ نَحْوُ لَمْ يُوعَدْ﴾ واو محذوف برگردانده می‌شود، مثل لَمْ يُوعَدْ.

(شوح) حذف واو در مثال با دو شرط بود: اول، قرار گرفتن یاء مفتوح، قبل از واو و دوم قرار گرفتن حرف مکسور بعد از واو؛ بنابراین اگر با مجهول کردن فعل مضارع، کسره‌ی مابعد واو کناره برده و به فتحه تبدیل شود واو محذوف برگردانده می‌شود؛ زیرا یکی از دو شرط حذف واو منتفی شده است مانند لَمْ يُوعَدْ. در اصل لَمْ يَعِدْ بود یاء را مضموم و ماقبل آخر صیغه را مفتوح کردیم واو محذوف برگشت و لَمْ يُوعَدْ شد. و «لم يُولد» (اخلاص/۳) هم اینگونه است.



وَ تَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجَلٍ يَوْجَلُ وَ اِيَجَلُ، قُلِبَتِ الْوَاوُ يَاءً لِسُكُونِهَا وَ انْكِسَارِ مَاقْبَلِهَا، فَإِنْ انْضَمَّ مَاقْبَلُهَا عَادَتِ الْوَاوُ تَقُولُ: يَا زَيْدُ اِيَجَلُ، تُلْفِظُ بِالْوَاوِ وَ تُكْتَبُ بِالْيَاءِ

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند و بگوید: چگونه ادعا می‌کنی که اگر کسره‌ی مابعد واو کنار برده شود واو محذوف برمی‌گردد در حالی که در صیغه‌های يَطَأُ، يَسْعُ، يَضَعُ، يَقَعُ، يَدْعُ و يَذَرُ کسره‌ی مابعد واو؛ یعنی عین‌الفعل کنار برده شده و واو برگردانده نشده است؟ در جواب این اعتراض خواهیم گفت: عرب‌ها در این مثال‌ها واو را اعاده نکرده‌اند تا این عدم اعاده دلیل باشد بر اینکه اصل این فتحه (فتحی مابعد واو) کسره بوده است. و به عبارت دیگر می‌توان گفت: فتحی مابعد واو، تنها در صورتی می‌تواند در اعاده‌ی واو محذوف مؤثر باشد که اصلی باشد نه عارضی و فتحی عین‌الفعل این صیغه‌ها عارضی است، همچنانکه به تازگی بیان آن خواهد آمد. إن شاء الله تعالی

﴿وَ تَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجَلٍ يَوْجَلُ وَ اِيَجَلُ﴾ و واو در يَفْعَلُ (با فتح عین) ثابت خواهد بود مانند وَجَلٍ يَوْجَلُ، اِيَجَلُ ﴿قُلِبَتِ الْوَاوُ يَاءً لِسُكُونِهَا وَ انْكِسَارِ مَاقْبَلِهَا﴾ و او به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود ﴿فَإِنْ انْضَمَّ مَاقْبَلُهَا عَادَتِ الْوَاوُ﴾؛ پس اگر ماقبل یاء مضموم شد و او مقلوب به یاء دوباره واو می‌شود ﴿تَقُولُ: يَا زَيْدُ اِيَجَلُ، تُلْفِظُ بِالْوَاوِ وَ تُكْتَبُ بِالْيَاءِ﴾ می‌گویی: «یا زید اِيَجَلُ» با واو تلفظ و با یاء نوشته می‌شود.

(شرح) واو در فعل مضارعی که بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین) باشد ثابت خواهد بود؛ زیرا ما بعد واو کسره نیست؛ بلکه فتحه است و فتحه سبک است مانند وَجَلٍ يَوْجَلُ. و فعل امر این صیغه اِيَجَلُ است. اصل آن تَوْجَلُ است تاء را حذف کرده و همزه‌ی وصل مکسور را افزوده و آخر فعل را ساکن کردیم اِيَجَلُ شد و سپس واو را به یاء قلب نمودیم؛ زیرا واو ساکن ماقبل مکسور به یاء تبدیل می‌شود؛ پس اگر ماقبل یاء مضموم گردید و او برمی‌گردد؛ زیرا یکی از دو شرط قلب واو به یاء که مکسور بودن

وَ تَثْبُتُ الْوَاوُ فِي يَفْعَلُ بِالضَّمِّ كَوَجْهَ يَوْجُهُ أَوْجُهُ لَا تَوْجُهُ. وَ حُذِفَتِ الْوَاوُ مِنْ يَطَأُ وَ يَسَعُ وَ يَضَعُ وَ يَقَعُ وَ يَدَعُ لِأَنَّهَا فِي الْأَصْلِ يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ فَفُتِحَ لِحَرْفِ الْحَلْقِ

ماقبل واو است منتفی شده است مانند «یا زیدُ ایجَلُ» با واو خوانده و با یاء نوشته می‌شود؛ یعنی تلفظش اینگونه است «یا زیدُ وِجَلُ» ولی کتابتش با یاء است؛ زیرا در هر کلمه اصل آن است که اولش، با تقدیر فرض کردن ابتدا به آن نوشته شود؛ یعنی چنان فرض می‌شود که این کلمه در ابتدای جمله است و چیزی در اول آن نیست و بدیهی است اگر ایجَلُ در ابتدای جمله باشد با یاء نوشته می‌شود. و «علامه تفتازانی» در شرح عبارت سابق فرموده است: اگر در کتاب‌های آموزشی به خاطر توضیح و تعلیم دانش‌آموزان با واو نوشته شود مشکلی نخواهد داشت.

«وَ تَثْبُتُ الْوَاوُ فِي يَفْعَلُ بِالضَّمِّ كَوَجْهَ يَوْجُهُ أَوْجُهُ لَا تَوْجُهُ» و واو در يَفْعَلُ (با ضم عین) ثابت خواهد بود مانند وَجْهٌ، يَوْجُهُ، أَوْجُهُ و لَا تَوْجُهُ. «وَ حُذِفَتِ الْوَاوُ مِنْ يَطَأُ وَ يَسَعُ وَ يَضَعُ وَ يَقَعُ وَ يَدَعُ» و واو از يَطَأُ، يَسَعُ، يَضَعُ، يَقَعُ و يَدَعُ حذف شده است «لِأَنَّهَا فِي الْأَصْلِ يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ فَفُتِحَ لِحَرْفِ الْحَلْقِ»؛ زیرا این‌ها در اصل [بر وزن] يَفْعَلُ (با کسر عین) بوده‌اند بعد به خاطر حرف حلق، عین‌الفعالشان مفتوح شده است.

(شرح) واو در يَفْعَلُ (با ضم عین) ثابت خواهد بود؛ زیرا یکی از دو شرط حذف که کسره‌ی عین‌الفعال است موجود نیست مانند وَجْهٌ، يَوْجُهُ.

عبارت «و حذف الواو من يطاء...» جواب اعتراض است و اعتراض این است که ماقبلاً گفتیم: واو، در يَفْعَلُ (با فتح عین) ثابت خواهد بود؛ پس چرا در مثال‌های يَطَأُ و... حذف شده است در حالی که عین‌الفعال آن‌ها مفتوح است؟! و مصنف در جواب این اعتراض فرمود: واو پنج صیغه‌ی مذکور، حذف شده است؛ زیرا این‌ها در اصل بر وزن يَفْعَلُ بوده‌اند؛ یعنی يُوْطَأُ، يُوْسَعُ، يُوَضَعُ، يُوْقَعُ و يُوْدَعُ و اوشان به خاطر قرار گرفتن در بین یاء مفتوح و کسره حذف شد و سپس به خاطر سنگینی حرف



وَ حُذِفَتْ أَيْضاً مِنْ يَذْرُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنَى يَدَعُ. وَ أَمَاتُوا مَاضِي يَدَعُ وَ يَذْرُ. وَ حَذَفُ الْفَاءِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْمَحْذُوفَ وَاوٌ

حلق که لام الفعل آن‌هاست عین‌الفعلشان مفتوح گردیده است؛ زیرا فتحه سبک است؛ یعنی اگر مکسور می‌بودند دو امر سنگین با هم جمع می‌شدند: حرف حلق و کسره.

(نکته) در باب سوم ثلاثی مجرد گفته شد: گاهی اوقات مضارع فَعَلَ (با فتح عین) بر وزن یَفْعَل (با فتح عین) خواهد بود؛ به شرطی که عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد؛ پس حرف حلق بودن عین‌الفعل یا لام‌الفعل، شرط مفتوح بودن عین‌الفعل مضارع است؛ یعنی هرگاه فعل مضارع فَعَلَ بر وزن یَفْعَل باشد لازم است عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد؛ ولی عکس این قضیه صادق نیست؛ یعنی در صورتی که عین‌الفعل یا لام‌الفعل موزن فَعَلَ حرف حلق باشد لازم نیست فعل مضارع آن بر وزن یَفْعَل باشد مانند دَخَلَ يَدْخُلُ وَ نَحَتَ يَنْحِتُ که عین‌الفعلشان حرف حلق است و مضارعشان بر وزن یَفْعَل (با فتح عین) نیست و از این توضیح ظاهر می‌شود که این عبارت مصنف «فَفُتِحَ الْعَيْنُ لِحَرْفِ الْحَلْقِ» با آنچه که در باب سوم فعل ثلاثی مجرد بیان کرده است منافات دارد؛ بنابراین می‌بایست در اینجا به جای عبارت سابق می‌فرمود: و او از مضارع یَفْعَل (با فتح عین) ثابت می‌ماند؛ ولی یَطَأُ، يَسَعُ، يَضَعُ، يَقَعُ و يَدَعُ شاذ و از این قاعده خارج هستند.

«وَ حُذِفَتْ أَيْضاً مِنْ يَذْرُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنَى يَدَعُ. وَ أَمَاتُوا مَاضِي يَدَعُ وَ يَذْرُ. وَ حَذَفُ الْفَاءِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْمَحْذُوفَ وَاوٌ» و او از «يَذْرُ» هم حذف شده است؛ زیرا به معنای «يَدَعُ» است. و عرب‌ها ماضی يَدَعُ و يَذْرُ را ترک کرده‌اند. و حذف فاء‌الفعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف و او است.

(شرح) عبارت «وَ حُذِفَتْ أَيْضاً مِنْ يَذْرُ» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است که ما گفتیم: و او در یَفْعَل (با فتح عین) ثابت می‌ماند؛ پس چرا در «يَذْرُ» که مفتوح العین است حذف شده است و نمی‌توان جواب اعتراضی وارد بر یَطَأُ و چهار



وَأَمَّا الْيَاءُ فَتَثْبُتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ نَحْوُ يَمْنَنَ يَمْنُنُ وَ يَسَرَ يَسِيرُ وَ يَيْسَنَ يَيْسُ وَ تَقُولُ فِي أَفْعَلَ مِنَ الْيَاءِ: أَيَسَرَ يُوسِرُ إِيسَاراً فَهُوَ مُوسِرٌ تُقَلِّبُ الْيَاءَ مِنْهُمَا وَاَوَّأَ لِسُكُونِهَا وَ انْضَمَّامَ مَاقِبِلِهَا

صیغه‌ی همراه آن را جواب یَذَرُ هم کرد؛ زیرا در یذر حرف حلق وجود ندارد؟! مصنف در جواب این اعتراض فرمود: واو از یذر هم حذف شده است؛ زیرا به معنای یَدَعُ است و همانگونه که در یدع حذف شده در یذر هم حذف شده است.

عرب‌ها برای یدع و یذر فعل ماضی را استعمال نکرده‌اند و به جای «وَدَعَ» و «وَذَرَ» گفته‌اند: «تَرَكَ»؛ زیرا یَدَعُ و یَذَرُ به معنای یَتْرُكُ هستند.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این است که: در حالی که عرب‌ها ماضی یدع و یذر را استعمال نکرده‌اند چگونه می‌دانیم که فاء‌الفعلشان واو بوده است؟ مصنف در جواب این سؤال می‌فرماید: حذف فاء‌الفعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف واو است؛ زیرا یاء در هر حال ثابت می‌ماند، همانگونه که فرموده است: «وَأَمَّا الْيَاءُ فَتَثْبُتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ نَحْوُ يَمْنَنَ يَمْنُنُ وَ يَسَرَ يَسِيرُ وَ يَيْسَنَ يَيْسُ» و اما یاء، در هر حال، ثابت خواهد بود، مانند يَمْنَنَ يَمْنُنُ وَ يَسَرَ يَسِيرُ وَ يَيْسَنَ يَيْسُ؛ یعنی چه در یَفْعَلُ با ضمه‌ی عین‌الفعل و چه در یَفْعَلُ با کسر عین و چه در یَفْعَلُ با فتح عین و نیز در مصدر، فعل امر و ... ثابت خواهد بود.

«وَتَقُولُ فِي أَفْعَلَ مِنَ الْيَاءِ: أَيَسَرَ يُوسِرُ إِيسَاراً» و در [بنای] أَفْعَلَ از [کلمه‌ای که فاء‌الفعلش] یاء [باشد] می‌گویی: أَيَسَرَ يُوسِرُ إِيسَاراً «فَهُوَ مُوسِرٌ» اسم فاعل این صیغه «موسِر» است «تُقَلِّبُ الْيَاءَ مِنْهُمَا وَاَوَّأَ لِسُكُونِهَا وَ انْضَمَّامَ مَاقِبِلِهَا» در مضارع و اسم فاعل، یاء به واو قلب می‌شود؛ زیرا ساکن است و ماقبلش مضموم.

(شرح) در بنای باب افعال از مصدری که فاء‌الفعلش یاء باشد مانند يُوسِرُ می‌گویی: أَيَسَرَ يُوسِرُ إِيسَاراً و در اسم فاعل این صیغه می‌گویی: مُوسِرٌ.

یُوسِرُ در اصل یُوسِرُ و مُوسِرٌ مُوسِرٌ بود یاء آن‌ها به واو تبدیل شد؛ زیرا یاء ساکن



وَ فِي افْتَعَلَ مِنْهُمَا: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ، وَ اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ فَهُوَ مُتَّسِرٌ، وَ يُقَالُ: اِيْتَعَدَ يَاتَعِدُ فَهُوَ مُوْتَعِدٌ، وَ اِيْتَسَرَ يَاتَسِرُ فَهُوَ مُوْتَسِرٌ، وَ هَذَا مَكَانٌ مُوْتَسِرٌ فِيهِ

ماقبل مضموم به واو تبدیل می‌شود.

ممکن است سؤال شود: چرا واو یوسر حذف نشده است در حالی که در بین یاء و کسره قرار گرفته است؟! در جواب خواهیم گفت حذف واو ضرر رسانیدن به این کلمه است؛ زیرا از آن صیغه همزه‌ای حذف شده است؛ یعنی اصل آن یُأْتَسِرُ بوده است، همانگونه که در توضیح باب افعال گذشت. و می‌توانیم بگوییم: در یوسر، در واقع واو در میان یاء و کسره قرار نگرفته؛ بلکه در بین همزه و کسره واقع شده است؛ زیرا محذوف، در حکم ثابت است. و نیز می‌توانیم بگوییم: واوی که در میان یاء مفتوح و کسره قرار گیرد حذف می‌شود و در یوسر چنان نیست؛ بلکه واو آن در میان یاء مضموم و کسره است.

﴿وَ فِي افْتَعَلَ مِنْهُمَا: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ، وَ اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ فَهُوَ مُتَّسِرٌ﴾ و در بنای اِفْتَعَلَ از واوی می‌گویی: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ و در اسم فاعل: مُتَّعِدٌ و از یائی می‌گویی: اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ و در اسم فاعل: مُتَّسِرٌ ﴿وَ يُقَالُ: اِيْتَعَدَ يَاتَعِدُ فَهُوَ مُوْتَعِدٌ، وَ اِيْتَسَرَ يَاتَسِرُ فَهُوَ مُوْتَسِرٌ﴾ و اِيْتَعَدَ يَاتَعِدُ هم گفته می‌شود و اسم فاعل، مُوْتَعِدٌ است. و [در ماضی و مضارع یائی]، اِيْتَسَرَ يَاتَسِرُ هم گفته می‌شود و اسم فاعلش مُوْتَسِرٌ می‌باشد ﴿وَ هَذَا مَكَانٌ مُوْتَسِرٌ فِيهِ﴾؛ یعنی در اسم مفعول اِيْتَسَرَ گفته می‌شود: «مُوْتَسِرٌ فِيهِ».

(شرح) در بنای باب افتعال از مصدری که فاء‌الفعالش واو باشد مانند وَعَدٌ

می‌گویی: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ. اِتَّعَدَ در اصل اِوْتَعَدَ بود واو را به تاء تبدیل و تاء را در تاء دوم ادغام کردیم اِتَّعَدَ شد. و يَتَّعِدُ و مُتَّعِدٌ هم همانند اِتَّعَدَ هستند.

و در بنای باب افتعال از مصدری که فاء‌الفعالش یاء است مانند يُسِرُ می‌گویی:

اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ. اِتَّسَرَ در اصل اِيْتَسَرَ بود یاء را به تاء تبدیل و در تاء دوم دغم کردیم اِتَّسَرَ شد و يَتَّسِرُ و مُتَّسِرٌ هم همینگونه هستند.



وَ حُكْمٌ وَدَّ يَوُدُّ كَحُكْمٍ عَضَّ يَعْضُّ، وَ الْأَمْرُ إِيدَدُ كَاعْضَضُ

صحیح است به جای اَتَعَدَّ یَتَعَدُّ و مَتَعَدَّ گفته شود: اِیْتَعَدَّ یَاتَعَدُّ و مُوتَعَدُّ. اِیْتَعَدَّ در اصل اِوْتَعَدَّ بود و او به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور است. و اگر کسره‌ی ماقبل و او کنار برود تنها با تشدید تاء درست خواهد بود؛ زیرا یکی از دو شرط قلب و او به یاء، مکسور بودن ماقبل و او است. یَاتَعَدُّ در اصل یَوْتَعَدُّ بود و او را به الف قلب کردیم یا تعد شد. مُوتَعَدُّ صیغه‌ی اسم فاعل است با اثبات و او.

و نیز جایز است به جای اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ و مُتَّسِرٌ گفته شود: اِیْتَّسَرَ یَاتَّسِرُ و مُوتَّسِرٌ. ایتسر بنا بر اصل است و تغییری در آن ایجاد نشده است. یَاتَّسِرُ در اصل یَتَّسِرُ بوده یاء به الف تبدیل شده است. و مُوتَّسِرٌ در اصل مُیْتَّسِرٌ بوده است یاء به او قلب گردیده است؛ زیرا ساکن و ماقبلش مضموم است. و اسم مفعول این صیغه مُوتَّسِرٌ فیه است یاء به او تبدیل شده است و آوردن «فیه» اشاره است به غیر متعدی بودن کلمه‌ی اِتَّسَرَ و در بحث اسم مفعول توضیح داده شد که از فعل لازم، تنها بعد از متعدی کردن آن، اسم مفعول ساخته می‌شود و جار و مجرور موجود در کلمه‌ی مذکور آن را متعدی کرده است.

﴿وَ حُكْمٌ وَدَّ يَوُدُّ كَحُكْمٍ عَضَّ يَعْضُّ، وَ الْأَمْرُ إِيدَدُ كَاعْضَضُ﴾ و حکم و دَّ یَوُدُّ همانند حکم عَضَّ یَعْضُّ است و امر و دَّ اِیدَدُ است همانند اِعْضَضُ.

(شرح) حکم باب چهارم معتل الفاء مضاعف، در وجوب و امتناع و جواز ادغام و دیگر احکام اعلال همانند حکم مضاعف صحیح است؛ یعنی مضاعفی که خالی از حروف عله است؛ پس و دَّ یَوُدُّ همانند عَضَّ یَعْضُّ می‌باشد. و فعل امر و دَّ در حالت فک ادغام اِیدَدُ است همانند اِعْضَضُ. اصل آن اِوَدَدُ بود و او را به یاء قلب گردید؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود و در حین ادغام می‌گوییم: و دَّ (با فتح و کسر دال) همانند عَضَّ.

(نکته) معتل الفاء مضاعف و اوی، تنها از باب چهارم خواهد بود.



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. معتل، در لغت و اصطلاح به چه معناست؟
۲. هفت نوع معتل را بیان کنید!
۳. فرق بین عله و لین و مد را بنویسید!
۴. آیا در صورتی که الف یکی از حروف اصلی کلمه باشد می‌تواند زائد باشد؟ با ذکر دو مثال توضیح دهید!
۵. معتل الفاء چند نوع است؟
۶. چرا معتل الفاء را مثال نامیده‌اند؟
۷. واو فاء الفاعل در چه کلماتی حذف می‌شود؟
۸. «لَمْ يَلِدْ» و «لَمْ يُولَدْ» چه صیغه‌ای، از چه بابی و بر چه وزنی هستند؟
۹. چرا در يَسَعُ و يَقَعُ و نيز در يَذُرُ فاء الفاعل حذف شده در حالی که عين الفاعلشان مکسور نيست؟
۱۰. اَتَعَدَّ چه صیغه‌ای است و اصل آن چیست؟



الثاني، الْمُعْتَلُّ الْعَيْنُ، وَ يُقَالُ لَهُ الْأَجُوفُ وَ ذُو الثَّلَاثَةِ لِكَوْنِ مَاضِيهِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ إِذَا أُخْبِرَتْ عَنِ نَفْسِكَ، فَالْمُجْرَدُ تُقَلَّبُ عَيْنُهُ فِي الْمَاضِي أَلِفًا سِوَاءَ كَانَ وَاوًا أَوْ يَاءً لِتَحَرُّكِهِمَا وَ انْفِتَاحِ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ صَانَ وَ بَاعَ؛ فَإِنْ اتَّصَلَ بِهِ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ أَوْ الْمُخَاطَبِ أَوْ جَمَعَ الْمُؤَنَّثُ الْغَائِبَةَ نُقِلَ فَعَلٌ مِنَ الْوَاوِيِّ إِلَى فَعَلٍ، وَ مِنَ الْيَائِيِّ إِلَى فَعِلٍ دَلَالَةً عَلَيْهِمَا، وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعَلٌ وَ لَا فَعِيلٌ إِذَا كَانَا أَصْلِيَيْنِ، وَ نُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ إِلَى الْفَاءِ وَ حُذِفَتِ الْعَيْنُ لِالْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ

﴿الثاني الْمُعْتَلُّ الْعَيْنُ، وَ يُقَالُ لَهُ الْأَجُوفُ وَ ذُو الثَّلَاثَةِ لِكَوْنِ مَاضِيهِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ إِذَا أُخْبِرَتْ عَنِ نَفْسِكَ﴾ نوع دوم، معتل العين است و «اجوف» و «ذوالثلاثة» (= دارای سه حرف) هم نامیده می شود؛ زیرا در حالی که از خود خبر می دهی (صیغه ی متکلم وحده) بر سه حرف خواهد بود. ﴿فَالْمُجْرَدُ تُقَلَّبُ عَيْنُهُ فِي الْمَاضِي أَلِفًا﴾ ثلاثی مجرد، عين الفعلش در ماضی به الف قلب می شود ﴿سِوَاءَ كَانَ وَاوًا أَوْ يَاءً﴾ فرقی نیست و او باشد یا یاء ﴿لِتَحَرُّكِهِمَا وَ انْفِتَاحِ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ صَانَ وَ بَاعَ﴾ زیرا و او و یاء، متحرک هستند و ماقبلشان مفتوح است مانند صَانَ و بَاعَ ﴿فَإِنْ اتَّصَلَ بِهِ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ أَوْ الْمُخَاطَبِ أَوْ جَمَعَ الْمُؤَنَّثُ الْغَائِبَةَ﴾ بعد اگر ضمیر متکلم یا مخاطب و یا جمع مؤنث غائب به فعل ماضی اجوف متصل شد ﴿نُقِلَ فَعَلٌ مِنَ الْوَاوِيِّ إِلَى فَعَلٍ وَ مِنَ الْيَائِيِّ إِلَى فَعِلٍ﴾ فَعَلٌ (با فتح عين) از و اوی به فَعَلٌ (با ضم عين) و فَعِلٌ (با فتح عين) از یائی به فَعِلٌ (با کسر عين) نقل می شود ﴿دَلَالَةً عَلَيْهِمَا﴾ تا این ضمه و کسره بر و او و یاء دلالت بکنند ﴿وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعَلٌ وَ لَا فَعِيلٌ إِذَا كَانَا أَصْلِيَيْنِ﴾ و اگر فَعَلٌ (با ضم عين) و فَعِلٌ (با کسر عين) اصلی بودند تغییر داده نخواهند شد ﴿وَ نُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ إِلَى الْفَاءِ﴾ و ضمه و کسره به فاء الفعل نقل می شوند ﴿وَ حُذِفَتِ الْعَيْنُ لِالْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ﴾ و عين الفعل به



فَتَقُولُ: صَانَ صَانُوا صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ
 صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ
 بَاعَ بَاعَا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ
 بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ

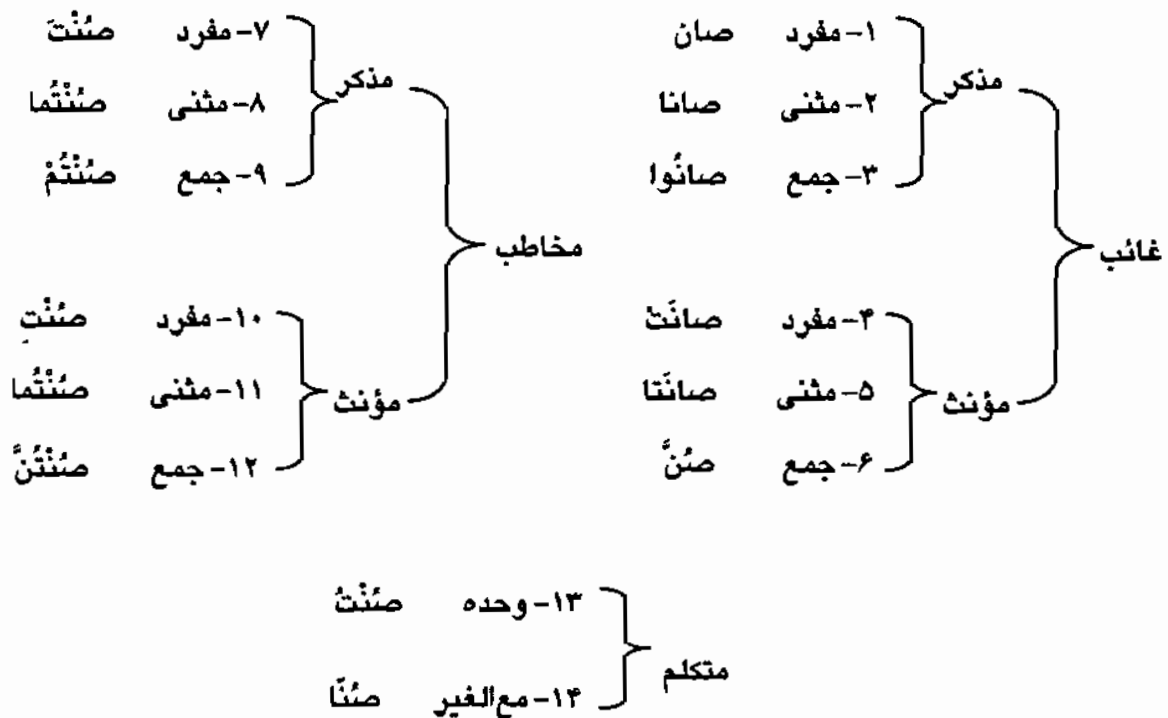
خاطر التقاء ساکنین حذف می شود ﴿فَتَقُولُ﴾: صَانَ صَانُوا صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ صَانَتْ
 صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ صُنْتُمْ
 بَاعَ بَاعَا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ بَاعَتْ
 بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ

(شرح) نوع دوم از هفت نوع معتل معتل العین است؛ یعنی کلمه‌ای که عین الفعلش
 حرف عله است که آن را «اجوف» و «ذوالثلاثة» هم نامیده‌اند، اجوف به معنای
 توخالی است و به این علت معتل العین را اجوف نامیده‌اند که وسطش از حرف
 صحیح خالی است. و ذوالثلاثة به معنای صاحب سه حرف است و علت تسمیه‌ی
 معتل العین به ذوالثلاثة این است که در صیغه‌ی متکلم و حده‌ی ماضی - که در میان
 چهارده صیغه، اصلی‌ترین صیغه است - دارای سه حرف خواهد بود مانند صُنْتُ و
 بَعْتُ.

و اما احکام اجوف: عین الفعل فعلی ماضی ثلاثی مجرد به الف قلب می‌گردد.
 فرقی نیست عین الفعل واو باشد یا یاء؛ زیرا متحرک است و ماقبلش مفتوح، مانند
 صَانَ و بَاعَ که در اصل، صَوَّنَ و بَيَّعَ بوده‌اند واو و یاء به الف قلب شده‌اند؛ ولی دو
 فعل قَوِّدَ و صَيِّدَ و مصدر آنها؛ یعنی قَوِّدُ و صَيِّدُ از این قاعده مستثنی هستند. و اگر
 دو ضمیر متکلم و شش ضمیر مخاطب و ضمیر جمع مؤنث غائب به فعل ماضی
 متصل شدند و به عبارتی ساده‌تر: اگر ضمیر فاعلی متحرک، به فعل ماضی متصل شد
 که عبارت از صیغه‌ی ششم تا آخر است، فعلی که بر وزن فَعَلَ (با فتح عین) است و
 واوی است به فَعَلَ (با ضم عین) و فعلی که بر وزن فَعَلَ (با فتح عین) است و یائی
 است به فَعِلَ (با کسر عین) نقل خواهد شد تا این ضمه بر واوی که حذف خواهد
 شد و این کسره بر یائی که حذف می‌شود دلالت داشته باشند. و اگر فعل ماضی



اجوف در اصل بر وزن فَعَلَ (با ضم عین) بود مانند طَوَّلَ یا بر وزن فَعِلَ (با کسر عین) بود مانند هَيَّبَ تغییر داده نمی‌شوند. و سپس این ضمه و کسره‌ی عارضی یا ضمه و کسره‌ی اصلی به فاء‌الفعل داده می‌شوند (بعد از حذف فتحه‌ی فاء‌الفعل) و واو و یاء موجود به خاطر التقاء ساکنین حذف خواهند شد؛ زیرا با نقل حرکت عین‌الفعل به فاء‌الفعل، عین‌الفعل ساکن شده و به علت ضمیر فاعلی متحرک، لام‌الفعل هم ساکن شده است و همانگونه که در بحث التقاء ساکنین گذشت هرگاه دو حرف ساکن به هم برسند اگر یکی از آن‌ها حرف عله باشد حرف عله حذف خواهد شد؛ پس بنابراین توضیح در ماضی اجوف واوی از باب اول از مصدر صیانت می‌گویی:

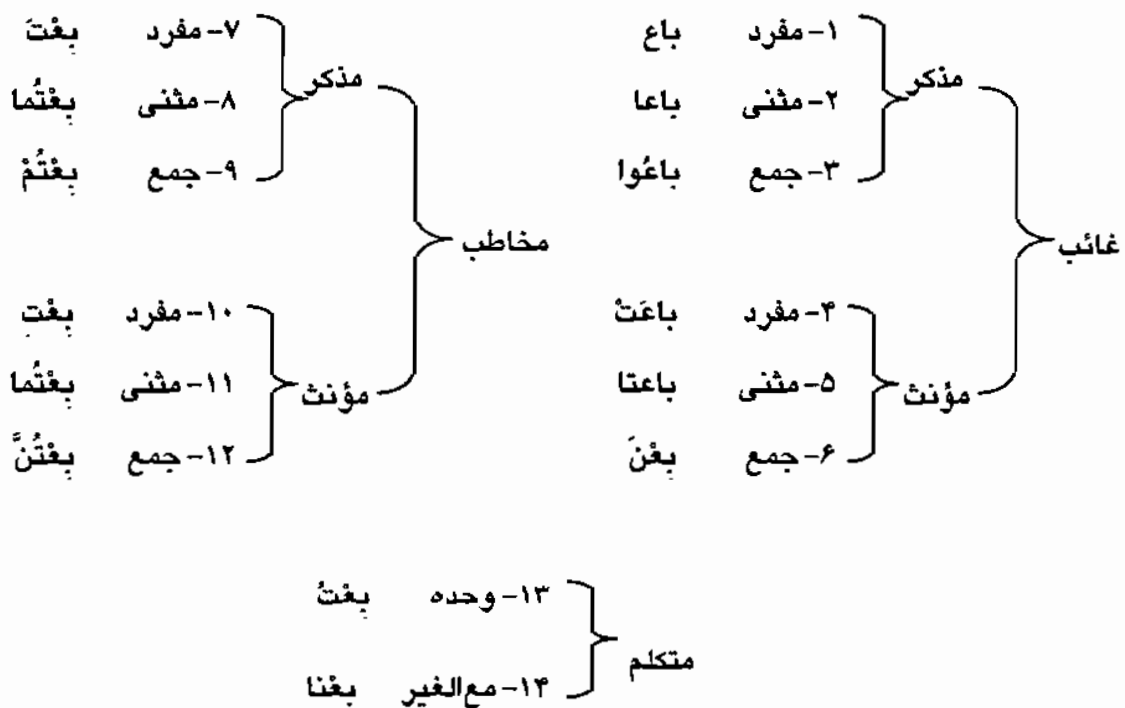


در پنج صیغه‌ی اول واو به الف قلب شده است؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح است، مثلاً صَانُ. در اصل صَوَّنَ بوده مانند نَصَرَ و سپس به دلیل قاعده‌ی سابق صَانُ شده است. و در نه صیغه‌ی باقی چون این فعل بر وزن فَعَلَ است و واوی است



به فَعَلَ نقل شده و سپس ضمه‌ی عین‌الفعل به فاء‌الفعل نقل و عین‌الفعل حذف شده است، مثلاً صُنَّ در اصل صَوْنَنَّ بود مانند نَصَرَنَّ به صَوْنَنَّ نقل شد و سپس ضمه‌ی واو به صاد داده و به خاطر التقاء ساکنین واو حذف شد صُنَّ گشت و صُنَّت در اصل صَوْنَّت بود مانند نَصَرَّت به صَوْنَّت نقل شد و سپس ضمه‌ی واو به صاد داده و به خاطر التقاء ساکنین واو حذف گردید صُنَّت شد. و همانگونه که قبلاً بیان گردید مضموم کردن عین‌الفعل و سپس نقل ضمه‌ی آن به فاء‌الفعل به خاطر دلالت کردن ضمه بر واو محذوف است.

و هفت صیغه‌ی دیگر هم مانند دو صیغه‌ی مذکور هستند.
و در ماضی اجوف یائی از باب دوم از کلمه‌ی بیع می‌گویی:



در پنج صیغه‌ی اول یاء به الف قلب شده است؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح است، مثلاً باع در اصل بیع بوده است مانند ضَرَبَ و سپس به دلیل قاعده‌ی مذکور، باع شده است. و در نه صیغه‌ی آخر چون این فعل فَعَلَ است و یائی است



وَ إِذَا بَنَيْتَهُ لِلْمَفْعُولِ كَسَرْتَ الْفَاءَ مِنَ الْجَمِيعِ فَقُلْتَ صِينَ، وَ اعْتَلَاهُ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ، وَ بِيَعٍ وَ اعْتَلَاهُ بِالنَّقْلِ

به فعل نقل شده و سپس کسره‌ی عین‌الفعل به فاء‌الفعل نقل و به خاطر التقاء ساکنین، عین‌الفعل حذف شده است، مثلاً یَعَنَ در اصل یِیَعَنَ بود همانند ضَرَبَنَ به یِیَعَنَ نقل شد و سپس کسره‌ی یاء به باء نقل، و به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد یَعَنَ گردید. و یَعَتَ در اصل یِیَعَتَ بود مانند ضَرَبَتَ به یِیَعَتَ نقل گردید و سپس کسره‌ی یاء به باء داده و به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد یَعَتَ گشت. و همچنانکه قبلاً بیان گردید مکسور کردن عین‌الفعل و سپس نقل کسره‌ی آن به فاء‌الفعل به خاطر دلالت کردن کسره بر یاء محذوف است. و هفت صیغه‌ی باقیمانده همانند دو صیغه‌ی مذکور خواهند بود.

﴿وَ إِذَا بَنَيْتَهُ لِلْمَفْعُولِ﴾ و اگر فعل ماضی اجوف را برای مفعول بنا کنی ﴿كَسَرْتَ الْفَاءَ مِنَ الْجَمِيعِ﴾ فاء‌الفعل همه را مکسور می‌کنی ﴿فَقُلْتَ صِينَ، وَ اعْتَلَاهُ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ﴾؛ پس می‌گویی: صِينَ و اعلالش با نقل و قلب است ﴿وَ بِيَعٍ وَ اعْتَلَاهُ بِالنَّقْلِ﴾ و [می‌گویی:] بِيَعٍ و اعلالش با نقل است.

(شرح) هرگاه از فعل ماضی اجوف، بنامفعول را بنا کنی در تمام حالات، فاء‌الفعل را مکسور خواهی کرد؛ یعنی چه مفتوح العین باشد چه مکسور العین و چه مضموم العین واوی باشد یا یائی؛ پس در واوی می‌گویی: «صِينَ». در اصل صَوْنٌ بود مانند نُصِرَ کسره بر واو سنگین بود به فاء‌الفعل داده شد (بعد از حرکت فاء‌الفعل) صَوْنٌ گردید بعد واو ساکن ما قبل مکسور به یاء قلب شد؛ پس اعلال واوی با نقل و قلب است؛ یعنی نقل کسره‌ی عین‌الفعل به فاء‌الفعل و قلب واو به یاء.

و در یائی می‌گویی: «بِيَعٍ» در اصل یِیَعٍ بود مانند ضَرِبَ کسره بر یاء سنگین بود بعد از حذف فتحه‌ی فاء‌الفعل به فاء‌الفعل داده و بِيَعٍ شد؛ بنابراین اعلال یائی فقط با نقل است؛ یعنی نقل کسره‌ی عین‌الفعل به فاء‌الفعل.

در ماضی مجهول، اِشْمَامٌ هم درست است و حقیقت اِشْمَامٌ این است که



وَ تَقُولُ فِي الْمُضَارِعِ: يَصُونُ وَيَبِيعُ، وَ اعْتِلَالُهُمَا بِالنَّقْلِ، وَ يَخَافُ وَيَهَابُ،
وَ اعْتِلَالُهُمَا بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ

کسره‌ی فاء‌الفعل مایل به ضمه و یاء مایل به واو شود. و نیز خواندن عین‌الفعل به صورت واو جایز است مانند: صُونُ و بُوعُ. صُونُ در اصل صُونِ بود کسره بر واو ثقیل بود حذف شد صُونِ گردید. و بُوعُ در اصل بُيَعِ بود کسره بر یاء سنگین بود حذف شد و سپس یاء ساکنِ ماقبل مضموم به واو قلب شد بُوعُ گردید.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْمُضَارِعِ: يَصُونُ وَيَبِيعُ﴾ و در مضارع می‌گویی: يَصُونُ وَيَبِيعُ
﴿وَ اعْتِلَالُهُمَا بِالنَّقْلِ﴾ و اعلالشان با نقل است ﴿وَ يَخَافُ وَيَهَابُ﴾، وَ اعْتِلَالُهُمَا
بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ ﴿ و [می‌گویی:] یخاف و یهاب و اعلال آن‌ها با نقل و قلب است.
(شرح) در مضارع اجوف از باب اول و دوم می‌گویی: يَصُونُ وَيَبِيعُ. يَصُونُ در
اصل يَصُونُ بود مانند يَنْصُرُ ضمه بر واو سنگین بود آن را به فاء‌الفعل دادیم يَصُونُ
شد. و يَبِيعُ در اصل يَبِيعُ بود مثل يَضْرِبُ کسره بر یاء سنگین بود آن را به فاء‌الفعل
دادیم يَبِيعُ شد؛ پس اعلال این دو باب، تنها با نقل حرکت عین‌الفعل به فاء‌الفعل
است.

و در مضارع واوی باب چهارم می‌گویی: يَخَافُ و در یائی همین باب می‌گویی:
يَهَابُ. یخاف در اصل يَخْوَفُ بود مانند يَعْلَمُ فتحه‌ی واو را به فاء‌الفعل نقل کرده و
واو را به الف قلب کردیم؛ زیرا در اصل متحرک و ماقبلش مفتوح است. و يَهَابُ در
اصل يَهَيْبُ بود مانند يَعْلَمُ فتحه‌ی یاء را به فاء‌الفعل نقل کرده و یاء را به الف قلب
کردیم؛ زیرا در اصل، متحرک و ماقبلش مفتوح بود و این کار را به این علت انجام
می‌دهیم که مضارع، در اعلال همانند ماضی شود؛ یعنی همانگونه که در ماضی
قلب صورت گرفته است در مضارع هم قلب صورت بگیرد و گر نه در مضارع، دو
شرط قلب که متحرک بودن حرف عله و مفتوح بودن ماقبل آن است تحقق نیافته
است.

اعلال فعل مضارع مجهول، در تمام موارد با نقل و قلب است؛ یعنی فرقی



وَ يَدْخُلُ الْجَازِمُ فَيَسْقِطُ الْعَيْنَ إِذَا سَكَنَ مَا بَعْدَهُ، وَ يَثْبُتُ إِذَا تَحَرَّكَ تَقُولُ: لَمْ يَصْنُ لَمْ يَصُونَا لَمْ يَصُونُوا لَمْ تَصْنُ لَمْ تَصُونَا لَمْ تَصُونُوا لَمْ تَصُونِي لَمْ أَصْنُ لَمْ نَصْنُ، وَ كَذَا قِيَاسُ لَمْ يَبِيعَا وَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا

نمی کند واوی باشد یا یائی، و واوی، مضموم العین باشد یا مفتوح و یائی مکسور العین باشد یا مفتوح، مانند يُصَانُ، يُخَافُ، يُبَاعُ وَ يُهَابُ که در اصل يُصُونُ، يُخَوِّفُ، يُبِيعُ وَ يُهَيِّبُ بوده اند در تمام آن ها حرکت عین الفعل به فاء الفعل نقل و سپس عین الفعل به الف قلب شده است.

در بحث فعل مضارع گفتیم: فعل مضارع دارای سه حالت است: رفع، نصب

و جزم و مصنف در بیان حالت جزم مضارع اجوف می فرماید:

﴿وَ يَدْخُلُ الْجَازِمُ فَيَسْقِطُ الْعَيْنَ إِذَا سَكَنَ مَا بَعْدَهُ، وَ يَثْبُتُ إِذَا تَحَرَّكَ﴾

عامل جازم [بر فعل مضارع] داخل می شود و در صورتی که ما بعد عین الفعل ساکن شود عین الفعل را حذف می کند و در صورتی که ما بعد آن متحرک باشد عین الفعل ثابت خواهد ماند ﴿تَقُولُ: لَمْ يَصْنُ لَمْ يَصُونَا لَمْ يَصُونُوا لَمْ تَصْنُ لَمْ تَصُونَا لَمْ تَصُونُوا لَمْ تَصُونِي لَمْ أَصْنُ لَمْ نَصْنُ﴾ [بنابراین در وقت داخل شدن عامل جازم بر فعل مضارع] می گوی: لَمْ يَصْنُ، لَمْ يَصُونَا، لَمْ يَصُونُوا تا لَمْ نَصْنُ ﴿وَ كَذَا قِيَاسُ لَمْ يَبِيعَا وَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا﴾ و قیاس لَمْ يَبِيعَا، لَمْ يَخَفْ، لَمْ يَخَافَا همینگونه است .

(شرح) در حین دخول عامل جازم بر فعل مضارع اجوف، اگر ما بعد عین الفعل

(لام الفعل) ساکن شود، عین الفعل حذف خواهد شد؛ زیرا در بین آن ها التقاء ساکنین

واقع شده است. و اگر بعد از دخول جازم ما بعد عین الفعل (لام الفعل) متحرک باشد

عین الفعل ثابت خواهد بود؛ زیرا التقاء ساکنین رخ نداده و هیچ علتی برای حذف



عین الفعل وجود ندارد؛ بنابراین در صیغه‌های مفرد (یصون، تصون، أصون و نصون) عین الفعل حذف می‌شود و در افعال خمسه (یصونان، تصونان، یصونون، تصونون و تصونین) ثابت خواهد بود؛ زیرا هر یک از این صیغه‌های پنجگانه دارای ضمیر بارز است و این ضمیر بارز، مقتضی حرکتهی ماقبلش است و ماقبل ضمیر، لام الفعل است؛ بنابراین به علت متحرک بودن لام الفعل در بین عین الفعل ساکن و لام الفعل التقاء ساکنین رخ نمی‌دهد و در نتیجه عین الفعل ثابت خواهد بود. و در فعل جمع مؤنث، قبل از دخول جازم، عین الفعل حذف شده است؛ و به عبارت دیگر نیز می‌توانیم این قاعده را بیان کنیم و آن این است که در صیغه‌هایی که عامل جازم حرکت را حذف می‌کند (صیغه‌های مفرد) عین الفعل حذف می‌شود و در صیغه‌هایی که عامل جازم نون را حذف می‌کند (افعال خمسه) عین الفعل ثابت خواهد بود. و برای تفهیم بیشتر چند صیغه را می‌سازیم:

لم یصُنْ، فعل مضارع اجوف از باب اول است. قبل از دخول عامل جازم یصون بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم حرکت لام الفعل را حذف کرد در بین عین الفعل و لام الفعل التقاء ساکنین رخ داد چون عین الفعل حرف عله بود حذف شد. لم یصُنْ گردید. لم تصُنْ، لم أصن و لم نصُنْ هم همینگونه هستند.

لم تصوننا، صیغه‌ی مثنای غائب مؤنث، مذکر مخاطب و مؤنث مخاطب است قبل از دخول عامل جازم تصونان بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم نون عوض رفع را حذف کرد و چون مابعد عین الفعل متحرک بود عین الفعل ثابت ماند. لم یصوننا، لم یصونوا، لم تصونوا و لم تصونوا به همین شیوه هستند.

لم یصُنْ، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است قبل از دخول عامل جازم یصُنْ بود؛ یعنی عین الفعل آن به سبب نون جمع مؤنث حذف شده است؛ زیرا نون جمع مؤنث ضمیر فاعلی است و ضمیر فاعلی مقتضی سکون ماقبلش است؛ یعنی این نون، لام الفعل را ساکن کرده و در بین عین الفعل و لام الفعل التقاء ساکنین ایجاد



مجزوم قیاس خواهد شد؛ بنابراین در صیغه‌ی مفرد فعل امر، همانند مفرد مضارع مجزوم عین‌الفعل حذف خواهد شد؛ زیرا لام‌الفعل ساکن و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داده و چون عین‌الفعل حرف عله است حذف شده است؛ ولی در بقیه‌ی صیغه‌ها جز جمع مؤنث عین‌الفعل ثابت است؛ زیرا مابعد عین‌الفعل به خاطر ضمیر بارز، متحرک است؛ بنابراین در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ نمی‌دهد و علتی برای حذف عین‌الفعل وجود ندارد؛ پس می‌گوییم: صن، صونا، صونوا، صونیی، صونا، صُنَّ و خَفَّ، خافا، خافوا، خافی، خافا، خَفَنَ و یَع، یِیعا، یِیعوا، یِیعی، یِیعا، یِیعن. و همانگونه که در بحث فعل امر حاضر گذشت شش صیغه‌ی امر حاضر از شش صیغه‌ی معلوم مخاطب گرفته می‌شوند مثلاً شش صیغه‌ی صُنَّ، صونا، صُونوا، صُونیی، صونا، صُنَّ از تَصُونُ، تصونان، تصونون، تصونین، تصونان، تصنَّ گرفته می‌شوند و ساختن آن‌ها همانند دحرج، دحرجا، دحرجوا ... است. و با نون تأکید ثقیله می‌گوییم صوننَّ، صونانَّ، صُوننَّ، صُوننَّ، صونانَّ، صُونانَّ، یِیعنَّ، یِیعنَّ، یِیعانَّ، یِیعانَّ، یِیعانَّ و یِیعانَّ، خافنَّ، خافنَّ، خافانَّ، خافانَّ.

صوننَّ، در اصل صُنَّ بود آن را با نون ثقیله تأکید کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود نون ثقیله لام‌الفعل را مفتوح کرد و به همین علت عین‌الفعل محذوف برگشت و خافنَّ و یِیعنَّ هم اینگونه هستند.

صونانَّ، در اصل صُونا بود آن را با نون ثقیله تأکید کردیم و چون صیغه‌ی مثنی بود نون تأکید را مکسور نمودیم.

صُوننَّ، در اصل صونوا بود نون ثقیله را به آن الحاق کردیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود آن را حذف کردیم صُوننَّ شد. صُوننَّ، در اصل صُونیی بود نون ثقیله را به آن الحاق نمودیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل یاء مکسور بود آن را حذف کردیم صُوننَّ شد.



و مَزِيدُ الثَّلَاثِي لا يُعْتَلُّ مِنْهُ إِلَّا أَرْبَعَةُ أُبْنِيَّةٍ وَ هِيَ أَجَابٌ يُجِيبُ إِجَابَةً، وَ اسْتِقَامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقَامَةً، وَ انْقَادَ يَنْقَادُ انْقِيَادًا، وَ اخْتَارَ يَخْتَارُ اخْتِيَارًا

صونان، مثل صونان دیگر درست خواهد شد.

صُنَانٌ، در اصل صُنُّ بود نون ثقیله را به آن الحاق کردیم صُنُّنٌ شد و در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار داده و سپس نون تأکید را مکسور کردیم صُنَانٌ شد.

بعد از اینکه مصنف از بیان فعل ثلاثی مجرد اجوف، اعم از ماضی و مضارع و امر فارغ شد در بیان فعل ثلاثی مزید فیه اجوف فرمود:

﴿و مَزِيدُ الثَّلَاثِي لا يُعْتَلُّ مِنْهُ إِلَّا أَرْبَعَةُ أُبْنِيَّةٍ﴾ و از ثلاثی مزید فیه تنها چهار بنا اعلال می شوند ﴿و هِيَ أَجَابٌ يُجِيبُ إِجَابَةً، وَ اسْتِقَامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقَامَةً، وَ انْقَادَ يَنْقَادُ انْقِيَادًا، وَ اخْتَارَ يَخْتَارُ اخْتِيَارًا﴾ و آن‌ها عبارتند از: أَجَابٌ يُجِيبُ إِجَابَةً، وَ اسْتِقَامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقَامَةً، وَ انْقَادَ يَنْقَادُ انْقِيَادًا، وَ اخْتَارَ يَخْتَارُ اخْتِيَارًا.

(شرح) فعل رباعی، اعم از مجرد و مزید فیه، اجوف ندارد و در میان هر سه قسم ثلاثی مزید فیه تنها چهار باب اعلال اجوف خواهند داشت و آن‌ها عبارتند از:

۱. باب إفعال، مانند أَجَابٌ يُجِيبُ إِجَابَةً.

أَجَابٌ، در اصل أَجَوَّبٌ بود مانند أَكْرَمٌ فتحه‌ی واو را به فاء الفعل نقل کرده و سپس بر طبق قاعده‌ی «واو و یاء، الآن ساکن، در اصل، متحرک، ماقبل مفتوح» واو را به الف قلب کردیم أَجَابٌ شد؛ یعنی در اینجا واو به الف قلب خواهد شد؛ هر چند که دو شرط قلب (متحرک بودن واو و مفتوح بودن ماقبل) در آن تحقق نیافته است و این قلب کردن به خاطر حمل کردن بر مجرد است.

(نکته) دو کلمه‌ی أَخِيلَ و أَطْيَبَ که در آن‌ها اعلال صورت نگرفته است شاذ

هستند.

يُجِيبُ، در اصل يُجَوِّبُ بود مانند يُكْرِمُ، کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش نقل و سپس واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبل مکسور بود.



إجابةً، در اصل إجواباً بود مانند إكراماً فتحه‌ی واو را به ماقبل داده و واو را به الف قلب کردیم. در بین هر دو الف التقاء ساکنین رخ داد یکی از آنها را حذف کرده و به جای آن، در آخر کلمه تائی را افزودیم إجابةً شد. و گاهی اوقات این تاءِ عَوْض حذف خواهد شد، مانند «إقام الصلاة» (أنبياء/۷۳).

بدانکه نزد «خلیل» و «سیبویه» الف محذوف الف مصدر است؛ یعنی الف دوم نه عین الفعل؛ بنابراین وزن إجابةً إفعلةً است؛ زیرا عین الفعل باقی است؛ ولی نزد «اخفش» الف محذوف الف عین الفعل است؛ یعنی الف اول؛ پس وزن إجابةً إفالةً می باشد.

۲. باب استفعال مانند إستقامَ یستقیمُ إستقامةً.

إستقامَ، در اصل إستقومَ بود مانند إستخرجَ. اعلال آن همانند اعلال أجاب است.

یستقیمُ، در اصل یستقومُ است مانند یستخرجُ. اعلالش همانند اعلال یجیبُ است.

إستقامةً، در اصل استقواماً بود همانند إستخرجاً. اعلالش همانند اعلال إجابةً می باشد. نزد «خلیل» و «سیبویه» وزن استقامةً إستفعللةً است؛ زیرا الف مصدری حذف شده است؛ اما نزد «اخفش» وزن آن استفالةً می باشد؛ زیرا الف عین الفعل محذوف است همانگونه که در إجابةً بیان گردید.

(نکته) چهار کلمه‌ی إستحوذَ، إستصوبَ، إستجوبَ، إستنوقَ که در آنها اعلال صورت نگرفته است شاذ هستند.

۳. باب انفعال، مانند : إنقادَ ینقادُ إنقياداً.

إنقادَ، در اصل إنقودَ بود مانند إنقطعَ واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد.

ینقاد، در اصل ینقود بود مانند ینقطعُ واو به الف قلب شد.



وَ إِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ قُلْتَ أُجِيبَ يُجَابُ، وَ أُسْتَقِيمَ يُسْتَقَامُ، وَ انْقِيدَ يُنْقَادُ وَ
اِخْتِيرَ يُخْتَارُ

انقیاداً، در اصل انقواداً بود چون ماقبل واو، مکسور بود به یاء قلب شد؛ هر چند که خود واو ساکن نیست؛ زیرا شرط قلب کردن واو به یاء در مصدر، تنها مکسور بودن ماقبل واو است؛ البته این قاعده در صورتی است که در فعل آن مصدر اعلال صورت گرفته باشد و در اینجا چنین است؛ یعنی در فعل ماضی انقیاد که انقاد است اعلال انجام شده است.

۴. باب افتعال مانند اِخْتَارَ يُخْتَارُ اختیاراً.

اِخْتَارَ، در اصل اِخْتَيْرَ بود مانند اِجْتَمَعَ ياء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید.

يُخْتَارُ، در اصل يَخْتَيْرُ بود مانند يَجْتَمِعُ ياء متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل شد. و در اختیاراً اعلالی صورت نگرفته است.

(نکته) در سه کلمه‌ی اِجْتَوَرُوا، اِخْتَوَشُوا و اِزْدَوَجُوا هر چند که شرط اعلال تحقق یافته است اما چون به معنای تَفَاعَلُوا هستند؛ یعنی برای مشارکت می‌باشند بر تفاعلاً حمل شده و اعلال نشده‌اند.

(توجه) بهتر بود مصنف در عبارت «و مزید الثلاثي لا يُعتل منه» و در عبارت‌های آتی به جای «يُعتل» يعلل بیاورد؛ زیرا اعتلال به معنای معتل بودن است؛ یعنی قرار گرفتن حرف عله به عنوان حرف اصلی کلمه؛ اما اعلال به معنای حذف و نقل و قلب حرف عله است و منظور مصنف از عبارت سابق این است که در چهار باب مذکور اعلال صورت می‌گیرد نه اینکه حرف عله در آن‌ها وجود دارد.

﴿وَ إِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ﴾ و هرگاه این چهار باب را برای مفعول بنا کنی ﴿قُلْتَ﴾ أُجِيبَ يُجَابُ، وَ أُسْتَقِيمَ يُسْتَقَامُ، وَ انْقِيدَ يُنْقَادُ وَ اِخْتِيرَ يُخْتَارُ می‌گویی: أُجِيبَ يُجَابُ، وَ أُسْتَقِيمَ يُسْتَقَامُ، وَ انْقِيدَ يُنْقَادُ وَ اِخْتِيرَ يُخْتَارُ.

(شرح) هرگاه چهار بنای مذکور را مجهول کنی می‌گویی: أُجِيبَ يُجَابُ، اُسْتَقِيمَ



وَ الْأَمْرُ مِنْهَا أُجِبَ أُجِيبَا، وَ اسْتَقِيمَ اسْتَقِيمَا، وَ انْقَدَ انْقَادَا، وَ اخْتَرَا

يُسْتَقَامُ، انْقِيدَ يُنْقَادُ وَ اخْتِيرَ يُخْتَارُ.

أُجِبَ، در اصل أُجِوبُ بود کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش داده و سپس واو به یاء قلب گردید؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود.

يُجَابُ، در اصل يُجِوبُ بود فتحه ی واو به ماقبلش داده و سپس واو آن بر طبق قاعده‌ی «واو الآن ساکن، در اصل، متحرک، ماقبل مفتوح» به الف قلب شد.

أُسْتَقِيمَ، در اصل أُسْتَقِيمُ بود اعلالش همانند أُجِبَ است.

يُسْتَقَامُ، در اصل يُسْتَقِيمُ است اعلالش همانند يُجَابُ می‌باشد.

انْقِيدَ، در اصل انْقُودُ بود کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش داده شد (بعد از

حذف ضمه‌ی قاف) و سپس به یاء تبدیل شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود.

يُنْقَادُ، در اصل يُنْقِودُ بود واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید.

أُخْتِيرَ، در اصل أُخْتِيرُ بود کسره بر یاء سنگین بود به ماقبلش داده شد (بعد از

حذف ضمه‌ی تاء).

يُخْتَارُ، در اصل يُخْتِيرُ بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل

شد.

(نکته) همانگونه که در «صین» و «بیع» اشمام و قلب یاء به واو درست بود در

انْقِيدَ وَ اخْتِيرَ هم همینگونه است؛ زیرا در اصل، ماقبل حرف‌های آن‌ها هم مضموم

است؛ یعنی همانطوری که در صین و بیع مضموم است؛ زیرا صِينٌ صُونٌ وَ بِيْعٌ بِيَعٌ

بوده است؛ ولی در أُجِبَ وَ اسْتَقِيمَ اشمام و قلب یاء به واو جایز نیست؛ زیرا ماقبل

حرف‌های آن‌ها در اصل مضموم نیست بلکه ساکن است.

﴿وَ الْأَمْرُ مِنْهَا أُجِبَ أُجِيبَا، وَ اسْتَقِيمَ اسْتَقِيمَا، وَ انْقَدَ انْقَادَا، وَ اخْتَرَا﴾

اِخْتَارَا و امر چهار بنای مذکور عبارت است از: أُجِبَ أُجِيبَا، اسْتَقِيمَ اسْتَقِيمَا، انْقَدَ

انْقَادَا وَ اخْتَرَا اِخْتَارَا.

(شرح) قبلاً گفته شد: فعل امر همانند مضارع مجزوم است و در مضارع مجزوم



وَ يَصِحُّ نَحْوُ قَوْلٍ وَ قَاوَلٍ وَ تَقَوَّلَ وَ تَقَاوَلَ وَ زَيْنَ وَ تَزَيْنَ وَ سَائِرَ وَ تَسَائِرَ وَ
 اسْوَدَّ وَ اسْوَادًا وَ اَبْيَضَ وَ اَبْيَاضًا، وَ كَذَا سَائِرُ تَصَارِيْفِهَا

اجوف، در هر صیغه‌ای که عامل جازم مابعد عین‌الفعل را ساکن می‌کرد عین‌الفعل حذف می‌شد؛ بنابراین در فعل امر هم در صیغه‌ی اول عین‌الفعل حذف می‌شود و در صیغه‌های باقیمانده جز صیغه‌ی آخر، عین‌الفعل ثابت خواهد بود؛ پس در امر اُجَاب می‌گوییم: اُجِبْ، اُجِيبَا، اُجِيبُوا، اُجِيبِي، اُجِيبَا، اُجِبْنَ.

اُجِبْ، از تُجِيبُ گرفته شده است تاء را حذف کردیم همزه‌ی متروکِ باب افعال برگشت بعد لام‌الفعل را ساکن کردیم در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد عین‌الفعل را حذف نمودیم اُجِبْ شد.

اُجِيبَا، از تُجِيبَانِ گرفته شده است تاء را حذف کردیم همزه‌ی متروکِ برگشت و نون عوض رفع را حذف نمودیم اُجِيبَا شد. و ساختن صیغه‌های دیگر آسان است. و در فعل امر استقام می‌گویی: اِسْتَقِمْ، اِسْتَقِيمَا، اِسْتَقِيمُوا، اِسْتَقِمِي، اِسْتَقِيمَا، اِسْتَقِمْنَ.

اِسْتَقِمْ، از تَسْتَقِيمُ گرفته شده است حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن ساکن بود در ابتدای آن، همزه‌ی وصل مکسور آورده و لام‌الفعل را ساکن کردیم در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد عین‌الفعل را حذف نمودیم اِسْتَقِمْ شد. و پنج صیغه‌ی باقیمانده از پنج صیغه‌ی باقیمانده‌ی مضارع مخاطب معلوم ساخته می‌شوند و شش صیغه‌ی امر انقاد و اختار هم همینگونه هستند.

﴿وَ يَصِحُّ نَحْوُ قَوْلٍ وَ قَاوَلٍ وَ تَقَوَّلَ وَ تَقَاوَلَ وَ زَيْنَ وَ تَزَيْنَ وَ سَائِرَ وَ تَسَائِرَ وَ اسْوَدَّ وَ اسْوَادًا وَ اَبْيَضَ وَ اَبْيَاضًا﴾؛ یعنی این صیغه‌ها صحیح هستند و در آنها اعلالی صورت نمی‌گیرد ﴿وَ كَذَا سَائِرُ تَصَارِيْفِهَا﴾ و دیگر تصریفات اینها همینگونه خواهند بود؛ یعنی در مضارع و امر و اسم فاعل و مفعول آنها هم اعلال صورت نمی‌گیرد.

(شرح) علت اعلال نکردن این صیغه‌ها تحقق نیافتن دو شرط اعلال است که



عبارتند از: متحرك بودن واو و ياء و مفتوح بودن ماقبل آنها.

ممکن است سؤال شود که در أجاب و استقام هم دوشرط مذکور تحقق نیافته بودند؛ زیرا اصل أجاب أجوب و اصل استقام استقام بود؛ یعنی یک شرط اعلال در آنها وجود داشت که متحرك بودن حرف عله است و در میان این مثال‌ها: قَوْل، تَزِين، تَزِين، اسودّ، اسودّ، ابيضّ و ابيضّ هم اینگونه هستند؛ یعنی می‌توانیم حرکت واو و ياء را به ماقبل داده و واو و ياء را به الف تبدیل کنیم؛ پس فرق این مثال‌ها با أجاب و استقام چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این مثال‌ها اگر این اعلال انجام شود التباس رخ می‌دهد، مثلاً در قَوْل اگر فتحه‌ی واو دوم (قَوْل) را به واو اول نقل کنیم هر دو واو مستوجب قلب کردن به الف خواهند شد و چون برای ترجیح هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد باید هر دو را به الف تبدیل کرد در این صورت در بین هر دو الف التقاء ساکنین رخ می‌دهد و باید یکی از آنها حذف شود در نتیجه قَوْل قَالَ می‌شود و با اجوف واوی باب اول التباس پیدا می‌کند. و زَيْن بعد از اعلال، زان می‌شود و با اجوف یائی باب دوم التباس پیدا می‌کند؛ ولی در أجاب و استقام التباس رخ نمی‌دهد. و در تَقْوَل و تَزِين هم اگر اعلال انجام شود تَقَالَ و تَرَان می‌شوند و از اوزان فعل مضارع خارج خواهند شد. و اسودّ و اسودّ و ابيضّ و ابيضّ بعد از اعلال اسادّ و اباضّ می‌شوند و چون ما بعد همزه‌ی وصل، متحرك شده است نیازی به همزه نیست و حذف می‌شود و در نتیجه سادّ و باضّ خواهند شد و با ماضی باب مفاعلة التباس پیدا می‌کنند.

این نقل فتحه به ماقبل در صیغه‌هایی که بیان شدند ممکن است؛ ولی در قَاوَل و تَقَاوَل و سَايَرَ و تَسَايَرَ چون ماقبل حرف عله الف است و الف هیچ حرکتی را نمی‌پذیرد این نقل ممکن نخواهد بود؛ اما ممکن است گفته شود: الف، فاصل غیر معتبر است و وجودش اعتبار نخواهد شد؛ بنابراین ماقبل واو و ياء مفتوح است و دو شرط اعلال در آنها صورت گرفته است؛ پس چرا اعلال نخواهند شد؟ در جواب



وَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ يُعْتَلُّ عَيْنُهُ بِالْهَمْزَةِ كَصَائِنٍ وَ بَائِعٍ، وَ مِنْ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِمَا اعْتَلَّ بِهِ الْمُضَارِعُ

می گوئیم: در قَاوَل و سَائِر اگر اعلال صورت بگیرد قال و سار خواهند شد و با ثلاثی مجرد التباس پیدا می کنند. و در تَقَاوَل و تَسَائِر هم اگر اعلال انجام شود تَقَالَ و تَسَار می شوند و از اوزان فعل خارج خواهند شد.

مصنف در بیان اسم فاعل و مفعول اجوف فرموده است:

﴿وَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ يُعْتَلُّ عَيْنُهُ بِالْهَمْزَةِ كَصَائِنٍ وَ بَائِعٍ﴾

عین الفعل اسم فاعل ثلاثی مجرد به همزه اعلال می شود مانند صائِن و بَائِع.
(شرح) در اسم فاعل ثلاثی مجرد، عین الفعل (واو یا یاء) به همزه قلب می شود مانند صائِن و بَائِع که در اصل صاوِن و بائِع بوده اند. واو و یاء به همزه قلب شدند؛ زیرا در اینجا همزه از واو و یاء سبک تر است. این دلیل قلب کردن، قول بعضی از علماست؛ ولی دلیل قوی تر این است که الف، مانع غیر معتبر است؛ پس چنان محسوب می شود که ماقبل واو و یاء مفتوح است؛ بنابراین واو و یاء به الف قلب می شوند و در بین هر دو الف؛ یعنی الف اسم فاعل و الف عین الفعل التقاء ساکنین رخ می دهد و چون حذف یکی از آن ها باعث التباس به فعل ماضی می شود هیچ یک از آن ها حذف نخواهد شد و دومی با کسره تحریک می شود و در نتیجه صائِن و بَائِع خواهند شد.

گاهی اوقات بعد از قلب کردن حرف عله به الف، یکی از دو الف موجود حذف می شود مانند «شَاكٍ» که در اصل «شَاوِكٍ» بوده است. بعد از قلب کردن واو به الف و التقاء ساکنین در بین الف فاعل و الف عین الفعل یکی از دو الف حذف شد. و بنابر قول قوی تر، الف عین الفعل؛ یعنی الف دوم حذف شده است؛ زیرا حذف حرف عله زیاد است؛ اما حذف الف علامت فاعل کم است؛ پس شَاكٍ بر وزن فالٍ است و کلمه ی «هاِرٍ» در «شَفَا جُرْفٍ هَارٍ» (توبه/۱۰۹) اینگونه است؛ پس بنابر قول قوی تر، بر وزن فالٍ است؛ هر چند که «زمنخسری» می گوید: بر وزن فَعَلٍ است؛ یعنی چنان معتقد است که الف محذوف الف علامت فاعل است (الف



كَمْجِبٍ و مُسْتَقِيمٍ و مُنْقَادٍ و مُخْتَارٍ. وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِيَّ الْمَجْرَدِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْحَذْفِ كَمَضُونٍ وَ مَبِيعٍ، وَ الْمَحْذُوفُ وَ او مَفْعُولٍ عِنْدَ سَيِّوِيهِ وَ عَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخْفَشِ، وَ بَنُو تَمِيمٍ يُثْبِتُونَ الْيَاءَ فَيَقُولُونَ مَبْيُوعٌ

اول) و الف عین الفعل باقی است.

﴿وَمِنَ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِمَا اعْتَلَّ بِهِ الْمُضَارِعُ﴾ و [اسم فاعل] از مزید فيه با اعلالی که در مضارعش صورت گرفته است اعلال خواهد شد ﴿كَمْجِبٍ و مُسْتَقِيمٍ و مُنْقَادٍ و مُخْتَارٍ﴾ مانند مجیب، مستقیم، منقاد و مختار (شرح) مُجِيبٌ در اصل مُجِوبٌ و مستقیم در اصل مُسْتَقِيمٌ بود کسره بر واو سنگین بود آن را به ماقبلش دادیم و واو ساکن ماقبل مکسور را به یاء تبدیل کردیم مجیب و مستقیم شدند.

منقاد در اصل مُنْقَوِدٌ و مختار مُخْتَرٌ بود واو و یاء متحرک و ماقبل مفتوح را به الف قلب کردیم منقاد و مختار شدند؛ پس اعلال این چهار صیغه همانند چهار صیغه‌ی مضارع آنها است.

﴿وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِيَّ الْمَجْرَدِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْحَذْفِ كَمَضُونٍ وَ مَبِيعٍ﴾ و اسم مفعول از ثلاثی مجرد با نقل و حذف اعلال خواهد شد ﴿وَ الْمَحْذُوفُ وَ او مَفْعُولٍ عِنْدَ سَيِّوِيهِ﴾ و نزد سیبویه حرف محذوف، واو مفعول است ﴿وَ عَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخْفَشِ﴾ و نزد ابوالحسن اخفش، عین الفعل می باشد ﴿وَ بَنُو تَمِيمٍ يُثْبِتُونَ الْيَاءَ فَيَقُولُونَ مَبْيُوعٌ﴾ و بنی تميم یاء را اثبات می کنند؛ پس می گویند: مبیوع.

(شرح) اسم مفعول ثلاثی مجرد با نقل و حذف اعلال خواهد شد مانند مَضُونٌ و مَبِيعٌ.

مَضُونٌ، در اصل مَضُونٌ بود مانند مَضُونٌ، ضمه بر واو سنگین بود آن را به صاد

وَ مِنْ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ إِنْ اِعْتَلَّ فِعْلُهُ كَمُجَابٍ وَ مُسْتَقَامٍ وَ مُنْقَادٍ وَ مُخْتَارٍ

نقل کرده و یکی از دو واو موجود را حذف کردیم مَصُون شد. و نزد سیبویه واو اسم مفعول حذف شده است؛ یعنی واو دوم؛ پس وزن مصون مَفْعَل است اما نزد اخفش واو عین الفعل حذف شده است؛ یعنی واو اول؛ پس وزن مصون مَفْعُول است. مَبِيع، در اصل مَبْيُوع بود مانند مَضْرُوب. ضمه بر یاء سنگین بود آن را به باء نقل کرده و سپس بنا بر قول سیبویه واو اسم مفعول را حذف کردیم مَبِيع شد و به خاطر اینکه یاء ساکن ماقبل مضموم به واو تبدیل نشود باء را مکسور کردیم مَبِيع گردید بر وزن مَفْعَل؛ ولی نزد اخفش بعد از نقل کردن ضمه یاء به باء یاء حذف شد و مَبْيُوع گردید و سپس ضمه یاء به کسره تبدیل و واو به یاء قلب شد تا شبیه اسم مفعول واوی نباشد؛ بنابراین وزن مَبِيع مَفِيع است.

قبیله ی بنی تمیم، یاء اسم مفعول را ثابت می کنند و به جای مَبِيع می گویند: مَبِيع.

﴿وَ مِنْ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ﴾ و [اسم مفعول] از مزید فیه با نقل و قلب اعلال می شود ﴿إِنْ اِعْتَلَّ فِعْلُهُ﴾ به شرطی که فعلش اعلال شده باشد ﴿كَمُجَابٍ وَ مُسْتَقَامٍ وَ مُنْقَادٍ وَ مُخْتَارٍ﴾ مانند مُجَابٍ وَ مُسْتَقَامٍ وَ مُنْقَادٍ وَ مُخْتَارٍ. (شرح) مجاب، در اصل مُجَوَّب و مستقام در اصل مُسْتَقْوَم بود حرکت واو را به ماقبلش نقل کرده و سپس واو را به الف قلب کردیم مجاب و مستقام شدند. منقاد، در اصل مُنْقَوْد و مختار مختیر بود واو و یاء متحرک و ماقبل مفتوح را به الف قلب کردیم منقاد و مختار شدند؛ پس اعلال آن‌ها همانند اعلال مضارع مجهول است.



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا معتل العین را اجوف و ذوالثلاثة نامیده‌اند؟
۲. در ثلاثی مجرد اجوف چه اعلالی صورت می‌گیرد؟
۳. در حین اتصال ضمیر فاعلی به فعل ماضی ثلاثی مجرد اجوف چه تغییراتی صورت می‌گیرد؟
۴. فعل مجهول ثلاثی مجرد اجوف چگونه ساخته می‌شود (واوی و یائی)؟
۵. قال و باع را صرف کنید!
۶. عامل جازم، در فعل مضارع اجوف چه تغییراتی را ایجاد می‌کند؟
۷. ابتدا قُلْ را صرف کرده و سپس آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه مؤکد کنید!
۸. در عین الفعل چند باب از ابواب ثلاثی مزید^۱ فیه اعلال صورت می‌گیرد؟ آن‌ها را بیان کنید!
۹. استنارَ را صرف کنید!
۱۰. شش صیغهی امر اطاعَ را بنویسید!
۱۱. مجهول اراقَ را صرف کنید!
۱۲. فعال ثلاثی مزید^۱ فیه اجوفی که اعلال نمی‌شوند را ذکر کنید!
۱۳. در اسم فاعل اجوف چه اعلالی صورت می‌گیرد؟
۱۴. إجابة و استقامة و مصون بر چه وزنی هستند؟
۱۵. اعلال صورت گرفته در مُجِيب و مُخْتار و مَبِيع را بیان کنید!



الثَّالِثُ، الْمُعْتَلُّ اللَّامُ وَ يُقَالُ لَهُ النَّاقِصُ وَ ذُو الْأَرْبَعَةِ لِكَوْنِ مَاضِيهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ إِذَا أُخْبِرَتْ عَنِ نَفْسِكَ نَحْوُ غَزَوْتُ وَ رَمَيْتُ

﴿الثَّالِثُ، الْمُعْتَلُّ اللَّامُ﴾ سوم، معتل اللام است ﴿وَ يُقَالُ لَهُ النَّاقِصُ وَ ذُو الْأَرْبَعَةِ﴾ و آن را «ناقص» و «ذوالأربعة» (= دارای چهارحرف) می‌نامند ﴿لِكَوْنِ مَاضِيهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ إِذَا أُخْبِرَتْ عَنِ نَفْسِكَ نَحْوُ غَزَوْتُ وَ رَمَيْتُ﴾ زیرا در وقت خبر دادن از خودت، ماضی آن بر چهار حرف خواهد بود مانند غَزَوْتُ وَ رَمَيْتُ.

(شرح) نوع سوم از هفت نوع معتل، معتل اللام است؛ یعنی کلمه‌ای که لام‌الفاعلش حرف عله است و این نوع را ناقص و ذوالأربعة هم نامیده‌اند. علت تسمیه‌ی آن به ناقص این است که حرف آخرش از قبول کردن بعضی از حرکات، ناقص است، همانگونه که بیان آن خواهد آمد. و ذوالأربعة به معنای صاحب چهار حرف است و دلیل اسم‌گذاری معتل اللام به ذوالأربعة این است که در صیغه‌ی متکلم وحده، ماضی آن دارای چهار حرف است مانند غَزَوْتُ وَ رَمَيْتُ.

ممکن است سؤال شود که این علت در تمام فعل‌های ثلاثی مجرد، جز اجوف موجود است؛ یعنی تمام فعل‌های صحیح و مضاعف و مثال و مهموز و... در حین اتصال ضمیر متکلم وحده به ماضی آن‌ها دارای چهار حرف هستند مانند نَصَرْتُ وَ وَعَدْتُ؛ پس چرا تنها معتل اللام ذوالأربعة نامیده شده است؟! در جواب می‌گوییم: چهار حرف بودن، در غیر ناقص بر اصل است اما در ناقص چنان نیست؛ زیرا بودن ناقص بر سه حرف بر بودن غیر ناقص (صحیح، مضاعف، مثال، اجوف و مهموز) بر سه حرف برتری دارد؛ یعنی در واقع می‌بایست در حین اتصال ضمیر متکلم به فعل ماضی، ناقص، سه حرفی و غیر ناقص، چهار حرفی باشد؛ زیرا حرف عله در ناقص، در آخر کلمه قرار گرفته است که آخر کلمه محل تغییر می‌باشد؛ پس وقتی که مخالف این بود و بر چهار حرف باقی ماند ذوالأربعة نامیده شد تا با این اسم یادآوری بشود که ناقص بر خلاف قیاس است. و نیز می‌توان گفت: اسم‌گذاری ناقص به



فَالْمُجْرَدُ تُقَلَّبُ الْوَاوُ وَالْيَاءُ فِيهِ أَلِفًا إِذَا تَحَرَّكْنَا وَانْفَتَحَ مَاقِبَلَهُمَا كَغَزَا وَرَمَى
وَ عَصَا وَ رَحَى، وَ كَذَلِكَ الْفِعْلُ الزَّائِدُ عَلَى الثَّلَاثَةِ كَأَعْطَى وَ اشْتَرَى وَ
اسْتَقْصَى، وَ كَذَلِكَ اسْمُ الْمَفْعُولِ كَالْمُعْطَى وَ الْمُشْتَرَى وَ الْمُسْتَقْصَى، وَ
كَذَلِكَ إِذَا لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ مِنَ الْمُضَارِعِ

ذوالأربعة مقتضى اختصاص ذوالأربعة به ناقص نیست؛ یعنی می توان غیر ناقص را هم
ذوالأربعة نامید.

﴿فَالْمُجْرَدُ تُقَلَّبُ الْوَاوُ وَالْيَاءُ فِيهِ أَلِفًا﴾ در [ثلاثی] مجرد واو و یاء به الف
قلب می شوند ﴿إِذَا تَحَرَّكْنَا وَ انْفَتَحَ مَاقِبَلَهُمَا كَغَزَا وَ رَمَى وَ عَصَا وَ رَحَى﴾ به
شرطی که متحرک باشند و ماقبلشان مفتوح باشد مانند غزا و رمی و عصا و رحى
﴿وَ كَذَلِكَ الْفِعْلُ الزَّائِدُ عَلَى الثَّلَاثَةِ كَأَعْطَى وَ اشْتَرَى وَ اسْتَقْصَى﴾ و فعل
بیشتر از سه حرف هم همینگونه است مانند أعطى و اشترى و استقصى ﴿وَ كَذَلِكَ
اسْمُ الْمَفْعُولِ كَالْمُعْطَى وَ الْمُشْتَرَى وَ الْمُسْتَقْصَى﴾ و اسم مفعول هم اینگونه
خواهد بود مانند معطى، مشترى، مستقصى ﴿وَ كَذَلِكَ إِذَا لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ مِنَ
الْمُضَارِعِ﴾ و هرگاه از مضارع مجرد فاعلش بیان نشد همانگونه خواهد بود.

(شرح) در ثلاثی مجرد ناقص، هرگاه واو و یاء، متحرک و ماقبلشان مفتوح باشد
به الف قلب خواهند شد مانند غزا، رمی، عصا، رحى؛ بنابراین این قلب کردن در
ماضی باب های چهارم و پنجم و ششم ناقص واقع نمی شود؛ زیرا ماقبل واو و یاء
مفتوح نیست.

غزا، فعل ماضی باب اول است در اصل غَزَوَ بود واو، متحرک و ماقبلش مفتوح
بود به الف قلب گردید و الفش به صورت الف نوشته می شود تا از الفی که اصل آن
یاء بوده است متمایز گردد.

رمی، فعل ماضی باب دوم است اصل آن رَمَى بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح
بود به الف تبدیل گردید و الفش به صورت یاء نوشته می شود تا از الفی که اصل آن



واو بوده است جدا شود.

غزا و رمی، مثال فعل و عصاً و رَحَى مثال اسم هستند.

عصاً در اصل عَصَوٌ بود، واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود (عَصَوُنْ) به الف قلب گردید عَصَانُ شد و الف حذف شد عَصَنُ گردید که اینگونه نوشته می‌شود عصاً؛ یعنی تنوینش بر الف نوشته خواهد شد.

رَحَى، در اصل رَحَى بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود (رَحَىنْ) به الف قلب گردید رَحَانُ شد و الف حذف شد رَحَنُ گردید که اینگونه نوشته می‌شود رَحَى؛ یعنی تنوینش با یاء نوشته خواهد شد.

(نکته) بهتر بود مصنف دو اسم عصاً و رَحَى را همراه الف و لام بیاورد؛ یعنی العصا و الرَّحَى؛ زیرا در آن صورت الف آن‌ها باقی می‌بود، همانگونه که در اسم مفعول ثلاثی مزیدٌ فیه چنان کرده است: المعطی، المشتري و المستقصی.

ممکن است سؤال شود که مصنف فرمود: هرگاه واو و یاء، متحرک باشند و ماقبلشان مفتوح باشد به الف قلب خواهند شد؛ پس چرا در مثال‌های عَزَوَا، رَمِیَا، عَصَوَان، رَحِیَان، یُخَشِیَان، اِخْشِیَا، یُعْزَوَان، یُرْمِیَان و اِخْشِیْن و واو و یاء به الف قلب نشده‌اند در حالی که متحرک هستند و ماقبلشان مفتوح است؟! در جواب خواهیم گفت: در واقع لازم بود مصنف این قید را بیاورد که واو و یاء متحرک ماقبل مفتوح، در صورتی به الف قلب می‌شوند که بعد از آن‌ها حرفی نیامده باشد که مقتضی مفتوح شدن واو و یاء باشد مانند الف و نون تأکید در صیغه‌های مفرد؛ یعنی اگر بعد از واو و یاء حرفی بود که مقتضی فتحه‌ی واو و یاء بود واو و یاء به الف قلب نخواهند شد؛ ولی به علت اینکه این موضوع در مثال‌های آتی ظاهر می‌شود مصنف با اعتماد به آن‌ها این قید را ترک کرد.

فعلی که بیشتر از سه حرف است (فرقی نمی‌کند رباعی باشد یا ثلاثی مزیدٌ فیه)

همانند فعل ثلاثی مجرد خواهد بود؛ یعنی در قلب کردن واو و یاء به الف مانند



أعطى، اشترى و استقصى.

أعطى، فعل ماضى باب افعال است در اصل أُعْطَوْ بود مانند أَكْرَمَ واوش به ياء قلب گردید؛ زیرا واوى که در مرتبه‌ی چهارم یا بالاتر از چهارم باشد؛ يعنى حرف چهارم، پنجم و یا ششم کلمه باشد و ماقبلش غير مضموم، به ياء تبدیل می‌شود و سپس ياء به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود.

اشترى، فعل ماضى باب افتعال است در اصل اِشْتَرَى بود مانند اجتمع ياء به الف قلب گردید.

استقصى، فعل ماضى باب استفعال است در اصل اِسْتَقْصَوْ بود مانند استخراج بر طبق قاعده‌ی مذکور در أعطى، واو به ياء و سپس ياء به الف قلب گردید.

در توضیح فعل «غزا» گفتیم: الفى که از واو قلب شده باشد به صورت الف نوشته می‌شود؛ پس چرا الف أعطى و استقصى به صورت ياء نوشته شده‌اند در حالى که اصل آن‌ها واو است؟! در جواب گفته می‌شود: از کیفیت ساختن أعطى این موضوع آشکار می‌شود؛ زیرا ابتدا واو به ياء و سپس به الف قلب شده است؛ يعنى الف أعطى و استقصى منقلب از ياء است و به همین دلیل به صورت ياء نوشته شده‌اند.

اسم مفعول سه فعل مذکور هم، در قلب کردن واو و ياء به الف همانند فعل ثلاثى مجرد هستند مانند المُعْطَى و المُشْتَرَى و المُسْتَقْصَى و اعلالشان همانند اعلال فعل ماضیشان است.

فعل مجهول مضارع نیز همانند فعل ثلاثى مجرد است مانند يُعْطَى، يُغْزَى و يُرْمَى.

يُعْطَى، در اصل يُعْطَوُ و يُغْزَى يُغْزَوُ بود واو، حرف چهارم کلمه و ماقبلش غير مضموم بود به ياء و سپس ياء به الف قلب شد و به همین علت به صورت ياء نوشته خواهند شد. و يُرْمَى در اصل يُرْمَى بود ياء متحرک، و ماقبلش مفتوح بود به الف



وَأَمَّا الْمَاضِي فَيُحَذَفُ اللَّامُ مِنْهُ فِي مِثَالِ فَعَلُوا مُطْلَقًا وَ فِي مِثَالِ فَعَلْتَ وَ فَعَلْنَا إِذَا انْفَتَحَ مَاقْبَلَهَا، وَ تَثْبُتُ فِي غَيْرِهَا فَتَقُولُ: غَزَا غَزَوْا غَزَوْا غَزَتْ غَزَتَا غَزُونَ إِلَى آخِرِهِ، وَ رَمَى رَمَيَا رَمَوْا، وَ رَضِيَ رَضِيَا رَضُوا إِلَى آخِرِهِ، وَ كَذَلِكَ سَرَوْ سَرُوا سَرُوا إِلَى آخِرِهِ

قلب شد.

﴿وَأَمَّا الْمَاضِي فَيُحَذَفُ اللَّامُ مِنْهُ فِي مِثَالِ فَعَلُوا مُطْلَقًا﴾ اما ماضی، لام الفعلش در مثال فَعَلُوا به صورت مطلق حذف خواهد شد ﴿وَفِي مِثَالِ فَعَلْتَ وَ فَعَلْنَا إِذَا انْفَتَحَ مَاقْبَلَهَا﴾ و در مثال فَعَلْتَ وَ فَعَلْنَا هم حذف خواهد شد؛ به شرطی که ماقبل لام الفعل مفتوح باشد ﴿وَ تَثْبُتُ فِي غَيْرِهَا﴾ و در غیر این سه مثال ثابت خواهد بود ﴿فَتَقُولُ: غَزَا غَزَوْا غَزَوْا غَزَتْ غَزَتَا غَزُونَ إِلَى آخِرِهِ، وَ رَمَى رَمَيَا رَمَوْا، وَ رَضِيَ رَضِيَا رَضُوا إِلَى آخِرِهِ، وَ كَذَلِكَ سَرَوْ سَرُوا سَرُوا إِلَى آخِرِهِ﴾؛ پس می گویی: غَزَا غَزَوْا تا آخر آن و دیگر مثال ها را همانطوری که مصنف نوشته است می گویی.

(شرح) در فعل ماضی ناقص، در مثال فَعَلُوا؛ یعنی جمع مذکر غائب، لام الفعل در هر صورت حذف خواهد شد؛ یعنی ماقبل آن مفتوح باشد یا مضموم و یا مکسور و لام الفعل واو باشد یا یاء و فعل ناقص، مجرد باشد یا مزید؛ فیه؛ زیرا در صورتی که ماقبل لام الفعل مفتوح باشد لام الفعل به الف قلب می شود و سپس به خاطر التقاء ساکنین حذف می گردد و در صورتی که ماقبل لام الفعل مضموم یا مکسور باشد ضمه یا کسره ساقط و یا به ماقبل نقل می شوند و سپس به خاطر التقاء ساکنین لام الفعل حذف خواهد شد؛ بنابراین در صیغهی جمع مذکر غائب، لام الفعل بدون هیچ شرط و محدودیتی حذف خواهد شد، همانگونه که در مثال ها به تفصیل بیان می گردد.

و در مثال فَعَلْتَ؛ یعنی صیغهی مفرد مؤنث غائب و در مثال فَعَلْنَا هم؛ یعنی



صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب لام‌الفعل حذف خواهد شد؛ به شرطی که ماقبلش مفتوح باشد نه مکسور و مضموم، همانطوری که در توضیح مثال‌ها خواهد آمد. و در غیر این سه صیغه لام‌الفعل ثابت خواهد ماند؛ بنابراین در ماضی باب اول از مصدر «الغزو» می‌گویی: غَزَا، غَزَوْا، غَزَوْتُ، غَزَتَا، غَزَوْنَا، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتُمْ.

بدانکه هر صیغه‌ای که اعلال در آن انجام شده باشد توضیح داده می‌شود: غَزَا، در اصل غَزَوَ بود و او به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود. غَزَوَا، در اصل غَزَوُوا بود مانند نَصَرُوا و او اول، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد غَزَاوُ گردید و سپس به خاطر التقاء ساکنینی که در بین الف و او رخ داد الف حذف شد غَزَوَا گردید بر وزن فَعَوَا.

غَزَتَا، در اصل غَزَوْتَا بود و او، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید غَزَتَا شد بر وزن فَعَتَا.

غَزَتَا، در اصل غَزَوْتَا بود و او را به الف قلب کردیم غَزَاتَا شد و سپس الف را حذف کردیم هر چند که التقاء ساکنین رخ نداده است و این حذف به این علت است که تاء تأنیت در اصل ساکن است و حرکت آن عارضی است؛ یعنی الفِ ضمیر، مقتضی مفتوح شدن تاء تأنیت شده است؛ پس چنان فرض می‌شود که در بین الف و تاء التقاء ساکنین رخ داده و به همین علت الف حذف شده است.

و در ماضی باب دوم از کلمه‌ی «الرَّمِي» می‌گویی: رَمَى، رَمَيَا، رَمَوْا، رَمَتْ، رَمَتَا، رَمَيْنَ، رَمَيْتَ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُمْ، رَمَيْتِ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُنَّ، رَمَيْتُ، رَمَيْنَا.

رَمَى، در اصل رَمَى بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید. رَمَوْا، در اصل رَمِيُوا بود مانند ضَرَبُوا. یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید در بین یاء و او التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید رَمَوْا شد بر وزن فَعَوَا.



وَ إِنَّمَا فَتَحَتْ مَاقْبَلِ وَاوِ الضَّمِيرِ فِي غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضَمَمْتَ فِي رَضُوا وَ سَرُّوا

رَمَتْ، در اصل رَمَيْتُ بود یاء متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید
رما ت شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید رَمَتْ شد بر وزن فَعَلَتْ.
رَمَتَا، در اصل رَمَيْتَا بود اعلالش کاملاً مثل اعلال غزتا است.

و در ماضی باب چهارم از کلمه‌ی «الرَّضْوَان» می‌گویی: رَضِي، رَضِيَا، رَضُوا،
رَضِيَتْ، رَضِيْتَا رَضِيْنَ، رَضِيْتِ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُمْ، رَضِيْتِ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُنَّ، رَضِيْتِ،
رَضِيْنَا.

رَضِي، در اصل رَضِيَو بود واو به یاء قلب گردید؛ زیرا واوی که در گوشه قرار
گرفته و ماقبلش مکسور باشد به یاء تبدیل می‌شود.

رَضُوا، در اصل رَضِيُوا بود مانند عَلِمُوا ضمه بر یاء سنگین بود به ضاد داده شد
(بعد از حذف کسره ی ضاد) و سپس به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف گردید رَضُوا
شد بر وزن فَعُوا.

در صیغه‌ی مفرد مؤنث؛ یعنی رَضِيَتْ لام‌الفعل حذف نخواهد شد؛ زیرا گفتیم:
لام‌الفعل در مثال فَعَلْتُ به شرطی حذف می‌شود که ماقبلش مفتوح باشد؛ بنابراین در
رَضِيَتْ شرط قلب کردن آن به الف وجود ندارد؛ زیرا ماقبلش مکسور است.

و در ماضی باب ششم از کلمه‌ی «السَّرْو» می‌گویی: سَرَوْ، سَرُوا، سَرُوا، سَرُوْتُ،
سَرُوْتَا، سَرُوْنَ، سَرُوْتِ، سَرُوْتُمَا، سَرُوْتُمْ، سَرُوْتِ، سَرُوْتُمَا، سَرُوْتُنَّ، سَرُوْتُ، سَرُوْنَا.
سَرُوا، در اصل سَرُّوا بود مانند حَسُنُوا ضمه بر واو سنگین بود حذف گردید و
در بین واو لام‌الفعل و واو ضمیر التقاء ساکنین رخ داد واو لام‌الفعل را حذف کردیم
سَرُوا شد بر وزن فَعُوا.

در صیغه‌ی مفرد مؤنث؛ یعنی سَرُوْتُ لام‌الفعل ثابت است و دلیل این موضوع را
در مثال رَضِيَتْ بیان کردیم.

﴿وَ إِنَّمَا فَتَحَتْ مَاقْبَلِ وَاوِ الضَّمِيرِ فِي غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضَمَمْتَ فِي رَضُوا وَ
سَرُّوا﴾ به این علت است که در غَزَوْا وَ رَمَوْا ماقبل واو را مفتوح و در رَضُوا وَ سَرُّوا



وَ تَثْبُتُ لَامُ الْفِعْلِ فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وَجَمَاعَةِ الْإِنَاثِ، وَ تُحْدَفُ مِنْ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ

اغزرو، نغزو، یزیمی، ترمیمی، آریمی، نریمی، یخشی، تخشی، آخشی، و نخشی؛ زیرا ضمه بر واو و یاء سنگین است و الف هیچ حرکتی را نمی پذیرد و در حالت جزم، لام الفعل این چهار صیغه حذف خواهد شد؛ پس لام الفعل آنها در برابر ضمه ی فعل های مفرد صحیح است؛ یعنی همانگونه که در حالت جزم فعل های مفرد صحیح، ضمه ی لام الفعل حذف می شود در فعل های مفرد ناقص، خود لام الفعل حذف خواهد شد مانند لم یغز، لم تغز، لم اغز، لم نغز، لم یزم، لم ترم، لم ارم، لم نرم، لم یخش، لم تخش، لم أخش و لم نخش.

و این فعل های مفرد ناقص در حالت نصب اینگونه هستند: ناقص واوی و یائی، مفتوح خواهند بود؛ زیرا فتحه بر واو و یاء سبک است و ناقص الفی ساکن می باشد؛ زیرا الف هیچ حرکتی را قبول نمی کند مانند لن یغزوا، لن تغزوا، لن یزیمی، لن ترمیمی، لن یخشی و لن تخشی.

افعال خمسه ی ناقص، همانند افعال خمسه ی صحیح هستند؛ یعنی در حالت رفع، نونشان ثابت است و در حالت جزم و نصب حذف خواهد شد، مانند یغزوان، تغزوان، یغزون، تغزون، تغزین، لم یغزوا، لم تغزوا، لم یغزوا، لم تغزوا، لم تغزی، لن یغزوا، لن تغزوا، لن یغزوا، لن تغزوا و لن تغزی.

یزیمی، یزمیان، یزمون، ترمیمی، ترمیان، یزمین، ترمیمی، ترمیان، تزمون، تزمین، ترمیان، تزمین، آریمی، نریمی.

یرضی، یرضیان، یرضون، ترضی، ترضیان، یرضین، ترضی، ترضیان، ترضون، ترضین، ترضیان، ترضین، أرضی، نرضی.

صرف چهارده صیغه ی مجزوم و منصوب این سه کلمه (یغزو، یزیمی و یرضی) با توجه به توضیح سابق آسان است و به دانش آموزان عزیز واگذار می شود.

﴿وَ تَثْبُتُ لَامُ الْفِعْلِ فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وَجَمَاعَةِ الْإِنَاثِ وَ تُحْدَفُ مِنْ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ﴾ لام الفعل در فعل مثنی و جمع مؤنث و از فعل جمع



لِأَنَّ وَاوَ الضَّمِيرِ إِذَا اتَّصَلَتْ بِالفِعْلِ النَّاqِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللَّامِ فَإِنِ انْفَتَحَ مَا قَبْلَهَا
وَ أَمَّا الْمُضَارِعُ فَتَسْكُنُ الواوُ وَ الياءُ وَ الألفُ مِنْهُ فِي الرَّفْعِ، وَ يُحذَفْنَ فِي
الجَزْمِ، وَ تُفْتَحُ الواوُ وَ الياءُ فِي النَّصْبِ، وَ تَثْبُتُ الألفُ. وَ يُسْقِطُ الجازِمُ وَ
النَّاصِبُ التَّوْنَاتِ إِلَّا نُونَ جَماعَةِ الْمُؤنِّثِ فَتَقُولُ لَمْ يَغزُوا لَمْ يَغزُوا لَمْ
يَزِمَ لَمْ يَزِمِيَا لَمْ يَزِمُوا لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِيَا لَمْ يَرْضُوا وَ لَنْ يَغزُوا وَ لَنْ
يَزِمِي وَ لَنْ يَرْضِي.

مضموم کرده‌ای ﴿لِأَنَّ وَاوَ الضَّمِيرِ إِذَا اتَّصَلَتْ بِالفِعْلِ النَّاqِصِ بَعْدَ حَذْفِ
اللَّامِ﴾ که هرگاه واو ضمیر، بعد از حذف لام الفعل به فعل ناقص متصل شود ﴿فَإِنِ
انْفَتَحَ مَا قَبْلَهَا أُبْقِيَ عَلَى الفُتْحِ﴾ اگر ماقبل واو ضمیر مفتوح باشد بر فتحه ابقا
خواهد شد ﴿وَ إِنِ انْضَمَّ أَوْ كُسِرَ ضَمٌّ﴾ و اگر مضموم یا مکسور باشد مضموم
می‌گردد.

﴿وَ أَمَّا الْمُضَارِعُ فَتَسْكُنُ الواوُ وَ الياءُ وَ الألفُ مِنْهُ فِي الرَّفْعِ﴾ اما [فعل]
مضارع، در حالت رفع، واو و یاء و الفس ساکن می‌شوند ﴿وَ يُحذَفْنَ فِي الجَزْمِ﴾ و
در حالت جزم حذف می‌گردند ﴿وَ تُفْتَحُ الواوُ وَ الياءُ فِي النَّصْبِ﴾ و واو و یاء در
حالت نصب مفتوح خواهند شد ﴿وَ تَثْبُتُ الألفُ﴾ و الف ثابت می‌ماند ﴿وَ
يُسْقِطُ الجازِمُ وَ النَّاصِبُ التَّوْنَاتِ إِلَّا نُونَ جَماعَةِ الْمُؤنِّثِ﴾ و [عامل] جازم و
ناصب؛ نونها را حذف می‌کند جز نون جمع مؤنث ﴿فَتَقُولُ لَمْ يَغزُوا لَمْ
يَغزُوا، لَمْ يَزِمَ لَمْ يَزِمِيَا لَمْ يَزِمُوا، لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِيَا لَمْ يَرْضُوا وَ لَنْ
يَغزُوا وَ لَنْ يَزِمِي وَ لَنْ يَرْضِي﴾؛ پس می‌گویی: لَمْ يَغزُوا، لَمْ يَغزُوا تا آخر مثال‌ها.

(شرح) در توضیح فعل مضارع گفته شد: مضارع، دارای سه حالت است: رفع،
جزم و نصب و چهار صیغه‌ی مفرد فعل ناقص مضارع، در حالت رفع، لام الفعلشان
ساکن خواهد بود فرقی نمی‌کند لام الفعل واو باشد یا یاء و یا الف مانند یغزو، تغزو،



فَتَقُولُ: يَغْزُو يَغْزُوَانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوَانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوَانِ تَغْزُونَ
تَغْزِينَ تَغْزُوَانِ تَغْزُونَ أَغْزُو نَغْزُو، وَ يَسْتَوِي فِيهِ لَفْظُ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَ
الإِنَاثِ فِي الخِطَابِ وَ العَيْبَةِ، وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ، فَوَزْنُ المُذَكَّرِ يَفْعُونَ وَ
تَفْعُونَ وَ وَزْنُ المُؤنَّثِ يَفْعَلْنَ وَ تَفْعَلْنَ

مذکر و مفرد مؤنث مخاطب حذف می شود ﴿فَتَقُولُ: يَغْزُو يَغْزُوَانِ يَغْزُونَ تَغْزُو
تَغْزُوَانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوَانِ تَغْزُونَ تَغْزِينَ تَغْزُوَانِ تَغْزُونَ أَغْزُو نَغْزُو﴾؛
پس می گویی: یغزو، یغزوان تا آخر.

﴿وَ يَسْتَوِي فِيهِ لَفْظُ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَ الإِنَاثِ فِي الخِطَابِ وَ العَيْبَةِ﴾ و در
این صیغه لفظ جمع مذکر و جمع مؤنث در خطاب و غیبت مساوی است ﴿وَ
يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ﴾ و در تقدیر جداست ﴿فَوَزْنُ المُذَكَّرِ يَفْعُونَ وَ تَفْعُونَ وَ وَزْنُ
المُؤنَّثِ يَفْعَلْنَ وَ تَفْعَلْنَ﴾؛ پس وزن [جمع] مذکر یفعون و تفعون و وزن [جمع]
مؤنث یفعلن و تفعلن است.

(شرح) در فعل مضارع ناقص، در مثنی و جمع مؤنث لام الفعل ثابت خواهد بود؛
زیرا در مضموم العین و مکسور العین ماقبل حرف عله مفتوح نیست مانند یغزوان و
یرمیان و در مفتوح العین، بعد از حرف عله مقتضی فتحه؛ یعنی الف موجود است
مانند یرضیان و در بحث ماضی ثلاثی مجرد ناقص گفتیم: یکی از شرایط قلب کردن
واو و یاء به الف این است که نباید بعد از واو و یاء، مقتضی فتحه آمده باشد و
علاوه بر این اگر یاء یرضیان به الف قلب شود الف حذف می گردد و یرضان
می گردد و در حالت نصب، نون آن حذف خواهد شد و در نتیجه شبیه مفردش
خواهد شد. و در فعل جمع مذکر (اعم از غائب و مخاطب) و در مفرد مؤنث
مخاطب حذف می شود. فرقی نیست لام الفعل، واو باشد یا یاء و یا الف و
عین الفعل مضارع، مضموم باشد یا مکسور و یا مفتوح؛ پس در فعل مضارع غزا
می گویی: یغزو، یغزوان، یغزون، تغزو، تغزوان، تغزون، تغزوان، تغزون، تغزین،



تغزوان، تغزین، اغزو، نغزو.

یغزو، در اصل یغزو بود ضمه بر واو سنگین بود حذف شد یغزو گردید.
یغزوان، صیغه‌ی مثنای مذکر غائب است اصلش یغزو بود الف و نون مکسور را
به آخر آن الحاق کردیم الف مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم یغزوان
شد.

یغزون، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است اصلش یغزو بود واو و نون مفتوح را به
آخر آن اضافه نمودیم واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم یغزون
شد مانند یغزون ضمه بر واو سنگین بود آن را حذف و سپس به خاطر التقاء
ساکنین در بین دو واو، واو لام‌الفعل (واو اول) را حذف کردیم یغزون شد بر وزن
یغعون؛ زیرا لام‌الفعلش محذوف است.

یغزون، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است اصل آن تغزو بود تاء را به یاء تبدیل
کرده و نون مفتوح را به آخر آن اضافه کردیم یغزون شد بر وزن یغعلن.

تغزون، صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب است اصلش تغزو بود واو و نون مفتوح را
به آخر آن افزوده واو مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم تغزون شد
مانند تغزون ضمه بر واو سنگین بود آن را حذف و سپس به علت التقاء ساکنین،
واو لام‌الفعل (واو اول) را حذف کردیم تغزون شد بر وزن تغعون؛ زیرا
لام‌الفعلش حذف شده است.

تغزین، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است در اصل تغزین بود مانند تغزین
کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش نقل شد (بعد از حذف ضمه‌ی ماقبل) و سپس به
علت التقاء ساکنین واو را حذف کردیم تغزین شد بر وزن تغعین با حذف لام‌الفعل.
تغزون، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است مانند تغزون بر وزن تغعلن با اثبات
لام‌الفعل.

همانگونه که مشاهده می‌کنی در این صیغه و نمونه‌ی آن؛ یعنی ناقص واوی
مضموم‌العین، لفظ صیغه‌ی جمع مذکر غائب و جمع مؤنث غائب مساوی است که



وَ تَقُولُ: يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ ترمي، ترميان يَرْمِينِ ترمي ترميان ترمُونَ
 ترمين، تَرْمِيَانِ تَرْمِينِ أَرْمِي نَرْمِي، وَأَصْلُ يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ فَعِلَ بِهِ مَا فَعِلَ
 بِرَضُوا، وَ هَكَذَا حُكْمُ كُلِّ مَا كَانَ قَبْلَ لَامِهِ مَكْسُوراً كِيَهْدِي وَ يُنَاجِي وَ
 يَرْتَجِي وَ يَنْبِرِي وَ يَسْتَدْعِي وَ يَرْعَوِي وَ يَعْرُورِي

هر دوی آن‌ها یغزون است اما در واقع و با توجه به اصل آن‌ها با هم اختلاف دارند؛
 زیرا در جمع مذکر لام‌الفعل محذوف و در جمع مؤنث ثابت است؛ پس وزن جمع
 مذکر يَفْعُونَ و وزن جمع مؤنث يَفْعُلْنَ است. و این مسأله در مخاطب هم اینگونه
 است؛ یعنی لفظ جمع مذکر مخاطب و جمع مؤنث مخاطب مساوی است که هر
 دوی آن‌ها تغزون است؛ اما در واقع با هم اختلاف دارند؛ زیرا همانگونه که توضیح
 داده شده در جمع مذکر لام‌الفعل حذف شده و در جمع مؤنث ثابت است؛ پس
 وزن جمع مذکر تَفْعُونَ و وزن جمع مؤنث تَفْعُلْنَ می‌باشد.

﴿وَ تَقُولُ: يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ ترمي، ترميان يَرْمِينِ ترمي ترميان
 ترمُونَ ترمين، تَرْمِيَانِ تَرْمِينِ أَرْمِي نَرْمِي﴾ و می‌گویی يرمي، يرميان تا آخر ﴿وَ
 أَصْلُ يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ فَعِلَ بِهِ مَا فَعِلَ بِرَضُوا﴾ اصل يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ بود بعد
 اعلالی که بر رَضُوا انجام شد بر يرمون هم انجام گرفت ﴿وَ هَكَذَا حُكْمُ كُلِّ مَا
 كَانَ قَبْلَ لَامِهِ مَكْسُوراً كِيَهْدِي وَ يُنَاجِي وَ يَرْتَجِي وَ يَنْبِرِي وَ يَسْتَدْعِي وَ
 يَرْعَوِي وَ يَعْرُورِي﴾ و هر فعلی که ماقبل لام‌الفعلش مکسور باشد همانند يرمي
 خواهد بود مانند يَهْدِي ... تا يَعْرُورِي.

(شرح) در فعل مضارع رمی از باب دوم می‌گویی: يرمي، يرميان، يَرْمِينِ، ترمي، ترميان، ترمُونَ، ترمين، تَرْمِيَانِ، تَرْمِينِ أَرْمِي، نَرْمِي.

در يَرْمِي، ترمي، أَرْمِي و نَرْمِي، ضمه‌ی یاء حذف شده است. در صیغه‌های
 مثنی و جمع مؤنث لام‌الفعل ثابت و در جمع مذکرها و صیغه‌ی مفرد مؤنث
 مخاطب، محذوف است؛ پس اصل يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ است مانند يَضْرِبُونَ و اصل ترمُونَ



تَرْمِيُون می باشد مانند تَضْرِبُون همانند اعلال رضوا، ضمه‌ی یاء به میم داده و سپس یاء حذف شد یرمون و ترمون شدند بر وزن یفعون و تفعون.

و اصل ترمین تَرْمِيِن است مانند تَضْرِبِين کسره بر یاء اول سنگین بود حذف و سپس خود یاء حذف شد ترمین گردید؛ بنابراین وزن آن تفعین است. و ترمین جمع مؤنث همانند تَضْرِبِن است و بر وزن تَفْعِلَن می باشد و از این توضیح ظاهر می شود هر چند که لفظ مفرد مؤنث و جمع مؤنث مخاطب در فعل ناقصی که ماقبل آخرش مکسور باشد یکی است اما در واقع با هم اختلاف دارند؛ زیرا در مفرد لام‌الفعل حذف شده ولی در جمع ثابت است.

هر فعلی که ماقبل آخرش مکسور باشد در تمام احکام سابق؛ یعنی اعلال و عدم اعلال و مساوی بودن لفظ مفرد مؤنث مخاطب با جمع مؤنث مخاطب همانند یرمی است مانند یُهْدِي (باب افعال)، یُنَاجِي (مفاعلة)، یَزْتَجِي (افتعال)، یَنْبِرِي (انفعال)، یَسْتَدْعِي (استفعال)، یَرْعُوِي (افعال) و یَعْرُوِي (افعیال).

یُهْدِي، یُنَاجِي و یَنْبِرِي، یائی هستند و بقیه‌ی صیغه‌ها واوی می باشند که واوشان به یاء قلب شده؛ زیرا هرگاه واو در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر قرار بگیرد و ماقبلش غیر مضموم باشد به یاء قلب می شود و سپس ضمه‌ی یاء حذف شده است.

و اینک صرف چهار کلمه یُهْدِي، یُنَاجِي، یَرْعُوِي، یَعْرُوِي:

یُهْدِي، یُهْدِيَان، یُهْدُوْنَ، تُهْدِي، تُهْدِيَان، یُهْدِيْنَ، تُهْدِي، تُهْدِيَان، تُهْدُوْنَ، تُهْدِيْنَ، تُهْدِيَان، تُهْدِيْنَ، أَهْدِي، نُهْدِي.

یُنَاجِي، یُنَاجِيَان، یُنَاجُوْنَ، تُنَاجِي، تُنَاجِيَان، یُنَاجِيْنَ، تُنَاجِي، تُنَاجِيَان، تُنَاجُوْنَ، تُنَاجِيْنَ، تُنَاجِيَان، تُنَاجِيْنَ، أُنَاجِي، نُنَاجِي.

یَرْعُوِي، یَرْعُوِيَان، یَرْعُوُوْنَ، تَرْعُوِي، تَرْعُوِيَان، یَرْعُوِيْنَ، تَرْعُوِي، تَرْعُوِيَان، تَرْعُوُوْنَ، تَرْعُوِيْنَ، تَرْعُوِيَان، تَرْعُوِيْنَ، أَرْعُوِي، نَرْعُوِي.

یَعْرُوِي، یَعْرُوِيَان، یَعْرُوُوْنَ، تَعْرُوِي، تَعْرُوِيَان، یَعْرُوِيْنَ، تَعْرُوِي، تَعْرُوِيَان،



وَ تَقُولُ: يَرْضِي يَرْضِيَانِ يَرْضُونَ تَرْضِي تَرْضِيَانِ يَرْضِينِ تَرْضِي تَرْضِيَانِ تَرْضُونَ تَرْضِينِ تَرْضِيَانِ تَرْضِينِ أَرْضِي أَرْضِيَانِ وَ هَكَذَا قِيَاسُ كُلِّ مَا كَانَ قَبْلَ لَامِهِ مَفْتُوحًا نَحْوُ يَتَمَطَّى وَ يَتَصَابَى وَ يَتَقَلَّسَى

تَعْرُزُونَ، تَعْرُزِينَ، تَعْرُزِيَانِ، تَعْرُزِينَ، أَعْرُزِي، نَعْرُزِي.

همانگونه که مشاهده می‌کنی و قبلاً هم بیان گردید در صیغه‌های مفرد، ضمه‌ی یاء و در صیغه‌های جمع مذکر اعم از غائب و مخاطب و در مفرد مؤنث مخاطب لام‌الفعل حذف شده و در صیغه‌های مثنی و جمع مؤنث لام‌الفعل ثابت است. و لفظ مفرد مؤنث مخاطب و جمع مساوی هستند؛ ولی در تقدیر، با هم اختلاف دارند؛ پس وزن تُهْدِينِ، تُنَاجِيْنِ، تَرْعَوِيْنِ وَ تَعْرُزِيْنِ در وقتی که مفرد باشند تُفْعِيْنِ، تُفَاعِيْنِ، تَفْعَوِيْنِ وَ تَفْعَوِيْنِ است؛ زیرا لام‌الفعلشان حذف شده است و در صورتی که جمع باشند وزنشان تُفْعِلْنَ، تُفَاعِلْنَ، تَفْعَلِيْنِ، تَفْعَوِلْنَ است؛ زیرا لام‌الفعلشان ثابت می‌باشد.

﴿وَ تَقُولُ: يَرْضِي يَرْضِيَانِ يَرْضُونَ تَرْضِي تَرْضِيَانِ يَرْضِينِ تَرْضِي تَرْضِيَانِ تَرْضُونَ تَرْضِينِ تَرْضِيَانِ تَرْضِينِ أَرْضِي أَرْضِيَانِ وَ هَكَذَا قِيَاسُ كُلِّ مَا كَانَ قَبْلَ لَامِهِ مَفْتُوحًا﴾ و هر فعلی که ماقبل لام‌الفعلش مفتوح باشد در تمام احکام سابق همانند یرضی است ﴿نَحْوُ يَتَمَطَّى وَ يَتَصَابَى وَ يَتَقَلَّسَى﴾ مانند يَتَمَطَّى وَ يَتَصَابَى وَ يَتَقَلَّسَى.

(شرح) در فعل مضارع رَضِيَ از باب چهار می‌گویی: يَرْضِي، يَرْضِيَانِ، يَرْضُونَ، تَرْضِي، تَرْضِيَانِ، يَرْضِينِ، تَرْضِي، تَرْضِيَانِ، تَرْضُونَ، تَرْضِينِ، تَرْضِيَانِ، تَرْضِينِ، أَرْضِي، أَرْضِيَانِ. تَرْضِي.

يَرْضِي، در اصل يَرْضُو بود مانند يَعْلَمُ. واو به یاء قلب شد؛ زیرا حرف چهارم کلمه و ماقبلش غیر مضموم است و سپس یاء به الف تبدیل شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود.



وَ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ الْمُؤَنَّثِ فِي الْخِطَابِ كَلَفْظِ الْجَمْعِ فِي بَابِي يَرْمِي وَ يَرْضَى،
وَ التَّقْدِيرُ مُخْتَلِفٌ فَوَزْنُ الْوَاحِدَةِ تَفْعِيْنَ وَ تَفْعِيْنَ وَ وَزْنُ الْجَمْعِ تَفْعَلْنَ وَ
تَفْعَلْنَ.

يَرْضُونَ، در اصل يَرْضِيُونَ بود مانند يعلمون ضمه بر ياء سنگين بود به ضاد نقل
شد (بعد از حذف فتحه ی ضاد) در بين ياء و واو التقاء ساكنين رخ داد ياء حذف
گردید يَرْضُونَ شد بر وزن يَفْعُونَ.
تَرْضُونَ، همانند يرضون ساخته می شود.

تَرْضِيْنَ، (صيغته ی مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَرْضِيَيْنَ بود مانند تَعْلَمِيْنَ. ياء
متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد تَرْضَائِنَ گردید در بين الف و ياء
التقاء ساكنين رخ داد الف حذف شد تَرْضِيْنَ گردید بر وزن تَفْعِيْنَ.

تَرْضِيْنَ، (صيغته ی جمع مؤنث مخاطب) همانند تَعْلَمَنَّ است بر وزن تَفْعَلْنَ.
هر فعلی که ماقبل آخرش مفتوح باشد در تمام احکام سابق؛ یعنی اعلال و عدم
اعلال و مساوی بودن لفظ مفرد مؤنث مخاطب با جمع مؤنث مخاطب همانند
يرضى است مانند يَتَمَطَّى و يَتَصَابَى و يَتَقَلَّسَى. در اصل يَتَمَطَّوْ، يَتَصَابَوْ و يَتَقَلَّسَوْ
بودند مانند يَتَكَسَّرُ، يتباعد و يتدحرج، واوشان به ياء قلب شد؛ زیرا در مرتبه ی ششم
قرار داشتند و ماقبلشان غير مضموم بود و سپس ياء به الف تبديل شد؛ زیرا متحرک و
ماقبلش مفتوح بود و به همین علت به صورت ياء نوشته شده اند؛ یعنی الفشان
منقلب از ياء است و همانگونه که در ابتدای بحث معتل اللام بيان گردید الف منقلب
از ياء به صورت ياء نوشته می شود.

﴿وَ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ الْمُؤَنَّثِ فِي الْخِطَابِ كَلَفْظِ الْجَمْعِ فِي بَابِي يَرْمِي وَ
يَرْضَى﴾ در دو باب يرمي و يرضى لفظ مفرد مؤنث مخاطب همانند جمع مؤنث
مخاطب است ﴿وَ التَّقْدِيرُ مُخْتَلِفٌ﴾ ولی در واقع و در وزن، با هم اختلاف دارند
﴿فَوَزْنُ الْوَاحِدَةِ تَفْعِيْنَ وَ تَفْعِيْنَ وَ وَزْنُ الْجَمْعِ تَفْعَلْنَ وَ تَفْعَلْنَ﴾؛ پس وزن مفرد،
[از ترمي] تَفْعِيْنَ و [از ترضى] تَفْعِيْنَ و وزن جمع، تَفْعَلْنَ وَ تَفْعَلْنَ است. و چون در



وَ الْأَمْرُ مِنْهَا أُغْزُ أَغْزُوا أُغْزِي أُغْزُوا أُغْزُونَ وَ إِرْمِ إِرْمِي إِرْمِي إِرْمِي إِرْمِينَ، وَ إِرْضَ إِرْضِي إِرْضُوا إِرْضِي إِرْضِي إِرْضِينَ. وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ نُونَ التَّأْكِيدِ أُعِيدَتِ اللَّامُ الْمَحْذُوفَةُ فَقُلْتَ أُغْزُونَ وَ إِرْمِينَ وَ إِرْضِينَ

توضیح مثال‌های این دو باب، این موضوع را توضیح دادیم در اینجا آن را تکرار نخواهیم کرد.

مصنف در توضیح فعل امر سه صیغه‌ی غزا و رمی و رضی می‌فرماید:

﴿وَ الْأَمْرُ مِنْهَا أُغْزُ أَغْزُوا أُغْزِي أُغْزُوا أُغْزُونَ، وَ إِرْمِ إِرْمِي إِرْمِي إِرْمِينَ، وَ إِرْضَ إِرْضِي إِرْضُوا إِرْضِي إِرْضِي إِرْضِينَ﴾ و امر این سه صیغه‌ی مذکور که عبارت بودند از: یغزو، یرمی و یرضی عبارت است از: أُغْزُ، أُغْزُوا تا إِرْضِينَ.

(شرح) أُغْزُ از تغزو گرفته شده است حرف مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مضموم را در اول افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم؛ زیرا همانگونه که در توضیح مضارع مجزوم ناقص بیان شد حالت جزم فعل‌های مفرد ناقص با حذف لام‌الفعل است؛ یعنی لام‌الفعل ناقص در برابر ضمه‌ی فعل صحیح است.

أُغْزُوا، أُغْزُوا، أُغْزِي، أُغْزُوا، از تَغْزُوا، تَغْزُونَ، تَغْزِينَ، تَغْزُوا، گرفته شده‌اند با حذف تاء و افزودن همزه‌ی وصل مضموم و حذف نون.

أُغْزُونَ، (صیغه‌ی جمع مؤنث) از تغزون گرفته شده است با حذف تاء مضارعه و افزودن همزه‌ی وصل مضموم. و نون این صیغه‌ی تغزون حذف نخواهد شد؛ زیرا عَوْضُ رَفْعِ نَيْسَتْ؛ بلکه ضمیر است؛ پس همیشه ثابت خواهد بود.

طریق ساختن صیغه‌های دو باب دیگر هم اینگونه است؛ یعنی در صیغه‌ی اول، لام‌الفعل و در چهار صیغه‌ی بعد از آن نون حذف شده و در صیغه‌ی ششم، نون به حال خود باقی است.

﴿وَ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْهِ نُونَ التَّأْكِيدِ﴾ و هرگاه نون تأکید بر فعل امر داخل گردد ﴿أُعِيدَتِ اللَّامُ الْمَحْذُوفَةُ فَقُلْتَ أُغْزُونَ وَ إِرْمِينَ وَ إِرْضِينَ﴾ لام‌الفعل محذوف



وَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهَا غَارِ غَارِيَانِ غَارُونَ غَارِيَةٌ غَارِيَتَانِ غَارِيَاتٌ وَ غَوَازِ، وَ كَذَلِكَ رَامٍ وَ رَاضٍ، وَ أَصْلُ غَارٍ غَارُو فُقُلِبَتْ الْوَاوُ يَاءً لِيَطْرُقَ فِيهَا وَ انْكَسَارٍ مَا قَبْلَهَا كَمَا قُلِبَتْ فِي غُرِيٍّ، ثُمَّ قَالُوا: غَارِيَةٌ لِأَنَّ الْمُؤَنَّثَ فَرَعُ الْمَذْكَرِ وَ التَّاءُ طَارِيَةٌ

برگردانده می شود؛ پس می گوئی: اُغْرُونَ و اِرْمِينَ و اِرْضِينَ.

(شرح) هرگاه نون تأکید (خفیفه یا ثقیله) بر فعل امر و مضارع مجزوم مفرد داخل شود لام الفعل محذوف برگردانده می شود؛ زیرا لام الفعل ناقص؛ یعنی واو و یاء و الف، همانند حرکت فعل صحیح است و همانگونه که با افزودن نون تأکید به فعل امر صحیح و مضارع مجزوم صحیح، حرکت برگردانده می شود در ناقص لام الفعل اعاده می گردد؛ پس وقتی که اُغْرُ و اِرْمُ را با نون ثقیله تأکید کنی می گوئی: اُغْرُونَ و اِرْمِينَ با اعاده ی واو و یاء به صورت مفتوح؛ زیرا مفرد هستند و هرگاه نون تأکید به فعل مفرد لاحق شود آخر فعل مفتوح می شود و هرگاه نون ثقیله را به اِرْضِ الحاق کنی می گوئی: اِرْضِينَ؛ یعنی اگر چه لام الفعلش الف است ولی به صورت یاء برگردانده می شود؛ زیرا الف هیچ حرکتی را قبول نمی کند و اصل این الف یاء است.

﴿وَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهَا﴾ و اسم فاعل از غزا و رمی و رضی عبارتند از: ﴿غَارِ غَارِيَانِ غَارُونَ غَارِيَةٌ غَارِيَتَانِ غَارِيَاتٌ وَ غَوَازِ، وَ كَذَلِكَ رَامٍ وَ رَاضٍ﴾ غَارِ غَارِيَانِ تا و غَوَازِ. و رَامٍ وَ رَاضٍ هم اینگونه هستند ﴿وَ أَصْلُ غَارٍ غَارُو﴾ و اصل غار غَارُو بوده است ﴿فُقُلِبَتْ الْوَاوُ يَاءً لِيَطْرُقَ فِيهَا وَ انْكَسَارٍ مَا قَبْلَهَا كَمَا قُلِبَتْ فِي غُرِيٍّ﴾ بعد واوش به یاء قلب شد؛ زیرا در گوشه بود و ماقبلش مکسور، همانگونه که در غُرِيٍّ واو به یاء قلب شده است ﴿ثُمَّ قَالُوا: غَارِيَةٌ لِأَنَّ الْمُؤَنَّثَ فَرَعُ الْمَذْكَرِ وَ التَّاءُ طَارِيَةٌ﴾ و برای مؤنث، غاریه گفته اند؛ زیرا مؤنث، فرع مذکر است و تاء آن، حرف عارض و غیر اصلی است.

(شرح) در اسم فاعل سه فعل غزا و رمی و رضی می گوئیم: غَارِ، غَارِيَانِ، غَارُونَ،



غازیة، غازیتان، غازیات، غواز، و رام، رامیان، رامون، رامیه، رامیتان، رامیات، روام و راضی، راضیان، راضون، راضیه، راضیتان، راضیات، رواضی.

اصل غاز غازو بوده است و او به یاء قلب شد؛ زیرا متطرف و ماقبلش مکسور بود غازی گردید و چون ضمه بر یاء سنگین بود (غازیُن) حذف گردید در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید غاز شد بر وزن فاع. و این قاعده (قلب) و او متطرف به یاء در صورت مکسور بودن ماقبل آن) در همه جا جاری است مانند فعل ماضی معلوم رَضِيَ و مجهول غَزِيَ که رَضَوْ و غَزَوْ بوده‌اند و بر طبق قاعده‌ی مذکور، واوشان به یاء قلب گردیده است.

غازیان، در اصل غازوان بوده است بر طبق قاعده‌ی مذکور و او به یاء تبدیل شده است.

غازون، در اصل غازون است ضمه بر یاء سنگین بود آن را به زاء دادیم (بعد از حذف کسره‌ی زاء) در بین یاء و واو التقاء ساکنین رخ داد یاء را حذف کردیم غازون شد بر وزن فاعون؛ زیرا لام‌الفاعلش حذف شده است.

غازیه، در اصل غازوة است و او ش به یاء قلب شده است هر چند که متطرف نیست؛ زیرا مؤنث فرع مذکر است و وقتی که در مذکر قلب شده است باید در مؤنث هم قلب بشود. و نیز می‌توان گفت: تاء تأنیث حرف عارض و غیر اصلی است و بودنش همانند نبودن است؛ پس واو، متطرف می‌باشد. و عبارت «لأنَّ المؤنثَ فرعُ المذکرِ وَ التاءُ طاریةٌ» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است که در غازوة تنها یک شرط از دو شرط قلب کردن و او به یاء تحقق یافته است که مکسور بودن ماقبل آن است و شرط دوم که در طرف بودن است تحقق نیافته؛ زیرا تاء تأنیث بعد از واو قرار گرفته است؛ پس چرا واو آن به یاء تبدیل شده است؟! و مصنف در جواب فرمود: مؤنث، فرع مذکر است و تاء تأنیث به خاطر عارض بودنش همانند معلوم است.

غواز جمع مکسر مؤنث است در اصل غوازو (با ضمه‌ی واو، بدون تنوین) بوده



وَ تَقُولُ فِي الْمَفْعُولِ مِنَ الْوَاوِيِّ مَعْرُوزًا، وَ مِنَ الْيَائِيِّ مَرْمِيًّا، تُقَلِّبُ الْوَاوُ يَاءً وَ يُكَسِّرُ مَاقِبَلَهَا لِأَنَّ الْوَاوُ وَ الْيَاءُ إِذَا اجْتَمَعَتَا فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ الْأُولَى مِنْهُمَا سَاكِنَةٌ تُقَلِّبُ الْوَاوُ يَاءً وَ ادْغَمَتِ الْيَاءُ فِي الْيَاءِ. وَ تَقُولُ فِي فِعْوَ لٍ مِنَ الْوَاوِيِّ: عَدُوًّا، وَ مِنَ الْيَائِيِّ: بَغِيًّا، وَ فِي فَعِيلٍ مِنَ الْوَاوِيِّ: صَبِيًّا وَ

است. واو متطرف و ماقبلش مکسور بود به یاء تبدیل شد غوازی گردید و سپس به علت سنگینی ضمه بر یاء ضمه، و به خاطر تخفیف، یاء حذف شد و به جای ضمه یا یاء محذوف، تنوینی آورده شد غواز گردید بر وزن فواع. و یا می گویم: اصل آن غوازو (با تنوین) بوده است واو به یاء تبدیل شد غوازی گردید ضمه بر یاء سنگین بود (غوازیُن) حذف شد در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف شد غواز گردید.

(نکته) اسم فاعل ناقص در حالت رفع و جر دارای تنوین جره است مانند «جاء غاز» و «مررتُ بغاز» اما در حالت نصب تنوین نصب می گیرد مانند «رأيتُ غازياً» و جمع مکسر نیز در حالت رفع و جر دارای تنوین جره و در حالت نصب دارای فتحه می باشد مانند رأيتُ غوازي. صیغه های اسم فاعل رمی و رُمِي هم همانند صیغه های غزا صرف و ساخته خواهند شد با این تفاوت که رمی یائی است؛ یعنی رام در اصل رایمی بوده است نه رایمؤ.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْمَفْعُولِ مِنَ الْوَاوِيِّ مَعْرُوزًا وَ مِنَ الْيَائِيِّ مَرْمِيًّا﴾ و در [اسم] مفعول از [ناقص] واوی می گویی: مَعْرُوزًا و از یائی مَرْمِيًّا ﴿تُقَلِّبُ الْوَاوُ يَاءً وَ يُكَسِّرُ مَاقِبَلَهَا﴾ واو به یاء قلب می شود و ماقبل یاء مسکور می گردد ﴿لِأَنَّ الْوَاوُ وَ الْيَاءُ إِذَا اجْتَمَعَتَا فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ الْأُولَى مِنْهُمَا سَاكِنَةٌ تُقَلِّبُ الْوَاوُ يَاءً وَ ادْغَمَتِ الْيَاءُ فِي الْيَاءِ﴾ زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شوند و اولین حرف آنها ساکن باشد واو به یاء قلب می شود و یاء در یاء دغم خواهد شد.

﴿وَ تَقُولُ فِي فِعْوَ لٍ مِنَ الْوَاوِيِّ: عَدُوًّا وَ مِنَ الْيَائِيِّ: بَغِيًّا﴾ و در فعول از



مِنَ الْيَائِيَّ: شَرِيٌّ

[ناقص] واوی می‌گویی: عَدُوٌّ و از یائی: بَغِيٌّ ﴿وَفِي فَعِيلٍ مِنَ الْوَاوِيِّ: صَبِيٌّ وَ مِنَ الْيَائِيَّ: شَرِيٌّ﴾ و در فعیل از ناقص واوی می‌گویی: صَبِيٌّ و از یائی: شَرِيٌّ.

(شرح) در اسم مفعول ثلاثی مجرد از فعل ناقص غزا می‌گویی: مَغزُوٌّ؛ در اصل مَغزُوٌّ بود مانند منصور واو اول در دوم ادغام گردید مغزُو شد. و از فعل ناقص یائی رمی می‌گویی: مَرْمِيٌّ؛ در اصل مَرْمُويٌّ بود مانند مضروب واو به یاء قلب و یاء در یاء دغم شد و ماقبل یاء مکسور گردید؛ زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و اولین آن‌ها ساکن بود واو به یاء قلب و در یاء دغم می‌شود.

(نکته) این قلب کردن واو به یاء جز دو شرط مذکور، دارای چند شرط دیگر است که اگر یکی از آن‌ها تحقق نیابد واو به یاء قلب نمی‌شود و لازم بود مصنف آن شرطها را هم بیان کند:

اول، اینکه اگر از میان واو و یاء، واو حرف اول باشد باید جایگزین حرف دیگر نباشد مانند «شویر» (مجهول سائیر) و «تسویر» (مجهول تسائیر) که در این دو مثال، واو به یاء قلب نمی‌گردد؛ زیرا منقلب از الف است و به جای الف آمده است.

دوم، باید واو و یاء در یک کلمه باشند یا در دو کلمه که حکم یک کلمه را داشته باشند مانند مضاف و مضافٌ الیه، مثل «مسلُمویی» که در اصل مسلمونئی است نون جمع در اضافه ساقط شده است و چون این دو کلمه حکم یک کلمه را دارند واو به یاء قلب شده و در یاء دغم گردیده و ماقبل یاء مکسور و در نتیجه «مسلُمئی» شده است؛ پس اگر واو و یاء در دو کلمه‌ی مستقل بودند این قلب صورت نمی‌گیرد مانند «یغزو یوماً» و «یَقْضِي وَطَرًا».

سوم، نباید واو و یاء موجود، در صیغه‌ی افعال التفضیل باشند مانند «أَيُّومٌ».

چهارم، نباید واو و یاء موجود، در أعلام باشند؛ پس در کلمه‌ی «حَيَّوَةٌ» (اسم مردی است) واو به یاء قلب نمی‌شود.

پنجم، هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و یاء بر واو مقدم بود لازم



وَ الثَّلَاثِي الْمَزِيدُ فِيهِ تُقْلَبُ وَاوُهُ يَاءٌ لِأَنَّ كُلَّ وَاوٍ وَقَعَتْ رَابِعَةً فَصَاعِدًا وَ لَمْ يَكُنْ مَاقْبَلَهَا مَضْمُومًا قُلِبَتْ يَاءٌ فَتَقُولُ: أُعْطِيَ يُعْطِي وَ اعْتَدَى يُعْتَدِي وَ اسْتَرَشَى يَسْتَرَشِي

است یاءِ موجود، بدل حرف دیگر نباشد؛ بنابراین در کلمه‌ی «دیوان» که در اصل دِوَوَان است یاء به و او قلب نمی‌شود؛ زیرا یاء موجودی که بر و او مقدم است بدل و او است؛ یعنی منقلب از و او می‌باشد؛ ولی در کلمه‌ی «مَرَضُوی» که در اصل مرضوو بوده است و او به یاء قلب می‌گردد؛ زیرا یاء موجود بر و او مقدم نیست.

ششم، اگر و او موجود، در طرف آخر نبود نباید یاء موجود برای تصغیر باشد؛ پس در کلمه‌ی «أَسْتَوِدُ» و «جُدَيْوِل» قلب کردن و او به یاء واجب نیست؛ بلکه جایز است؛ زیرا و او موجود در طرف آخر قرار نگرفته و یاء برای تصغیر است و در دو کلمه‌ی «غُزِيٌّ» و «جُرِيٌّ» که مصغر غَزَوٌ و جَرَوٌ هستند قلب و او به یاء واجب است؛ زیرا و او موجود، متطرف است؛ یعنی اصل آن‌ها غُزِيَوٌ و جُرِيَوٌ بوده است و هر چند که یاء موجود برای تصغیر است؛ اما به علت اینکه و او در طرف است و او به یاء قلب و یاء در یاء دغم شده است.

در موزون فعول واوی می‌گویی: «عَدُوٌّ» اصلش عَدُوٌّ بوده و او اول در دوم ادغام شده است و در موزون فعول یائی می‌گویی: «بَغِيٌّ» اصلش بَغِيٌّ است و او به یاء قلب شده و در یاء دغم و ماقبل یاء مکسور شده است.

و در موزون فعیل واوی می‌گویی: «صَبِيٌّ» اصلش صَبِيٌّ بوده و او به یاء قلب شده و یاء در یاء ادغام گردیده است و در موزون فعیل یائی می‌گویی: «شَرِيٌّ» اصلش شَرِيٌّ بوده است.

﴿وَ الثَّلَاثِي الْمَزِيدُ فِيهِ تُقْلَبُ وَاوُهُ يَاءٌ﴾ و ثلاثی مزید فیہ [ناقص] واوش به یاء قلب می‌شود. ﴿لِأَنَّ كُلَّ وَاوٍ وَقَعَتْ رَابِعَةً فَصَاعِدًا وَ لَمْ يَكُنْ مَاقْبَلَهَا مَضْمُومًا قُلِبَتْ يَاءٌ﴾ زیرا هر واوی که در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر از آن قرار بگیرد و ماقبلش مضموم نباشد به یاء قلب می‌شود ﴿فَتَقُولُ: أُعْطِيَ يُعْطِي وَ اعْتَدَى يُعْتَدِي وَ



و تَقُولُ مَعَ الضَّمِيرِ: أُعْطِيتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرَشَيْتُ وَ كَذَلِكَ تَغَازَيْنَا وَ تَرَاجَيْنَا

استرشی یسترشی؛ پس می گویی: أُعْطِيتُ يُعْطِي وَ اعْتَدَيْتُ يَعْتَدِي وَ اسْتَرَشَيْتُ يَسْتَرِشِي «و تَقُولُ مَعَ الضَّمِيرِ: أُعْطِيتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرَشَيْتُ» و با وجود ضمیر می گویی: أُعْطِيتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرَشَيْتُ «وَ كَذَلِكَ تَغَازَيْنَا وَ تَرَاجَيْنَا» و تَغَازَيْنَا وَ تَرَاجَيْنَا هم همینگونه هستند.

(شرح) مصنف فرمود: واو کلمه‌ی ثلاثی مزیدّ فيه (اعم از اسم و فعل) به یاء تبدیل می‌شود؛ به شرطی که حرف چهارم کلمه یا بالاتر از چهارم (پنجم و ششم) باشد؛ یعنی مصنف نفرمود لازم است این واو حرف آخر کلمه باشد؛ بنابراین از ظاهر عبارت مذکور چنان درک می‌شود که اگر واو موجود، در مرتبه‌ی چهارم یا بالاتر باشد و ماقبلش مضموم نباشد به یاء قلب می‌شود؛ هر چند که لام‌الفعل نباشد در حالی که اینگونه نیست؛ به عنوان مثال: در کلمه‌ی «اسْتَقْوَمَ» و «اغْشَوْشَبَ» و «تَجَاوَزَ» واو در مرتبه‌ی چهارم و در کلمه‌ی «اِحْوَأَى» واو دوم در مرتبه‌ی پنجم قرار گرفته است و ماقبل هیچ یک از آنها مضموم نیست و به یاء قلب نشده‌اند؛ پس آشکار می‌شود که این قلب کردن، مخصوص آخرین لام‌الفعل است؛ یعنی تنها در صورتی این واو به یاء قلب می‌شود که لام‌الفعل آخر باشد؛ بنابراین اگر واو موجود حتی لام‌الفعل هم باشد اما لام‌الفعل آخر نباشد به یاء تبدیل نمی‌شود مانند «ارْعَوَى» که در اصل اِرْعَوَوْ بوده است مانند اِحْمَرَّرَ که در این کلمه واو اول هر چند که لام‌الفعل است و در مرتبه‌ی چهارم قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم است به یاء قلب نشده است؛ زیرا لام‌الفعل آخر نیست. و از این توضیح ظاهر می‌شود که لازم بود مصنف بعد از عبارت «و الثَّلَاثِيّ الْمَزِيدُ فِيهِ تَقْلِبُ وَاوِهِ يَاءً» بفرماید: «إِنْ كَانَ اللَّامُ الْآخِرُ»؛ یعنی کلمه‌ی ثلاثی مزیدّ فيه واوش به یاء تبدیل می‌شود؛ به شرطی که آن واو، لام‌الفعل آخر باشد.

یکی از دو شرط قلب کردن واو به یاء در این قاعده غیر مضموم بودن ماقبل واو



است؛ پس اگر شرط اول تحقق نیافته بود؛ یعنی واو موجود، در رتبه‌ی چهارم و یا بالاتر قرار گرفت اما ماقبلش مضموم بود مانند «يَغْزُو» واو به یاء تبدیل نخواهد شد. چند مثال که واو آن‌ها به یاء قلب شده باشد اینهاست: أَعْطَى، يُعْطِي، اِعْتَدَى، يَعْتَدِي، و اِسْتَرَشَى، يَسْتَرِشِي است که اصل آن‌ها أَعْطَوْ يُعْطَوُ مانند اُكْرَم، يَكْرَم، و اِعْتَدَوْ يُعْتَدَوُ مانند اِجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ و اِسْتَرَشَوْ يَسْتَرِشُو مانند اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ بوده است چون واو شان در مرتبه‌ی چهارم و پنجم و ششم قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم بود به یاء تبدیل شد و در ماضی آن‌ها یاء به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود و در مضارعشان ضمه‌ی لام‌الفعل حذف گردید؛ زیرا ضمه بر یاء سنگین است. در ماضی سه فعل مذکور در حین اتصال ضمیر فاعلی، لام‌الفعل به صورت یاء خوانده می‌شود؛ یعنی در این حالت هم، واو به یاء قلب می‌گردد؛ زیرا در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم است و دو فعل «تغازی» و «تراجی» که از باب تفاعل هستند همانند سه فعل مذکور می‌باشند؛ یعنی در حین اتصال ضمیر فاعلی به آن‌ها واو شان به یاء قلب می‌شود، همانگونه که در غیر این حالت هم واو شان به یاء قلب می‌گردد.

تغازی، در اصل تَغَاوَزُو و تَرَاجِي در اصل تَرَاجَوُ بوده است بر طبق قاعده‌ی سابق واو شان به یاء و سپس یاء به الف قلب شده است و چون تَغَاوَزِي و تَرَاجِي نا هم جامع دو شرط قلب کردن واو به یاء هستند واو شان به یاء قلب شده است. در اینجا سه نوع اول معتل که تنها یک حرف از سه حرف اصلی آن‌ها حرف عله است به پایان می‌رسد و مصنف در بیان چهار نوع دیگر معتل که دو حرف یا بیشتر از دو حرف اصلی آن‌ها حرف عله است می‌فرماید:



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا معتل اللام را ناقص و ذوالأربعة نامیده‌اند؟
۲. در چه صورتی لام‌الفعل به الف تبدیل می‌شود؟
۳. چرا در جمع مذکر غائب ماضی لام‌الفعل مطلقاً حذف می‌شود ولی در مفرد مؤنث غائب، تنها در صورتی حذف می‌شود که ما قبل لام‌الفعل مفتوح باشد؟
۴. حالت رفع و نصب و جزم فعل مفرد ناقص را با ذکر مثال بنویسید!
۵. امر فارق میان هر دو يَغزُونَ و تَغزُونَ را بنویسید!
۶. شش صیغه‌ی امر تَدْعُو و تَخْشِي را نوشته و سپس آن‌ها را با نون ثقیله و خفیفه مؤکد کنید!
۷. مهدي و علي چه صیغه‌ای هستند؟



النَّوْعُ الرَّابِعُ، الْمُعْتَلُّ الْعَيْنِ وَاللَّامِ، وَ يُقَالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَقْرُونُ فَتَقُولُ:
شَوَى يَشْوِي شَيْئاً مِثْلُ رَمَى يَزِمِي رَمِيّاً وَ قَوِي يَقْوِي قُوَّةً، وَ رَوِيَّ يَرْوِي رِيّاً
مِثْلُ رَضِيَّ يَرْضِي رَضِيّاً

﴿النَّوْعُ الرَّابِعُ، الْمُعْتَلُّ الْعَيْنِ وَاللَّامِ﴾ نوع چهارم، معتل العین و لام است
﴿وَ يُقَالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَقْرُونُ﴾ و این نوع، «لفیف مقرون» خوانده می شود
﴿فَتَقُولُ: شَوَى يَشْوِي شَيْئاً مِثْلُ رَمَى يَزِمِي رَمِيّاً﴾؛ پس می گویی: شَوَى يَشْوِي
شَيْئاً مانند رَمَى يَزِمِي رَمِيّاً ﴿وَ قَوِي يَقْوِي قُوَّةً، وَ رَوِيَّ يَرْوِي رِيّاً مِثْلُ رَضِيَّ يَرْضِي
رَضِيّاً﴾ و می گویی: قَوِي يَقْوِي قُوَّةً وَ رَوِيَّ يَرْوِي رِيّاً مثل رَضِيَّ يَرْضِي رَضِيّاً.

(شوح) نوع چهارم از هفت نوع معتل، معتل العین و لام است؛ یعنی کلمه‌ای که
عین الفعل و لام الفعلش حرف عله باشد. این نوع معتل را «لفیف مقرون» هم
نامیده‌اند؛ زیرا لَفِيف به معنای تجمع کرده و مقرون به معنای به هم پیوسته است و
در این نوع معتل، دو حرف عله با هم تجمع کرده و در کنار هم قرار داده شده‌اند؛
یعنی حرف صحیحی در میان آن‌ها واقع نشده است.

با دلیل عقلی، این نوع معتل می‌تواند دارای چهار قسم باشد:

۱. عین الفعل و لام الفعل هر دو یاء باشند.

۲. هر دو واو باشند.

۳. عین الفعل واو باشد و لام الفعل یاء .

۴. عین الفعل یاء و لام الفعل واو باشد؛ ولی در واقع، قسم چهارم آن موجود
نیست. و این نوع معتل، تنها از باب دوم و چهارم آمده است و کلمه‌ای که هر دو
حرف عله‌اش واو باشند تنها از باب چهارم خواهد آمد مانند قَوِي يَقْوِي؛ بنابراین از
کلمه‌ی «الشَّيْءِ» از باب دوم می‌گویی: شَوَى يَشْوِي شَيْئاً مانند رَمَى يَزِمِي رَمِيّاً؛ یعنی
در این نوع از معتل هر چند که عین الفعل و لام الفعل حرف عله هستند اما اعلال،
تنها در لام الفعل آن جاری می‌شود؛ یعنی در اعلال، همانند ناقص خواهد بود و
احکام اجوف بر آن جاری نخواهد شد.



فَهُوَ رَيَّانٌ وَ امْرَأَةٌ رَيِّيٌ مِثْلُ عَطْشَانَ وَ عَطْشِي. وَ اَرْوِي كَأَعْطِي وَ حَيِّي
كَرَضِي وَ حَيِّي يَحْيَا

شیئا، در اصل شَوِيًّا بوده است مانند رمياً واو به یاء قلب و سپس در یاء ادغام شده است.

و از کلمه‌ی «قُوَّة» از باب چهارم می‌گویی: قَوِيٌّ يَقْوِي قُوَّةً و از کلمه‌ی «الرَّيِّي» از همان باب می‌گویی: رَوِيٌّ رَيًّا مانند رَضِيٌّ رَضِيًّا؛ یعنی لفیف مقرون از باب چهارم همانند ناقص باب چهارم است؛ پس احکام ناقص بر آن جاری می‌شود نه احکام اجوف؛ هر چند که عین الفعلش هم حرف عله است. و خلاصه‌ی کلام این است که لفیف مقرون کاملاً مثل ناقص است؛ پس به هیچ وجه در عین الفعلش اعلال صورت نمی‌گیرد.

قَوِيٌّ در اصل قَوُوٌّ بوده است مانند رَضِيٌّ واو دوم به یاء قلب شد؛ زیرا متطرف و ماقبلش غیر مضموم است. و رَيًّا در اصل رَوِيًّا بود مانند رَضِيًّا واو به یاء قلب و سپس یاء در یاء ادغام شد.

به علت اینکه اسم فاعل رَوِيٌّ بر وزن اسم فاعل رَضِيٌّ نیست مصنف در بیان این تفاوت فرمود: «فَهُوَ رَيَّانٌ وَ امْرَأَةٌ رَيِّيٌ مِثْلُ عَطْشَانَ وَ عَطْشِي» صفت مشبیه‌ی رَوِيٌّ برای مذکر «رَيَّان» و برای مؤنث «رَيِّي» است مانند عطشان و عطشی.

(شرح) یعنی برای رَوِيٌّ گفته نمی‌شود راو و راویة مانند راضٍ و راضیة؛ بلکه از رَوِيٌّ صفت مشبیه ساخته می‌شود؛ زیرا این معنا تنها بر صفت مشبیه صحیح خواهد بود به دلیل اینکه صیغه‌ی فاعل بر حدوث دلالت دارد؛ ولی صفت مشبیه بر معنای ثبوت دلالت می‌کند و معنای رَيَّان برای ثبوت و دوام است نه برای حدوث؛ زیرا رَيَّان به معنای سیراب است و سیراب بودن تا حین تشنگی ثبوت و دوام خواهد داشت.

رَيَّان، در اصل رویان بوده است واو به یاء قلب و سپس یاء در یاء دوم ادغام شده است.



حَيَوةٌ، فَهُوَ حَيٌّ، وَ حَيًّا حَيًّا، فَهُمَا حَيَّانٍ، وَ حَيُّوا وَ حَيُّوا، فَهُمُ أَحْيَاءٌ، وَ
يَجُوزُ حَيُّوا بِالتَّخْفِيفِ كَرَضُوا

﴿وَ أَرَوِي كَأَعطَى﴾ و أَرَوِي همانند أعطى است ﴿وَ حَيِّي كَرَضِي وَ حَيِّي
يَحْيَا حَيوةً﴾ و حَيِّي همانند رَضِي است و حَيِّي هم درست است. يَحْيِي مضارع آن
و حَيوة مصدرش است ﴿فَهُوَ حَيٌّ﴾ و صفت مشبهه اش حَيٌّ است ﴿وَ حَيًّا حَيًّا﴾ و
در مثنای غائب فعل ماضی، حَيًّا و حَيًّا ﴿فَهُمَا حَيَّانٍ﴾ و در مثنای صفت مشبهه
حَيَّانٍ ﴿وَ حَيُّوا وَ حَيُّوا﴾ و در جمع مذکر غائب ماضی، حَيُّوا و حَيُّوا گفته می شود
﴿فَهُمُ أَحْيَاءٌ﴾ و صفت مشبهه ی جمع مذکر احياء می باشد ﴿وَ يَجُوزُ حَيُّوا
بِالتَّخْفِيفِ كَرَضُوا﴾ و در جمع مذکر، حَيُّوا (با تخفیف) هم جایز است مانند
رضوا.

(شرح) فعل ماضی باب افعال از رَوِيْ أَرَوِيْ می شود که همانند أعطى خواهد بود؛
یعنی باب افعال لفیف مقرون همانند باب افعال ناقص است به این معنی که اعلال
ناقص بر آن اجرا می شود نه اعلال اجوف؛ هر چند که عین الفعلش هم حرف عله
است.

و در موزون فَعَلَ (با کسر عین) از کلمه ای که عین الفعل و لام الفعلش حرف
عله باشد می گویی: حَيِّي همانند رَضِي؛ یعنی بدون اعلال در عین الفعل. و در این
مثال، ادغام یاء اول در دوم صحیح است؛ یعنی بگوییم: حَيٌّ و حتی در بیشتر موارد
اینگونه استعمال می شود و در قرآن کریم هم با ادغام وارد شده است: «وَ يَحْيِي مَنْ
حَيٌّ عَن بَيْنِهِ» (انفال/۴۲). و در این صیغه «حَيِّي» (با کسر حاء) هم درست است؛
یعنی بانقل کردن حرکت یاء اول به حاء. و مضارع حَيِّي «یحیا» است بدون ادغام؛
زیرا اگر ادغام شود يَحْيِي خواهد شد و ضمه بر یاء قرار می گیرد.

در يَحْيَا اگر چه الفش منقلب از یاء است اما به صورت الف نوشته می شود؛ زیرا
الف منقلب از یاء اگر ما قبلش یاء باشد به صورت الف نوشته می شود جز در دو
کلمه ی یحیی و ریی در صورتی که عَلَم باشند.



وَ الْأَمْرُ إِحْيَىٰ كَارِضٌ، وَ أَحْيَىٰ يُحْيِي كَأَعْطَىٰ يُعْطِي، وَ حَايَا يُحَايِي مُحَايَاةً، وَ اسْتَحْيَىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْيَاءً، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اسْتَحْيَ يَسْتَحْيِي اسْتِحْيَاءً، وَ ذَلِكَ

مصدر حَيٌّ «حیوة» است اصل آن حَيَّة بوده، یاء دوم به الف تبدیل شده است؛ زیرا متحرک و ما قبلش مفتوح است. و الفش به صورت واو نوشته می‌شود و این بر لغت کسانی است که الف را مایل به واو تلفظ می‌کنند و در قرآن‌هایی که با رسم الخط حضرت عثمان (رض) نوشته شده‌اند کلمه‌ی «حیاء» و «صلاة» و «زکاة» و «ربا» با واو نوشته شده‌اند. و باید دانست که رسم الخط قرآن، دارای قاعده‌ی منضبط نیست و رعایت کردن آن در غیر قرآن لازم نخواهد بود حتی بهتر است این کلمات و امثال آن‌ها با املا‌ی درست نوشته شوند. و نیز اگر این کلمات در عبارات فارسی به کار گرفته شدند بهتر است تاء گردشان با تاء کشیده نوشته شود.

صفت مشبیه‌ی حَيٌّ برای مفرد «حَيٌّ» است. و در ماضیِ مثنای مذکر غائب، با ادغام «حَيًّا» و بدون ادغام «حَيِّا» و برای مثنای مذکرِ صفت مشبیه «حَيَّان» گفته می‌شود و صیغه‌ی ماضی جمع مذکر غائب با ادغام «حَيُّوا» و با فک ادغام «حَيِّووا» و مثال صفت مشبیه برای جمع مذکر «أحیاء» است. و در ماضی جمع مذکر غائب، «حَيُّوا» هم درست است؛ یعنی با تخفیف یاء، همانند «رَضُوا». اصل آن حَيِّووا بود همانند رَضُوا ضمه بر یاء دوم سنگین بود به یاء اول نقل شد (بعد از حذف کسره‌ی یاء اول) و سپس به خاطر التقاء ساکنین یاء دوم حذف شد؛ بنابراین بر وزن فَعُوا می‌باشد؛ زیرا لام‌الفعلش محذوف است.

﴿وَ الْأَمْرُ إِحْيَىٰ كَارِضٌ﴾ و امر حَيٌّ «إحْيَى» است همانند اِرْضَ ﴿وَ أَحْيَىٰ يُحْيِي كَأَعْطَىٰ يُعْطِي﴾ و أَحْيَىٰ يُحْيِي همانند اَعْطَىٰ يُعْطِي است ﴿وَ حَايَا يُحَايِي مُحَايَاةً، وَ اسْتَحْيَىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْيَاءً﴾ و باب مفاعله‌ی حَيٌّ، حَايَا يُحَايِي مُحَايَاةً و باب استفعال آن، اسْتَحْيَىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْيَاءً است ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اسْتَحْيَ يَسْتَحْيِي اسْتِحْيَاءً﴾ و بعضی از عرب‌ها می‌گویند: اسْتَحَّ يَسْتَحِّي اسْتِحْيَاءً ﴿وَ ذَلِكَ



لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ كَمَا قَالُوا: لَا أُذْرِي فِي لَا أُذْرِي

لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ ﴿ و این حذف به خاطر زیادی استعمال است ﴿ كَمَا قَالُوا: لَا أُذْرِي فِي لَا أُذْرِي ﴿ همانگونه که به جای «لا أُذْرِي» گفته اند «لا أُذْرِي». (شرح) فعل امر حَيَّ «إِحْيَى» است همانند اِرْضَ. اصل آن تَحْيَا است حرف مضارعه را حذف و در ابتدای کلمه همزه‌ی وصل مکسور را افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم اِحْيَى شد و دیگر مثال‌های آن اینگونه است: اِحْيَا، اِحْيَاوَا، اِحْيَى، اِحْيَا، اِحْيَيْنَ.

باب افعال حَيَّ «أَحْيَى، يُحْيِي» است همانند أعطَى يعطِي؛ یعنی احکام ناقص بر آن‌ها اجرا می‌شود نه احکام اجوف. فعل مضارع این صیغه در حالت نصب هم ادغام نمی‌شود؛ یعنی اَنْ يُحْيِي گفته نمی‌شود. در قرآن آمده است. «أَنْ يُحْيِي الْمَوْتَى» (قیامة/۴۰)

باب مفاعله‌ی حَيَّ «حایا، يُحایي، محایاة» و باب استفعال آن «إِسْتَحْيَى، يَسْتَحْيِي، اِسْتَحْيَاء» است.

اسم فاعلِ اِحْيَى مُحْيٍ و اسم فاعلِ اِسْتَحْيَى مُسْتَحْيٍ است. در اصل مُحْيِي و مُسْتَحْيِي بوده‌اند همانند مکرم و مستخرج؛ ضمه بر یاء سنگین بود (مُحْيِيْن، مُسْتَحْيِيْن) حذف شد در بین یاء دوم و توین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید مُحْيٍ و مُسْتَحْيٍ شدند بر وزن مُفَعٍ و مُسْتَفَعٍ؛ زیرا لام‌الفعلشان محذوف است.

بعضی از عرب‌ها در اِسْتَحْيَى، يَسْتَحْيِي، اِسْتَحْيَاءَ عین الفعل را حذف می‌کنند و می‌گویند: اِسْتَحَى، يَسْتَحِي، اِسْتَحَاءَ. استحی در اصل اِسْتَحْيَى بوده عین الفعل حذف و حاء مفتوح شد؛ زیرا الف مقتضی فتحه‌ی ماقبلش است.

بدانکه این حذف، لغت قبیله‌ی تمیم است اما در لغت حجاز که اصل و مشهور است و قرآن با آن لغت نازل شده است عین الفعل ثابت می‌باشد همانگونه که در قرآن مجید آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي» (بقره/۲۶) و مانند «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ» (بقره/۴۹). يَسْتَحْيُونَ، در اصل يَسْتَحْيِيُونَ است مانند



يَسْتَخْرِجُونَ كسره بر ياء سنگین بود حذف شد در بین حاء و ياء (فاء الفعل و عین الفعل) التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف شد يَسْتَحْيُونَ گردید.

قبلاً گفته شد: احکام ناقص بر لفیف مقرون اجرا خواهد شد نه احکام اجوف؛ بنابراین حذف عین الفعل از این صیغه به خاطر اعلال نیست؛ بلکه به خاطر استعمال کردن زیاد آن است همانگونه که مصنف فرمود. و نمونه‌ی این مسأله در موارد دیگر هم ثابت است مثلاً عرب‌ها به جای «لا أدري» می‌گویند: «لا أدري»؛ یعنی یاء را حذف می‌کنند و نیز به جای لم یکن، لم تکن، لم أکن، و لم نکن می‌گویند: لم ینک، لم تک، لم أک، و لم نک؛ یعنی حذف یاء لا أدري و نون این چهار کلمه تنها به خاطر کثرت استعمال است.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. لفیف مقرون به چه معناست و چرا این اسم بر معتل العین و لام اطلاق شده است؟
۲. در شیباً و ریان چه اعلالی صورت گرفته است؟
۳. به دلیل عقلی لفیف مفروق چند نوع است و چند نوع از آن وجود دارد؟
۴. يَسْتَحْيِي را صرف کنید!



الْخَامِسُ، الْمُعْتَلَّ الْفَاءِ وَاللَّامُ، وَ يُقَالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَفْرُوقُ فَتَقُولُ: وَقِي كَرَمِي يَقِي يَقِيَانُ يَقُونَ إِلَى آخِرِهِ، وَ الْأَمْرُ مِنْهُ قِي فَيَصِيرُ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ، وَ يَلْزِمُهُ الْهَاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ قَهْ، وَ تَقُولُ فِي التَّكْيِيدِ: قَيْنٌ، قِيَانٌ، قُنٌّ، قِنٌّ، قِيَانٌ قَيْنَانٌ، وَ قَيْنٌ قُنٌّ قِنٌّ، وَ تَقُولُ: وَجِي يُوْجِي كَرَضِي يَرْضِي، وَ الْأَمْرُ اِيْجَ كَارِضٌ

«الْخَامِسُ، الْمُعْتَلَّ الْفَاءِ وَاللَّامُ» پنجم، معتل الفاء و لام است «وَ يُقَالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَفْرُوقُ» و این نوع، لفیف مفروق هم خوانده می شود «فَتَقُولُ: وَقِي كَرَمِي يَقِي يَقِيَانُ يَقُونَ إِلَى آخِرِهِ»؛ پس می گویی: وقی همانند رمی، یقی، یقیان، یقون تا آخر آن «وَ الْأَمْرُ مِنْهُ قِي فَيَصِيرُ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ» و امر وقی «قی» است؛ پس در فعل امر، یک حرف خواهد شد «وَ يَلْزِمُهُ الْهَاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ قَهْ» و در وقف، برای «قی» هاء لازم است مانند «قَه» «وَ تَقُولُ فِي التَّكْيِيدِ: قَيْنٌ، قِيَانٌ، قُنٌّ، قِنٌّ، قِيَانٌ قَيْنَانٌ» و در حین تأکید [با نون ثقیله] می گویی: قَيْنٌ تا قَيْنَانٌ «وَ الْخَفِيفَةُ قَيْنٌ قُنٌّ قِنٌّ» و همراه [نون خفیفه می گویی]: [قَيْنٌ قُنٌّ قِنٌّ]. «وَ تَقُولُ: وَجِي يُوْجِي كَرَضِي يَرْضِي، وَ الْأَمْرُ اِيْجَ كَارِضٌ» و می گویی: وَجِي يُوْجِي همانند رَضِي يَرْضِي و امر آن اِيْجَ است همانند اِرْضِ.

(شرح) نوع پنجم از هفت نوع معتل، معتل الفاء و لام است؛ یعنی کلمه‌ای که فاء الفعل و لام الفعلش حرف عله است و این نوع معتل را لفیف مفروق هم نامیده‌اند؛ زیرا دو حرف عله در آن تجمع کرده‌اند و در بین آن‌ها فاصله انداخته شده است.

با دلیل عقلی، این نوع معتل می تواند دارای چهار قسم باشد:

۱. فاء الفعل و لام الفعل، هر دو یاء باشند.
۲. فاء الفعل و لام الفعل، هر دو واو باشند.
۳. فاء الفعل یاء و لام الفعل واو باشد.
۴. فاء الفعل واو و لام الفعل یاء باشد.



و در کلام عرب تنها قسم چهارم وجود دارد؛ ولی در قسم اول کلمه‌ی «یَدِی» که به معنای «أَنْعَمَ» است وارد شده است.

این نوع از معتل، تنها از سه باب دوم و چهارم و پنجم آمده است و مثال باب دوم و چهارم در متن آمده و مثال باب پنجم «وَلِیِّ یَلِی» می‌باشد؛ پس بنابر این توضیح می‌گویی: وَقِیْ هَمَانِد رَمِی و در مضارعش می‌گویی: یَقِی، یَقِیَان، یَقُون، تَقِی، تَقِیَان، یَقِیْن، تَقِی، تَقِیَان، تَقُون، تَقِیْن، تَقِیَان، تَقِیْن، اَقِی، نَقِی.

یَقِی، در اصل یَوْقِی بود مانند یَضْرِبُ، واو ش حذف گردید؛ زیرا در بین یاء مفتوح و کسره قرار گرفته بود و ضمه‌ی لام‌الفعل هم حذف گردید؛ زیرا ضمه بر یاء سنگین است؛ بنابراین، اعلال مثال و ناقص بر آن اجرا شده است.

یَقُون، در اصل یَوْقُون بوده است و او اول به دلیل قاعده‌ی سابق حذف شد و سپس ضمه‌ی یاء به قاف نقل گردید (بعد از حذف کسره‌ی قاف) در بین یاء و او التقاء ساکنین رخ داد یاء که لام‌الفعل است حذف شد یَقُون گردید بر وزن یَعُون؛ زیرا فاء‌الفعل و لام‌الفعل حذف شده‌اند.

تَقِیْن، (مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَوْقِیْن بود مانند تَضْرِبِیْن و او حذف گردید و کسره که بر یاء اول بود و سنگین بود حذف شد در بین هر دو یاء التقاء ساکنین رخ داد یاء اول که لام‌الفعل است حذف گردید تَقِیْن شد بر وزن تَعِیْن با حذف فاء‌الفعل و لام‌الفعل.

تَقِیْن (جمع مؤنث مخاطب) اصلش تَوْقِیْن مانند تَضْرِبِیْن و او حذف گردید تَقِیْن شد بر وزن تَعْلَنْ؛ زیرا تنها فاء‌الفعل حذف گردیده است. و از این توضیح آشکار شد هر چند که لفظ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب با جمع آن مساوی است اما در واقع و در تقدیر با هم اختلاف دارند.

در فعل امر این صیغه می‌گویی: «قِ» که یک حرف آن باقی است که بر وزن «ع» می‌باشد؛ زیرا فاء‌الفعل و لام‌الفعلش محذوف است؛ اصلش «تقی» است حرف



مضارع و لام‌الفعل را حذف کردیم «قِ» شد. و در حالت وقف، لازم است هاء سکت به آخر آن وصل شود؛ یعنی بگویی: «قَه»؛ زیرا اگر قاف را ساکن کنی ابتدا به سکون رخ می‌دهد و اگر آن را ساکن نکنی وقف بر حرکت خواهد شد که این دو امر، ممتنع هستند؛ ولی در حالت وصل نیازی به هاء سکت نیست مانند «قِ یا رَجُلٌ». و پنج صیغهی باقیمانده‌ی امر عبارتند از: قِیا، قُوا، قِی، قِیا قِین. چهار صیغهی اول، از تَقِیان، تَقُون، تَقِین و تَقِیان گرفته شده‌اند؛ حرف مضارعه و نون عَوْض رفعشان حذف شده است و صیغهی آخر از تَقِین گرفته شده است با حذف تاء.

در حین الحاق نون ثقیله به این شش صیغهی امر می‌گویی: قِین، قِیان، قُن، قِین، قِیان، قِینان.

قِین، در اصل «قِ» بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم لام‌الفعل محذوف را برگرداند و آن را مفتوح کرد قِین شد؛ زیرا لام‌الفعل فعل ناقص همانند حرکت فعل صحیح است و همانگونه که با الحاق نون تأکید به امر صحیح، حرکت محذوف برمی‌گردد با الحاق نون تأکید به امر ناقص هم لام‌الفعل برمی‌گردد.

قِیان، در اصل «قِیا» بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کرده و آن را مکسور کردیم قِیان شد.

قُن، در اصل «قُوا» بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد واو را حذف کردیم؛ زیرا ضمه‌ی ماقبلش بر آن دلالت می‌کرد.

قِین، در اصل «قِی» بود نون ثقیله را به آن اضافه کردیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد یاء را حذف کردیم چون کسره‌ی ماقبلش بر آن دلالت می‌کرد.

قِیان، همانند قِیان اول درست می‌شود.

قِینان، در اصل قِین بود نون ثقیله را به آخر آن اضافه کرده و بعد از نون جمع الفی را قرار داده و نون ثقیله را مکسور کردیم قِینان شد.

و در حین الحاق نون خفیفه می‌گویی: قِین، قُن، قِین؛ یعنی نون خفیفه به همین



سه صیغه الحاق می‌شود؛ زیرا همانگونه که در بحث نون تأکید گذشت نون خفیفه به صیغه‌های مثنی و جمع مؤنث لاحق نخواهد شد.

در لفیف مفروق باب چهارم از کلمه‌ی «الوجی» می‌گویی: وَجِي يُوْجِي همانند رَضِي يَرْضِي؛ یعنی در تمام احکام و تصریفات همانند رَضِي يَرْضِي خواهد بود. و امر این کلمه «إِيج» است مانند اِرْض. از تَوْجِي گرفته شده است حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن ساکن بود همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم اُوْج شد و سپس واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود در نتیجه اِيج گردید.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. به دلیل عقلی لفیف چند نوع است و چند نوع آن موجود می‌باشد؟
۲. فعل امر «رَه» را با نون ثقیله و خفیفه مؤکد کنید!



السَّادِسُ، الْمُعْتَلُ الْفَاءُ وَالْعَيْنُ كَيِّنٍ فِي اسْمِ مَكَانٍ وَ يَوْمٍ وَ وَيْلٍ وَ
لَا يُبْنَى مِنْهُ فِعْلٌ

﴿السَّادِسُ، الْمُعْتَلُ الْفَاءُ وَالْعَيْنُ﴾ [نوع] ششم؛ معتل الفاء و عین است
﴿كَيِّنٍ فِي اسْمِ مَكَانٍ وَ يَوْمٍ وَ وَيْلٍ﴾ مانند «یئین» که اسم مکانی است و «یوم» و
«ویل» ﴿وَ لَا يُبْنَى مِنْهُ فِعْلٌ﴾ و از این نوع، فعل بنا نمی شود.

(شرح) نوع ششم از هفت نوع معتل، معتل الفاء و عین است؛ یعنی کلمه‌ای
که عین الفعل و لام الفعلش حرف عله هستند که با دلیل عقلی، چهار قسم است:

۱. فاء الفعل و عین الفعل، هر دو یاء باشند.

۲. فاء الفعل و عین الفعل، هر دو واو باشند.

۳. فاء الفعل یاء و عین الفعل واو باشد.

۴. فاء الفعل واو و عین الفعل یاء باشد.

و قسم دوم آن وجود ندارد. و مصنف برای هر یک از سه قسم دیگر یک مثال
ذکر کرده است مانند «یئین» که اسم مکانی است و «یوم» (=روز) و «ویل» که
کلمه‌ی عذاب و نیز اسم وادی واقع در جهنم است. و از این قسم، فعل بنا
نمی شود؛ زیرا فعل از اسم سنگین تر است و این نوع از معتل از انواع سابق سنگین تر
می باشد؛ زیرا با دو حرف سنگین شروع می شود.



السَّابِغُ، الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ وَالْعَيْنُ وَاللَّامُ، وَذَلِكَ وَاوٌ وَيَاءٌ لِاسْمَيْ الْحَرْفَيْنِ

﴿السَّابِغُ، الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ وَالْعَيْنُ وَاللَّامُ﴾ [نوع] هفتم، معتل الفاء و عین و لام است ﴿وَذَلِكَ وَاوٌ وَيَاءٌ لِاسْمَيْ الْحَرْفَيْنِ﴾ و این نوع عبارت است از کلمه‌ی «واو» و «یاء» که اسم دو حرف هستند.

(شرح) نوع هفتم از هفت نوع معتل، معتل الفاء و عین و لام است؛ یعنی کلمه‌ای که هر سه حرف اصلی‌اش حرف عله باشد که این نوع معتل، تنها دو مثال دارد: واو و یاء که هر یک از آن‌ها اسم یکی از حروف هجاء است (و - ی).

واو، در اصل وَوَّوٌ و بعضی هم گفته‌اند: وَيَوُّ بوده است واو دوم به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود. و اصل یاءٌ يَيَّيٌّ و بعضی هم گفته‌اند: يَوَّيٌّ بوده است یاء دوم به الف و سپس به خاطر تخفیف، یاء سوم به همزه قلب گردید.



فَصَلِّ فِي الْمَهْمُوزِ حُكْمُ الْمَهْمُوزِ فِي تَصَارِيْفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيْحِ لِأَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيْحٌ، لَكِنَّهَا قَدْ تُخَفَّفُ إِذَا وَقَعَتْ غَيْرَ أَوَّلٍ لِأَنَّهَا حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ أَقْصَى الْحَلْقِ فَتَقُولُ: أَمَلٌ يَأْمُلُ كَنَصَرَ يَنْصُرُ، وَ الْأَمْرُ أَوْمَلُ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ وَأَوًّا لِأَنَّ الْهَمْزَتَيْنِ إِذَا التَّقَّتَا فِي كَلِمَةٍ وَاجِدَةٌ وَ

﴿فَصَلِّ فِي الْمَهْمُوزِ﴾ این فصلی است در بیان مهموز ﴿حُكْمُ الْمَهْمُوزِ فِي تَصَارِيْفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيْحِ﴾ حکم مهموز در تصریفات فعلش همانند حکم صحیح است ﴿لِأَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيْحٌ﴾ زیرا همزه حرف صحیح است. (شرح) مهموز در اصطلاح علمای صرف عبارت از کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش همزه باشد و با دلیل عقلی می‌تواند همانند معتل، دارای هفت نوع باشد اما تنها سه نوع آن در کلام عرب وارد شده است: مهموزالفاء؛ یعنی کلمه‌ای که فاء‌الفعلش همزه است؛ مهموزالعین؛ یعنی کلمه‌ای که عین‌الفعلش همزه می‌باشد و مهموزاللام؛ کلمه‌ای که لام‌الفعلش همزه است.

به علت اینکه همزه حرف صحیح است؛ یعنی حرف عله نیست می‌تواند حرکات سه گانه را قبول بکند؛ ولی حروف عله اینگونه نیستند؛ همانگونه که توضیح آن به تفصیل گذشت، در نتیجه حکم مهموزی که از تضعیف و حروف عله خالی است در تصریفات فعلش؛ یعنی در تحویل مصدر به فعل ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و مفعول و... همانند حکم صحیح است؛ ولی به خاطر اینکه همزه حرفی شدید است گاهی اوقات در آن تخفیف خواهد شد، همانطوری که مصنف فرموده است:

﴿لَكِنَّهَا قَدْ تُخَفَّفُ إِذَا وَقَعَتْ غَيْرَ أَوَّلٍ﴾ ولی گاهی اوقات، همزه تخفیف می‌شود؛ به شرطی که در غیر اول کلمه قرار بگیرد ﴿لِأَنَّهَا حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ أَقْصَى الْحَلْقِ﴾ زیرا همزه حرف شدیدی است که از دورترین مخرج حلق تولید می‌شود ﴿فَتَقُولُ: أَمَلٌ يَأْمُلُ كَنَصَرَ يَنْصُرُ﴾؛ پس می‌گویی: «أَمَلٌ يَأْمُلُ» همانند نصر ینصر ﴿وَالْأَمْرُ أَوْمَلُ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ وَأَوًّا لِأَنَّ الْهَمْزَتَيْنِ إِذَا التَّقَّتَا فِي كَلِمَةٍ وَاجِدَةٌ وَ



ثَانِيَتُهُمَا سَاكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُهَا بِحَرَكَةِ مَا قَبْلَهَا كَ: ءَامِنَ وَ أُؤْمِنَ وَ إِيْمَانًا

ثَانِيَتُهُمَا سَاكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُهَا بِحَرَكَةِ مَا قَبْلَهَا و امر اَمَل «اؤْمَلُ» است با قلب کردن همزه‌ی [دوم] به واو؛ زیرا هرگاه در یک کلمه دو همزه با هم جمع شدند و دومین آن‌ها ساکن بود واجب است به حرکت ماقبلش قلب شود ﴿ك: ءَامِنَ وَ أُؤْمِنَ وَ إِيْمَانًا﴾ مانند ءَامِنَ وَ أُؤْمِنَ وَ إِيْمَانًا.

(شرح) تخفیف همزه با قلب و حذف و... تنها در صورتی است که همزه، اولین حرف تلفظ شده‌ی کلمه نباشد؛ یعنی برای تخفیف آن، لازم است حرفی در جلو آن قرار گرفته باشد مثلاً همزه‌ی موجود عین الفعل یا لام الفعل باشد. و این تخفیف به این علت است که همزه حرف شدید است؛ زیرا از دورترین مخرج حلق خارج می‌شود؛ بنابراین اَمَل یاؤْمَلُ همانند نَصَرَ يَنْصُرُ است. و امر این صیغه اؤْمَلُ خواهد بود در اصل اؤْمَلُ بود از تَأْمَلُ گرفته می‌شود حرف مضارعه را حذف کرده و همزه‌ی وصل مضموم را به اول آن افزوده و لام الفعل را ساکن کردیم اؤْمَلُ شد و سپس همزه‌ی دوم به واو قلب گردید؛ زیرا هرگاه در یک کلمه دو همزه با هم جمع شوند و دومین آن‌ها ساکن باشد واجب است همزه‌ی دوم به جنس حرکت همزه‌ی اول قلب گردد؛ یعنی اگر همزه‌ی اول مفتوح بود دومی به الف و اگر مضموم بود دومی به واو و اگر اولی مکسور بود دومی به یاء قلب خواهد شد مانند ءَامِنَ که فعل ماضی معلوم باب افعال است در اصل اَمِنَ بوده مانند اَكْرَمَ چون همزه‌ی دوم، ساکن و اولی مفتوح بود دومی به الف تبدیل شد و ءَامِنَ گردید.

اؤْمِنَ، فعل ماضی مجهول باب افعال است در اصل اؤْمِنَ بوده مانند اَكْرَمَ همزه‌ی دوم به واو قلب گردید؛ زیرا ساکن و همزه‌ی ماقبلش مضموم بود. ایمان، مصدر باب افعال است اصلش اِئْمَانُ بود مانند اِكْرَامُ چون همزه‌ی دوم، ساکن و اولی مکسور بود دومی به یاء تبدیل شد.

مصنف فرمود: «هرگاه دو همزه با هم در یک کلمه جمع شوند» و این به آن معناست که اگر قبل از همزه‌ی ساکن حرف غیر همزه بود و یا دو همزه‌ای که در



فَإِنْ كَانَتْ الْأُولَى هَمْزَةً وَصَلِ تَعَوُّدُ الثَّانِيَةِ عِنْدَ الْوَصْلِ إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهَا

کنار هم قرار گرفته‌اند در دو کلمه بودند قلب کردن همزه‌ی دوم به حرکت حرف ماقبلش واجب نیست؛ بلکه جایز است مانند «رَأْس»، «رِئِم» و «بُؤْس» و مانند «حَادِيٍّ ائِرُّ» که جایز است بگوییم: رَاس، رِيم، بُوس، و حَادِيٍّ ائِرُّ.

﴿فَإِنْ كَانَتْ الْأُولَى هَمْزَةً وَصَلِ﴾ اگر همزه‌ی اول از آن دو همزه‌ای که دوم آن‌ها به واو یا یاء قلب شده است همزه‌ی وصل بود ﴿تَعَوُّدُ الثَّانِيَةِ عِنْدَ الْوَصْلِ﴾ در حین وصل، همزه‌ی دوم برمی‌گردد ﴿إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهَا﴾ به شرطی که [بعد از حذف همزه‌ی وصل] ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد.

(شوخ) در کلمه‌ای که همزه‌ی دوم آن به واو یا یاء قلب شده است اگر همزه‌ی اول همزه‌ی وصل بود و این کلمه به کلمه‌ی قبل از آن وصل شد؛ یعنی همزه‌ی اول در بین این دو کلمه حذف گردید همزه‌ی دومی که به واو یا یاء قلب شده بود برمی‌گردد؛ زیرا یکی از شرایط قلب کردن همزه این است که قبل از همزه‌ی ساکن، همزه باشد و در اینجا همزه‌ی اول حذف شده است و در نتیجه نمی‌توانیم دومی را قلب بکنیم. و در این مسأله تفاوتی نیست بعد از حذف همزه‌ی اول (همزه‌ی وصل) ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم و مثال آن‌ها به ترتیب عبارتند از: «إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا» (انعام/۷۱) که قبل از وصل کردن به کلمه‌ی «الْهُدَى» «إِئْتِنَا» خوانده می‌شد و هنگامی که به کلمه‌ی الهدی وصل و همزه‌ی اول حذف شد همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده بود برگشت.

«فَلْيُؤَدِّ الَّذِي ائْتَمِنَ» (بقره/۲۸۳) که قبل از وصل کردن به کلمه‌ی «الذی» «أُوْتَمِنَ» بود و بعد از وصل کردن به الذی و حذف کردن همزه‌ی وصل همزه‌ی دوم که به واو قلب شده بود برگشت.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ» (توبه/۴۹) که قبل از وصل کردن «يقول» «إِئْذَنْ» بود و بعد از آن و حذف همزه‌ی وصل همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده بود برگشت. مصنف فرمود: «این برگشتن همزه‌ی دوم در صورتی است که بعد از حذف



وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ مِنْ حُذْ وَ كُلُّ وَ مُرٌ عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ، وَ قَدْ يَجِيءُ أَوْمُرٌ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوَصْلِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»

همزه‌ی وصل، ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد» ولی در این سه مثال مشاهده کردی، که فرقی نیست مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم؛ پس مقید کردن این برگشتن به این شرط مذکور، سهواست در نتیجه حذف عبارت «إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهَا» لازم است.

«وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ مِنْ حُذْ وَ كُلُّ وَ مُرٌ عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ» بر خلاف قیاس، به علت زیادی استعمال، از «حُذْ» و «كُلُّ» و «مُرٌ» همزه‌ی اصلی حذف شده است «وَ قَدْ يَجِيءُ أَوْمُرٌ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوَصْلِ» و گاهی اوقات «أَوْمُرٌ» بر اصل می‌آید [که این صورت] در حالت وصل است «كَقَوْلِهِ تَعَالَى «وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»» مانند این قول خداوند متعال «وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»

(شرح) در سه کلمه‌ی «حُذْ» و «كُلُّ» و «مُرٌ» به خاطر زیادی استعمالشان در کلام عرب، فاء‌العملشان (همزه‌ی دوم) حذف شده است و این حذف بر خلاف قیاس است؛ یعنی قیاس این است که «أَوْحُذْ» و «أَوْكُلُّ» و «أَوْمُرٌ» باشند؛ زیرا از تَأْخُذُ و تَأْكُلُ و تَأْمُرُ گرفته شده‌اند تاء مضارعه حذف و همزه‌ی وصلی مضموم افزوده و لام‌الفعل حذف شده است أَوْحُذُ و أَوْكُلُّ و أَوْمُرٌ شده‌اند اما قبل از قلب کردن همزه‌ی دوم به واو این همزه حذف گردید و به خاطر عدم نیاز به همزه‌ی وصل، آن هم حذف شد در نتیجه حُذْ و كُلُّ و مُرٌ شدند.

(نکته) حذف همزه در حذ و كل و مر واجب و در مُرٌ جایز است؛ زیرا استعمال حذ و كل از استعمال مر بیشتر است؛ پس آوردن هر سه کلمه در یک سِلک، خالی از اشکال نیست.

گاهی اوقات در حین وصل، «أَوْمُرٌ» بر اصل آمده است و همانگونه که به تازگی گذشت: در حین وصل، همزه‌ی دوم برمی‌گردد و به صورت واو تلفظ نخواهد



وَأَزَّرَ يَأْزِرُ كَضَرَبَ يَضْرِبُ، إِزِيرُ. وَ أَدَّبَ يَأْدُبُ كَكَرَّمَ يَكْرُمُ أُوْدُبُ. وَ سَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنْعَ يَمْنَعُ، وَ يَجُوزُ سَالَ يَسَالُ سَلٌ. وَ ءَابَ يَأْوُبُ أَبٌ، وَ سَاءَ يَسْأُوءُ سُؤٌ كَصَانَ يَصُونُ صُنٌ، وَ جَاءَ يَجِيءُ جِيٌّ كَكَالَ يَكِيلُ كِلٌ، فَهَوَ سَاءٌ وَجَاءٌ

شد مانند آیهی «وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» (طه/۱۲۳) که همزه‌ی وصل، حذف شده و همزه‌ی اصلی باقی است. املا‌ی صحیح این کلمه این است که همزه‌ی وصل و همزه‌ی فاء‌الفعل نوشته شوند اما چون همزه‌ی وصل در لفظ حذف شده در کتابت هم آن را حذف کرده‌اند،

﴿وَأَزَّرَ يَأْزِرُ كَضَرَبَ يَضْرِبُ، إِزِيرُ﴾ و ﴿أَزَّرَ يَأْزِرُ﴾ همانند ضرب یضرب است [و امر آن] *إِزِيرُ* می‌باشد ﴿وَأَدَّبَ يَأْدُبُ كَكَرَّمَ يَكْرُمُ أُوْدُبُ﴾ و ﴿أَدَّبَ يَأْدُبُ﴾ همانند *كَرَّمَ يَكْرُمُ* است [و امر آن] *أُوْدُبُ* می‌باشد ﴿وَسَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنْعَ يَمْنَعُ﴾ و ﴿سَأَلَ يَسْأَلُ﴾ همانند *مَنْعَ يَمْنَعُ* است ﴿وَيَجُوزُ سَالَ يَسَالُ سَلٌ﴾ و *سَالَ يَسَالُ سَلٌ* هم درست است ﴿وَأَبَ يَأْوُبُ أَبٌ، وَ سَاءَ يَسْأُوءُ سُؤٌ كَصَانَ يَصُونُ صُنٌ﴾ و *ءَابَ يَأْوُبُ أَبٌ* و *سَاءَ يَسْأُوءُ سُؤٌ* همانند *صَانَ يَصُونُ صُنٌ* است ﴿وَجَاءَ يَجِيءُ جِيٌّ كَكَالَ يَكِيلُ كِلٌ﴾ و *جَاءَ يَجِيءُ جِيٌّ* همانند *كَالَ يَكِيلُ كِلٌ* می‌باشد ﴿فَهَوَ سَاءٌ وَجَاءٌ﴾ و اسم فاعل [سَاءٌ وَجَاءٌ] ساءٌ و جاءٌ می‌باشد.

(شرح) *أَزَّرَ يَأْزِرُ* همانند ضرب یضرب است؛ یعنی حکم مهموز الفاء باب دوم همانند حکم غیر مهموز (سالم) باب دوم است و امر این صیغه *إِزِيرُ* است همانند *إِضْرِبُ* از *تَأْزِرُ* گرفته شده است تاء مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن افزوده و لام‌الفعل را ساکن کردیم *إِزِيرُ* شد و سپس همزه‌ی دوم به یاء تبدیل شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش همزه‌ی مکسور است.

أَدَّبَ يَأْدُبُ همانند *كَرَّمَ يَكْرُمُ* می‌باشد؛ یعنی حکم مهموز الفای باب ششم همانند حکم سالم باب ششم است و امر این صیغه *أُوْدُبُ* است اصل آن *تَأْدُبُ* است حرف مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مضموم را به اول آن افزوده و لام



وَ أَسَا يَأْسُو كَدَعَا يَدْعُو، وَ أَتَى يَأْتِي كَرَمَى يَرْمِي، وَ الْأَمْرُ أَيْتٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ «تِ» تَشْبِيهَا لَهُ بِخُذْ

الفعل را ساکن کردیم اَوْدُبُ شد و سپس همزه‌ی دوم به واو قلب گردید اَوْدُبُ شد.

وَ سَأَلَ يَسْأَلُ همانند مَنَعَ يَمْنَعُ است؛ یعنی حکم مهموزالعين باب سوم همانند حکم سالم آن باب است. و فعل امر این صیغه إِسْأَلُ می‌باشد بدون هیچ تصریفی. و در این صیغه صحیح است همزه‌ی آن به الف تبدیل شود؛ یعنی در ماضی بگوییم: سَأَلَ و در مضارع: يَسْأَلُ. و امرِ مأخوذ از این مضارع، سَلْ خواهد شد. اصلش تَسْأَلُ بوده است حرف مضارعه حذف گردید و چون مابعد آن متحرک بود به آن ابتدا شد و لام‌الفعل ساکن گردید در بین الف و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد الف حذف گردید؛ زیرا حرف عله بود در نتیجه سَلْ شد بر وزن فَلَ؛ زیرا عين الفعلش محذوف است.

وَ ءَابَ يَأْوِبُ أَبٌ وَ سَاءَ يَسُوءُ سُوءٌ همانند صَانَ يَصُونُ صُنٌ هستند؛ یعنی حکم مهموزالفاء و مهموزاللام اجوف باب اول همانند حکم اجوف غیر مهموز همان باب خواهد بود. و جَاءَ يَجِيءُ جِئٌ همانند كَالَ يَكِيلُ كِلٌ است؛ یعنی حکم مهموزاللام اجوف باب دوم همانند حکم اجوف غیر مهموز همان باب است.

اسم فاعل سَاءَ سَاءٌ و اسم فاعل جَاءَ جَاءٌ است اصل آن‌ها ساوَوُ و جاييءُ است عين الفعلشان به همزه قلب شد همانند صَائِنٌ وَ بَائِعٌ سَاءَةٌ وَ جَاءَةٌ شدند و سپس همزه‌ی دوم آن‌ها (لام‌الفعل) به ياء قلب گردید؛ زیرا متطرف و ماقبلش مکسور بود سَائِيٌّ وَ جَائِيٌّ گردیدند ضمه بر ياء سنگین بود (سَائِيٌّ، جَائِيٌّ) حذف گردید در بین ياء و تنوين التقاء ساکنین رخ داد ياء حذف شد سَاءٌ وَ جَاءٌ شدند بر وزن فَاعٍ؛ زیرا عين الفعلشان محذوف است.

«وَ أَسَا يَأْسُو كَدَعَا يَدْعُو، وَ أَتَى يَأْتِي كَرَمَى يَرْمِي» وَ أَسَا يَأْسُو همانند دَعَا يَدْعُو وَ أَتَى يَأْتِي همانند رَمَى يَرْمِي است «وَ الْأَمْرُ أَيْتٍ» و امر این صیغه «أَيْتٍ» می‌باشد «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ «تِ» تَشْبِيهَا لَهُ بِخُذْ» و بعضی از عرب‌ها در امر



وَ وَايُ يَيْي كَوَقِي يَيْي، وَ اَوِي يَأَوِي أَيَا كَشَوِي يَشَوِي شَيَا، اِيوِ كِاشُو، وَ نَأِي يِنَأِي كَرَعِي يِرَعِي

این صیغه می‌گویند: «ت» که آن را به «خُذْ» تشبیه می‌کنند ﴿وَ وَايُ يَيْي، كَوَقِي يَيْي﴾ و وَايُ يَيْي مانند وَقِي يَيْي است ﴿وَ اَوِي يَأَوِي أَيَا كَشَوِي يَشَوِي شَيَا، اِيوِ كِاشُو﴾ و اَوِي يَأَوِي أَيَا مانند شَوِي يَشَوِي شَيَا است و امر آن «اِيوِ» است همانند اِشُو ﴿وَ نَأِي يِنَأِي كَرَعِي يِرَعِي﴾ و نَأِي يِنَأِي همانند رَعِي يِرَعِي است.

(شرح) و اَسَا يَأُسُو همانند دَعَا يَدْعُو است؛ یعنی حکم مهموزالفاء ناقص واوی از باب اول همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است.

و اَتِي يَأْتِي مانند رَمِي يِرْمِي است؛ یعنی حکم مهموزالفاء ناقص یائی از باب دوم همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است. و امر این صیغه «اِيْتِ» می‌باشد از تأتیی گرفته شده است حرف مضارعه حذف و در ابتدای صیغه همزه‌ی وصل مکسور افزوده و لام‌الفعل حذف گردید «اِيْتِ» شد و سپس همزه‌ی دوم به یاء قلب گردید اِيْتِ شد. و بعضی از عرب‌ها در امر این صیغه می‌گویند: «ت» بر وزن «ع» که آن را به «خُذْ» تشبیه کرده‌اند؛ یعنی به خاطر تخفیف، همزه‌ی فاء‌الفعل (همزه‌ی دوم) و سپس به خاطر بی‌نیاز بودن از همزه‌ی اول، آن هم حذف گردید «ت» شد.

وَ وَايُ يَيْي همانند وَقِي يَيْي است؛ یعنی حکم مهموزالعین لفیف مفروق از باب دوم همانند حکم لفیف مفروق غیر مهموز همان باب است. یَيْي در اصل يَوِيُّ بود مانند يَضْرِبُ واوش حذف گردید؛ زیرا در بین یاء مفتوح و کسره قرار داشت و سپس به خاطر سنگینی ضمه بر یاء ضمه هم حذف شد یَيْي گردید بر وزن يَعِلُ.

وَ اَوِي يَأَوِي أَيَا همانند شَوِي يَشَوِي شَيَا است؛ یعنی حکم مهموزالفاء لفیف مقرون از باب دوم همانند حکم لفیف مقرون غیر مهموز همان باب است. أَيَا در اصل اَوِيَا بود مانند ضَرْبًا واو به یاء قلب و سپس در یاء دوم ادغام شد. امر این صیغه اِيوِ است مانند اِشُو با قلب کردن همزه‌ی دوم به یاء. و همانگونه که قبلاً گفته شد: همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده است در حین اتصال این فعل به کلمه‌ی قبل از خود و



وَ هَكَذَا قِيَاسُ رَأَى يَرَأَى لِكِنَّ الْعَرَبِ قَدْ اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضَارِعِهِ فَقَالُوا: يَرَى يَرِيَانِ يَرُونَ تَرَى تَرِيَانِ يَرِينَ إِلَخَ، وَ اتَّفَقَ فِي الْخِطَابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ وَ الْجَمْعِ لَكِنْ وَزْنُ الْوَاحِدَةِ تَفِينِ وَ الْجَمْعِ تَفْلَنَ

سقوط همزه‌ی وصل، به همزه برمی‌گردد همانند آیه‌ی «فَأُورُوا إِلَى الْكَهْفِ» (کهف/۱۶) که قبل از اتصال فعل به فاء، «إِوُوا» بود بر وزن اِفْعُوا؛ زیرا در اصل اِوُوا بوده است همانند اِضْرِبُوا همزه‌ی دوم به یاء قلب و ضمه‌ی یاء به واو داده شد (بعد از حذف کسره‌ی واو) و سپس به علت التقاء ساکنین یاء حذف گردید اِوُوا شد و بعد از اتصالش به فاء و حذف همزه‌ی وصل، یاء دوباره همزه شد و در نتیجه فَأُورُوا گردید. و همانگونه که مشاهده می‌شود همزه‌ی وصل در کتابت هم حذف شده است.

و نَأَى يَنَأَى همانند رَعَى يَرَعَى است؛ یعنی حکم مهموزالعین ناقص یائی از باب سوم همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است.

﴿وَ هَكَذَا قِيَاسُ رَأَى يَرَأَى﴾ و قیاس رَأَى يَرَأَى همانند نَأَى يَنَأَى است ﴿لَكِنَّ الْعَرَبَ قَدْ اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضَارِعِهِ﴾ اما عرب بر حذف همزه از مضارع آن اتفاق کرده‌اند ﴿فَقَالُوا: يَرَى يَرِيَانِ يَرُونَ تَرَى تَرِيَانِ يَرِينَ إِلَخَ﴾؛ پس گفته‌اند: يَرَى، يَرِيَانِ تا آخر ﴿وَ اتَّفَقَ فِي الْخِطَابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ وَ الْجَمْعِ﴾ و در مخاطب مؤنث لفظ مفرد و جمع متفق هستند ﴿لَكِنْ وَزْنُ الْوَاحِدَةِ تَفِينِ وَ الْجَمْعِ تَفْلَنَ﴾ اما وزن مفرد، تَفِينِ و وزن جمع تَفْلَنَ است.

(شرح) بر طبق قیاس باید مضارع رأی همانند مضارع نأى باشد؛ یعنی همانگونه که مضارع نأى، يَنَأَى است باید مضارع رأى هم يَرَأَى باشد؛ ولی عرب در مضارع رأى با اتفاق نظر همزه‌ی آن را حذف کرده و گفته‌اند. يَرَى، يَرِيَانِ، يَرُونَ، تَرَى، تَرِيَانِ، تَرُونَ، تَرِينَ، تَرِيَانِ، تَرِينَ، أَرَى، نَرَى.

يَرَى، در اصل يَرَأَى بود حرکت همزه به ماقبلش نقل و سپس همزه حذف شد. همانگونه که مشاهده می‌کنی لفظ مفرد مؤنث مخاطب و جمع آن متفق است



فَإِذَا أَمَرْتِ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الْأَصْلِ: إِرَاءَ كَارِعَ، وَ عَلَى الْحَذْفِ: رَ، وَ يَلْزُمُهُ
 الْهَاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ رَهَ رِيَا رَوَا رِيَّ رِيَانِ رِيَانٌ رَوْنٌ رَيْنٌ
 رِيَانٌ رَيْنَانٌ

که برای هر دوی آنها «تَرَيْنَ» گفته می‌شود؛ اما وزنشان با هم اختلاف دارد: وزن
 مفرد «تَفْلَنَ» و وزن جمع «تَفْلَنَ» است؛ زیرا در مفرد لام‌الفعل حذف شده ولی در
 جمع ثابت است.

تَرَيْنَ (صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَرَأَيْنَ بوده است مانند تَسْأَلِينَ
 فتحه‌ی همزه به راء نقل شد و سپس حذف گردید و یاء اول (لام‌الفعل) به الف قلب
 شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود تَرَأَيْنَ گردید در بین الف و یاء التقاء ساکنین
 رخ داد الف حذف و در نتیجه تَرَيْنَ شد بر وزن تَفْلَنَ؛ زیرا عین‌الفعل و
 لام‌الفعلش محذوف است.

تَرَيْنَ (صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب) در اصل تَرَأَيْنَ بود مانند تَسْأَلْنَ فتحه‌ی
 همزه به راء نقل شد و سپس همزه حذف گردید تَرَيْنَ شد بر وزن تَفْلَنَ؛ زیرا تنها عین
 الفعلش حذف شده و لام‌الفعلش ثابت است.

﴿فَإِذَا أَمَرْتِ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الْأَصْلِ: إِرَاءَ كَارِعَ وَ عَلَى الْحَذْفِ: رَ﴾؛ پس
 هرگاه از این کلمه فعل امر بنا کنی بر اصل آن (تَرَأِي) می‌گویی: «إِرَاءَ» مانند إِرَاعَ و
 بر حذف همزه (تَرِي) می‌گویی: «رَ» ﴿وَ يَلْزُمُهُ الْهَاءُ فِي الْوَقْفِ﴾ و در حین
 وقف، هاء سکت برای «رَ» لازم است ﴿نَحْوُ رَهَ رِيَا رَوَا رِيَّ رِيَانِ رِيَانٌ رَوْنٌ رَيْنٌ﴾ مانند رَهَ
 رِيَا رَوَا رِيَّ رِيَانِ رِيَانٌ رَوْنٌ رَيْنٌ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ رَيْنٌ رِيَانٌ رَيْنَانٌ﴾ و با [نون] تأکید
 [ثقیله می‌گویی: رَيْنٌ رِيَانٌ رَوْنٌ رَيْنٌ رِيَانٌ رَيْنَانٌ].

(شوخ) گفتیم: اصل تَرِي تَرَأِي بود؛ پس هرگاه فعل امر را از اصل تَرِي بنا کنی
 می‌گویی: «إِرَاءَ» همانند إِرَاعَ اصل آن تَرَأِي بود حرف مضارعه را حذف کرده و چون
 مابعدش ساکن بود همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده و لام‌الفعل را
 حذف کردیم إِرَاءُ شد بر وزن إِفْعَ. و اگر فعل امر از تَرِي که عین‌الفعلش محذوف



فَهُوَ رَأٍ رَائِيَانٍ، رَأُونٌ كَرَاعٍ رَاعِيَانٍ رَاعُونٌ، وَ ذَاكَ مَرِيٌّ كَمَرِعِيٌّ.

است بنا شود می‌گویی: «ر». اصلش تری بود حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن متحرک بود به آن ابتدا نموده و لام‌الفعل را حذف کردیم «ر» شد بر وزن «ف». و در حین وقف لازم است هاء سکت به آخر «ر» افزوده شود، هانظوری که در «قه» بیان شد؛ بنابراین می‌گویی: ره، ریا، رُوا، رِي، ریا، رَيْن. و با نون تأکید ثقیله می‌گویی: رَيْنٌ، رِيَانٌ، رُونٌ، رِيْنٌ، رِيَانٌ، رَيْنَانٌ.

رَيْنٌ، قبل از تأکید رَه بود با الحاق نون تأکید هاء سکت حذف شد و لام‌الفعل برگشت، همانظوری که در بحث اُغزُونٌ توضیح داده شد.

رُونٌ، در اصل رُوا بود با الحاق نون تأکید به آن در بین واو و نون تأکید التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مفتوح بود حذفش جایز نبود لذا آن را با حرکت مناسب که ضمه است تحریک کردیم رُونٌ شد و با این توضیح ساختن رَيْنٌ هم آسان است.

و همراه نون تأکید خفیفه می‌گویی: رَيْنٌ، رُونٌ، رَيْنٌ؛ یعنی این سه صیغه خواهد داشت؛ زیرا همانگونه که در بحث نون تأکید گذشت نون خفیفه به سه صیغه‌ی مثنی و جمع مؤنث لاحق نمی‌شود.

﴿فَهُوَ رَأٍ رَائِيَانٍ، رَأُونٌ كَرَاعٍ رَاعِيَانٍ رَاعُونٌ﴾ اسم فاعل رأی، راءِ رَائِيَانٍ رَأُونٌ است همانند راعِ رَاعِيَانٍ رَاعُونٌ ﴿وَ ذَاكَ مَرِيٌّ كَمَرِعِيٌّ﴾ و اسم فاعل آن مَرِيٌّ است مانند مَرِعِيٌّ.

(شوح) راءِ، در اصل رَائِيٌّ بوده است مانند سائلٌ ضمه بر یاء سنگین بود (رَائِيُّن) حذف گردید در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید راءِ شد بر وزن فاع.

مَرِيٌّ، در اصل مَرُؤِيٌّ بود مانند مسؤول، واو و یاء در یک کلمه با هم جمع شدند و اولین حرف آن‌ها ساکن بود واو به یاء قلب و در یاء دوم ادغام شد و ماقبلش مکسور گردید.



وَ بِنَاءِ أَفْعَلٍ مِنْهُ مَخَالِفٌ لِأَخْوَاتِهِ أَيْضاً فَتَقُولُ: أَرَى يُرِي إِرَاءً وَ إِرَاءَةً وَ إِرَائِيَّةً، فَهَوَ مُرٍ، وَ ذَاكَ مُرِي مُرِيَانٍ مُرَوْنٍ، مُرَاةٌ مُرَاتَانٍ مُرِيَاتٍ

﴿وَ بِنَاءِ أَفْعَلٍ مِنْهُ مَخَالِفٌ لِأَخْوَاتِهِ أَيْضاً﴾ و نیز بناء أَفْعَلٍ از رأی مخالف نظائرش است ﴿فَتَقُولُ: أَرَى يُرِي إِرَاءً وَ إِرَاءَةً وَ إِرَائِيَّةً﴾؛ پس می گوئی: أَرَى يُرِي إِرَاءً وَ إِرَاءَةً وَ إِرَائِيَّةً ﴿فَهَوَ مُرٍ، وَ ذَاكَ مُرِي مُرِيَانٍ مُرَوْنٍ، مُرَاةٌ مُرَاتَانٍ مُرِيَاتٍ﴾ و اسم فاعل أَرَى مُرٍ و اسم مفعولش مُرِي، مُرِيَانٍ، مُرَوْنٍ، مُرَاةٌ، مُرَاتَانٍ، مُرِيَاتٍ است. (شرح) همانگونه که رأی در مضارعش مخالف نأی بود؛ یعنی به جای يَرَأِي گفته می شد: يَرِي، بناء باب افعال نیز از فعل ماضی رأی مخالف نظائرش است؛ یعنی در مصدر، فعل ماضی، مضارع، امر و دیگر مشتقات، همزه ی عین الفعل حذف می گردد؛ بنابراین به جای أَرَأِي يُرِي گفته می شود: أَرَى يُرِي به این شیوه که حرکت همزه به راء نقل و سپس همزه حذف می شود؛ ولی در فعل ماضی و مضارع و امر باب افعال از نأی همزه ی عین الفعل ثابت خواهد بود و گفته می شود: أَرَأِي يُنِي، أنثی. و فعل ماضی مفرد مؤنث غائب از أَرَى أَرَتْ خواهد بود. در اصل أَرَأَيْتَ بود مانند أَكْرَمْتَ بعد از نقل فتحه ی همزه ی عین الفعل به راء همزه حذف شد و سپس یاء به الف قلب گردید؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود أَرَاتٌ گردید در بین الف و تاء التقاء ساکنین رخ داد الف حذف شد أَرَتْ گشت بر وزن أَرَتْ.

جمع مذکر غائب أَرَى يُرُونَ است در اصل يُرِيُونٌ بود مانند يُكْرِمُونَ. کسره ی همزه به راء نقل و سپس خود همزه حذف شد يُرِيُونٌ گردید ضمه بر یاء سنگین بود به راء داده شد (بعد از حذف فتحه ی راء) در بین یاء و واو التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید يُرُونَ شد؛ بنابراین وزن آن يُفُونَ است.

مصدر أَرَى، إِرَاءَةٌ، إِرَاءٌ، و إِرَائِيَّةٌ است. إِرَاءَةٌ در اصل إِرَاءِيَاءٌ بود مانند إِكْرَاماً ياء به همزه قلب شد؛ زیرا بعد از الف زائد واقع شده بود إِرَاءٌ شد و سپس فتحه ی همزه به راء داده و همانند فعلش خود همزه حذف گردید و به جای آن تائی آورده شد إِرَاءَةٌ گردید و درست است تاء آورده نشود و گفته شود: إِرَاءٌ. و إِرَائِيَّةٌ هم درست



وَ تَقُولُ فِي الْأَمْرِ: أَرِ أَرِيَا أُرُوا أَرِي أَرِيَا أَرِينِ، وَ بِالتَّأْكِيدِ: أَرِينَنَّ أَرِيَانًا
أُرَنَّ أَرِنًا أَرِيَانًا أَرِينَانًا؛ وَ فِي النَّهْيِ: لَا يُرِ لَا يُرِيَا لَا يُرُوا إِلَّاخَ، وَ
بِالتَّأْكِيدِ: لَا يُرِينَنَّ لَا يُرِيَانًا لَا يُرِينَنَّ لَا تُرِيَانًا لَا يُرِينَانًا.

است؛ یعنی بدون قلب یاء به همزه و با آوردن تاء به جای همزه‌ی محذوف.

اسم فاعل أَرِي مُرِ می‌باشد در اصل مُرِّيُّ بوده است مانند مُكْرِمٌ بعد از نقل کسره‌ی همزه به راء همزه را حذف کردیم مُرِيٌّ شد ضمه بر یاء سنگین بود (مُرِيُّنًا) آن را حذف کردیم در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء را حذف نمودیم مُرِ شد بر وزن مُفِ. و دیگر صیغه‌های اسم فاعل عبارتند از: مُرِيَانِ، مُرُونِ، مُرِيَّةُ، مُرِيَّتَانِ، مُرِيَاتٌ که در اصل، مُرِيَّانِ، مُرِيَّونِ، مُرِيَّةُ، مُرِيَّتَانِ و مُرِيَّاتٌ بوده‌اند.

اسم مفعول أَرِي مُرِي است در اصل، مُرَايٌ بوده است مانند مُكْرَمٌ فتحه‌ی همزه به راء نقل و سپس همزه حذف شد مُرِيٌّ گردید ضمه بر یاء سنگین بود (مُرِيُّنًا) حذف گردید در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید مُرِيٌّ شد بر وزن مُفَاً. و دیگر صیغه‌های اسم مفعول عبارتند از: مُرِيَانِ، مُرُونِ، مُرَاةُ، مُرَاتَانِ، مُرِيَّاتٌ که در اصل، مُرَايَانِ، مُرَايُونِ، مُرَاةُ، مُرَاتَانِ، و مُرَايَاتٌ بوده‌اند. اعلال اینها و صیغه‌های اسم فاعل آسان است؛ ولی با وجود آن اعلال مُرُونِ را بیان می‌کنیم: در اصل مُرَايُونِ بوده است مانند مُكْرَمُونِ فتحه‌ی همزه به راء نقل و سپس همزه حذف شد مُرِيُونِ گشت یاء به الف قلب گردید؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود مُرَاوُنِ شد در بین الف و واو التقاء ساکنین رخ داد الف حذف گردید مُرُونِ شد بر وزن مُفُونِ.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْأَمْرِ: أَرِ أَرِيَا أُرُوا أَرِي أَرِيَا أَرِينِ﴾ و در امر می‌گویی: أَرِ، أَرِيَا، أُرُوا، أَرِي، أَرِيَا، أَرِينِ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ: أَرِينَنَّ أَرِيَانًا أُرَنَّ أَرِنًا أَرِيَانًا أَرِينَانًا﴾ و با [نون] تأکید [ثقیله می‌گویی:] أَرِينَنَّ تا أَرِينَانًا ﴿وَ فِي النَّهْيِ: لَا يُرِ لَا يُرِيَا لَا يُرُوا إِلَّاخَ﴾ و در نهی: لَا يُرِ، لَا يُرِيَا، لَا يُرُوا تا آخر ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ: لَا يُرِينَنَّ لَا يُرِيَانًا لَا يُرِينَنَّ لَا تُرِيَانًا لَا يُرِينَانًا﴾ و با [نون] تأکید [ثقیله می‌گویی:]



همچنین در بنای باب افتعال از مهموزالفاء ناقص می‌گویی: ایتلی مانند اِقتضی. در اصل اِئْتَلی بود همزه‌ی دوم به یاء قلب شد. و دلیل بیان این کلمه همان چیزی است که در ایتال ذکر شد.

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند که چگونه مصنف ادعا می‌کند که یاء منقلب از همزه به تاء قلب نخواهد شد در حالی که در «اِئْتَزَر» و «اِئْتَخَذَ» یاء منقلب از همزه به تاء قلب شده است؟! در جواب می‌گوییم: کسی که به جای اِئْتَزَر گفته باشد اِئْتَزَر مرتکب اشتباه شده است و کلمه‌ی اِئْتَخَذَ از اِخَذَ گرفته نشده است، بلکه مجرد آن تَخَذَ می‌باشد؛ ولی در بنای باب افتعال از کلمه‌ی اِخَذَ گفته می‌شود: اِئْتَخَذَ که در اصل، اِئْتَخَذَ بوده است که همزه‌ی دوم به یاء قلب شده است و قلب آن به تاء صحیح نخواهد بود. در اینجا بحث مهموز به پایان می‌رسد و مصنف در بیان یکی دیگر از مشتقات مصدر که اسم زمان و مکان است می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. مهموز را تعریف و انواعش را بیان کنید!
۲. در چه موقعی قلب همزه به جنس حرکت ماقبل واجب است؟
۳. در چه موقعی همزه‌ی قلب شده به حرف عله، دوباره همزه خواهد شد؟
۴. خُذْ و کُلْ چه صیغه‌ای و بر چه وزنی هستند و چگونه اینگونه شده‌اند؟
۵. فعل مضارع رأی را صرف کنید!
۶. از فعل رأی مصدر، فعل ماضی، مضارع، اسم فاعل و مفعول باب افعال را بنویسد!



فَصْلٌ فِي بِنَاءِ اسْمِي الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ، وَ هُوَ مِنْ يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلَى مَفْعَلٍ كَالْمَجْلِسِ وَ الْمَيْتِ، وَ مِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ وَ ضَمِّهَا عَلَى مَفْعَلٍ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَ الْمَقْتَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ الْمَقَامِ، وَ شَذُّ الْمَسْجِدِ وَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْمَطْلِعِ وَ الْمَجْزِرُ وَ الْمَرْفِقُ وَ الْمَفْرِقُ وَ الْمَسْكِينُ وَ الْمَنْسِكُ وَ الْمَنْبِتُ وَ الْمَسْقِطُ، وَ حُكْيِ الْفَتْحِ فِي بَعْضِهَا، وَ أُجِيزَ الْفَتْحُ فِيهَا كُلُّهَا

﴿فَصْلٌ فِي بِنَاءِ اسْمِي الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ﴾ این فصلی است در بیان اسم زمان و مکان ﴿وَ هُوَ مِنْ يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلَى مَفْعَلٍ كَالْمَجْلِسِ وَ الْمَيْتِ﴾ و این اسم از یفعل (با کسر عین) بر وزن مفعِل (با فتح میم و کسر عین) خواهد بود مانند مَجْلِسِ وَ مَيْتِ ﴿وَ مِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ وَ ضَمِّهَا عَلَى مَفْعَلٍ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَ الْمَقْتَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ الْمَقَامِ﴾ و از یفعل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود مانند مَذْهَبِ وَ مَقْتَلِ وَ مَشْرَبِ وَ مَقَامِ ﴿وَ شَذُّ الْمَسْجِدِ وَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْمَطْلِعِ وَ الْمَجْزِرُ وَ الْمَرْفِقُ وَ الْمَفْرِقُ وَ الْمَسْكِينُ وَ الْمَنْسِكُ وَ الْمَنْبِتُ وَ الْمَسْقِطُ﴾ و مسجد و مشرق و مغرب و مطلع و مجزِر و مرفِق و مفرِق و مسکین و منسک و منبِت و مسقِط (با کسر عین الفعل آن‌ها) شاذ هستند ﴿وَ حُكْيِ الْفَتْحِ فِي بَعْضِهَا، وَ أُجِيزَ الْفَتْحُ فِيهَا كُلُّهَا﴾ و در بعضی از آن‌ها فتح عین الفعل نقل شده و در تمام آن‌ها اجازه داده شده است.

(شرح) اسم زمان و مکان اسمی است موضوع برای زمان یا مکانی که فعل در آن واقع شده است بدون اینکه آن فعل به زمان معین یا مکان معین و فاعل و مفعول، مقید شده باشد.

بنای این اسم از یفعل (با کسر عین) بر وزن مفعِل (با کسر عین) خواهد بود مانند مجلس که از یجلس گرفته شده و سالم است و مثل مَیْتِ که از ییْت گرفته شده و غیر سالم (اجوف) می‌باشد. در اصل، مَیْتِ بود کسره بر یاء سنگین بود به

هَذَا إِذَا كَانَ الْفِعْلُ صَحِيحَ الْفَاءِ وَاللَّامِ، وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَمِنَ الْمَعْتَلِّ الْفَاءِ مَكْسُورٌ
أَبْدَأُ كَالْمَوْعِدِ وَالْمَوْضِعِ، وَمِنَ الْمَعْتَلِّ اللَّامِ مَفْتُوحٌ أَبْدَأُ كَالْمَرْمِي
وَالْمَأْوَى

باء نقل شد. و از یفعل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود
مانند مذهب، مقتل، مشرب و مقام که عین الفعل مضارع صیغهی اول و سوم،
مفتوح و عین الفعل دو صیغهی دوم و چهارم مضموم است و سه مثال اول، سالم
هستند و مثال چهارم؛ غیر سالم می باشد. مقام. در اصل مَقُوم بوده است فتحی و او
به قاف نقل و سپس واو به الف قلب شد.

این چند اسم آتی که با کسر عین الفعل وارد شده اند شاذ هستند: مسجد،
مشرق، مغرب، مطلع، مجزر، مرفق، مفرق، مسکن، منسک، منبت و مسقط؛ زیرا
عین الفعل مضارع مجزر، مفتوح و عین الفعل مضارع ده اسم دیگر مضموم است؛
پس بر طبق قیاس، لازم بود عین الفعلشان مفتوح باشد. البته در بعضی از آنها؛ یعنی
مسجد، مسکن و مطلع فتحی عین الفعل نقل شده و در تمام آنها اجازه داده شده
است؛ هر چند که جز در سه اسم مذکور، فتحه شنیده نشده است.

﴿هَذَا إِذَا كَانَ الْفِعْلُ صَحِيحَ الْفَاءِ وَاللَّامِ﴾ آنچه گفته شد تنها در صورتی
است که فاء الفعل و لام الفعل آن فعل، صحیح باشند ﴿وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَمِنَ الْمَعْتَلِّ الْفَاءِ
مَكْسُورٌ أَبْدَأُ كَالْمَوْعِدِ وَالْمَوْضِعِ﴾ اما از غیر صحیح الفاء و لام اینگونه است: از
معتل الفاء همیشه عین الفعلش مسکور است مانند موعِد و موضِع ﴿وَ مِنَ الْمَعْتَلِّ
اللَّامِ مَفْتُوحٌ أَبْدَأُ كَالْمَرْمِي وَالْمَأْوَى﴾ و از معتل اللام همیشه عین الفعلش مفتوح
خواهد بود مانند مرمی و مأوی.

(شرح) گفتیم: اسم زمان و مکان از یفعل (با کسر عین) بر وزن مفعَل (با کسر
عین) و از یفعل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) می آید. این قاعده در
صورتی است که فاء الفعل و لام الفعل آن فعل، حرف صحیح باشند؛ زیرا اسم زمان و



وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلَى بَعْضِهَا تَاءُ التَّانِيثِ كَالْمَظْنَةِ وَ الْمَقْبَرَةِ وَ الْمَشْرِقَةِ، وَ شَذُّ الْمَقْبَرَةِ وَ الْمَشْرِقَةِ بِالضَّمِّ. وَ مِمَّا زَادَ عَلَى الثَّلَاثَةِ كَأَسْمِ الْمَفْعُولِ كَالْمُدْخَلِ وَ الْمَقَامِ.

مکان از معتل الفاء همیشه بر وزن مفعِل (با کسر عین) خواهد بود؛ یعنی فرقی نمی‌کند عین الفعلش مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم مانند موعِد که از یَعِد (با کسر عین الفعل) و موضع که از يَضَع (با فتح عین الفعل) گرفته شده است. و اسم زمان و مکان از معتل اللام همیشه بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود؛ یعنی فرقی نمی‌کند عین الفعل مضارع مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم مانند مأوی و مَرْمَى که عین الفعل مضارعشان مکسور است. آوردن دو مثال اشاره است به اینکه تفاوتی نیست عین الفعل معتل اللام، حرف عله باشد مانند مأوی یا حرف صحیح، مانند مرمی.

اسم زمان و مکان از معتل الفاء و لام (لَفِيف مَفْرُوق) همانند معتل اللام است؛ یعنی بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود مانند مَوْقِي و مَوْلِي.

﴿وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلَى بَعْضِهَا تَاءُ التَّانِيثِ كَالْمَظْنَةِ وَ الْمَقْبَرَةِ وَ الْمَشْرِقَةِ﴾ و گاهی اوقات بر بعضی از اسماء زمان و مکان تاء تانیث داخل می‌شود مانند مظنة، مقبرة و مشرقه ﴿وَ شَذُّ الْمَقْبَرَةِ وَ الْمَشْرِقَةِ بِالضَّمِّ﴾ و مقبرة و مشرقه (با ضم عین الفعل) شاذ هستند؛ یعنی بر طبق قیاس باید عین الفعلشان مفتوح باشد؛ زیرا عین الفعل مضارعشان مضموم است.

﴿وَ مِمَّا زَادَ عَلَى الثَّلَاثَةِ كَأَسْمِ الْمَفْعُولِ كَالْمُدْخَلِ وَ الْمَقَامِ﴾ و [بنای اسم زمان و مکان] از فعلی که بیشتر از سه حرف باشد (ثلاثی مزید) فيه و رباعی مجرد و مزید فيه) همانند اسم مفعول است؛ یعنی بر وزن اسم مفعول خواهد بود مانند مُدْخَل و مُقَام که هر دو اسم زمان و مکان باب افعال هستند که بر وزن اسم مفعول آن باب آمده‌اند.



وَ إِذَا كَثُرَ الشَّيْءُ بِالْمَكَانِ قِيلَ فِيهِ: مَفْعَلَةٌ فِي الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ فَيُقَالُ: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأْسَدَةٌ وَ مَذَابَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْتَأَةٌ

﴿وَ إِذَا كَثُرَ الشَّيْءُ بِالْمَكَانِ قِيلَ فِيهِ: مَفْعَلَةٌ فِي الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ﴾ هرگاه در مکانی چیزی زیاد باشد در مورد آن گفته می‌شود مَفْعَلَةٌ در صورتی که آن اسم، ثلاثی مجرد باشد ﴿فَيُقَالُ: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأْسَدَةٌ وَ مَذَابَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْتَأَةٌ﴾؛ پس گفته می‌شود: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأْسَدَةٌ وَ مَذَابَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْتَأَةٌ.

(شرح) به علت اینکه در اینجا بحثی بود که با اسم مکان مناسبت داشت (در وزن)، مصنف در بیان آن بحث فرمود: هرگاه در مکانی چیزی زیاد باشد برای بیان کثرت آن چیز در آن مکان، از لفظ آن چیز صیغه‌ای بر وزن مَفْعَلَةٌ ساخته می‌شود و این در صورتی است که لفظ آن چیز ثلاثی باشد؛ یعنی اگر آن لفظ ثلاثی مجرد بود از همان لفظ صیغه‌ای بر وزن مَفْعَلَةٌ بنا می‌شود و اگر ثلاثی مزید فیه بود حرف یا حروف زائد آن حذف و سپس موزون مفعلة ساخته می‌شود؛ بنابراین در زمینی که مَسْبَعٌ (درنده)، أَسَدٌ (شیر)، ذئبٌ (گرگ)، بَطْيِخٌ (خربرزه) و قِئَاءٌ (خیار چنبر) زیاد باشد برای بیان کثرت آن‌ها در آن زمین گفته می‌شود: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ، مَأْسَدَةٌ، مَذَابَةٌ، مَبْطَخَةٌ وَ مَقْتَأَةٌ؛ یعنی زمین دارای درنده‌ی زیاد، شیر زیاد، گرگ زیاد، خربرزه‌ی زیاد و خیار چنبر زیاد.

همانگونه که مشاهده می‌کنی برای بنای وزن مفعلة از بَطْيِخٌ یکی از دو طاء و یاء آن و از قِئَاءٌ یکی از دو تاء و الف آن حذف شده‌اند.

و اگر چیزی که در مکانی، به صورت وفور وجود دارد رباعی مجرد یا مزید فیه یا خماسی مجرد و یا مزید فیه بود مانند ثَعْلَبٌ، عُصْفُورٌ، جَحْمَرِشٌ و عُضْرُقُوطٌ برای بیان کثرت آن در آن مکان، از آن کلمه وزن مفعلة ساخته نمی‌شود؛ بلکه گفته می‌شود: كَثِيرُ الثَّعْلَبِ، كَثِيرُ الْعُصْفُورِ، كَثِيرُ الْجَحْمَرِشِ و كَثِيرُ الْعُضْرُقُوطِ.



به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم زمان و مکان از یَفْعِل بر چه وزنی و از یَفْعَل بر چه وزنی خواهد بود؟
۲. اسم زمان و مکان از مثال و ناقص بر چه وزنی می‌آید؟
۳. اسم زمان و مکان از غیر ثلاثی مجرد بر چه وزنی است؟
۴. وقتی حیوانی یا چیزی در مکانی زیاد یافت شود چگونه آن کثرت بیان می‌شود؟



وَ أَمَّا اسْمُ الْأَلَةِ فَهُوَ مَا يُعَالِجُ بِهِ الْفَاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُصُولِ الْأَثْرِ إِلَيْهِ، فَيَجِيءُ عَلَى مِخْلَبٍ وَ مِكْسَحَةٍ وَ مِفْتَاحٍ وَ مِضْفَاةٍ، وَ قَالُوا: مِرْقَاةٌ عَلَى هَذَا، وَ مَنْ فَتَحَ الْمِيمَ أَرَادَ الْمَكَانَ، وَ شَذَّ مُدْهَنٌ وَ مُسْعُطٌ وَ مُدَقٌّ وَ مُنْخَلٌ وَ مُكْحَلَةٌ وَ مُحْرَضَةٌ مَضْمُومَةٌ الْمِيمِ وَ الْعَيْنِ، وَ جَاءَ مِدَقٌّ وَ مِدَقَّةٌ عَلَى الْقِيَاسِ

﴿وَ أَمَّا اسْمُ الْأَلَةِ فَهُوَ مَا يُعَالِجُ بِهِ الْفَاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُصُولِ الْأَثْرِ إِلَيْهِ﴾ اسم آلت اسم چیزی است که فاعل به وسیله آن، اثر فعلش را به مفعول می‌رساند ﴿فَيَجِيءُ عَلَى مِخْلَبٍ وَ مِكْسَحَةٍ وَ مِفْتَاحٍ وَ مِضْفَاةٍ﴾؛ پس بر وزن مِخْلَبٍ وَ مِكْسَحَةٍ وَ مِفْتَاحٍ وَ مِضْفَاةٍ می‌آید ﴿وَ قَالُوا: مِرْقَاةٌ عَلَى هَذَا﴾ و عرب‌ها [کلمه‌ی] مِرْقَاة را برای اسم آلت به کار گرفته‌اند ﴿وَ مَنْ فَتَحَ الْمِيمَ أَرَادَ الْمَكَانَ﴾ و کسی که میم مِرْقَاة را مفتوح کند اراده‌ی مکان خواهد کرد. ﴿وَ شَذَّ مُدْهَنٌ وَ مُسْعُطٌ وَ مُدَقٌّ وَ مُنْخَلٌ وَ مُكْحَلَةٌ وَ مُحْرَضَةٌ مَضْمُومَةٌ الْمِيمِ وَ الْعَيْنِ﴾ یعنی این کلمات که با ضم میم و عین الفعل برای اسم آلت استعمال شده‌اند شاذ هستند ﴿وَ جَاءَ مِدَقٌّ وَ مِدَقَّةٌ عَلَى الْقِيَاسِ﴾ و مِدَقٌّ وَ مِدَقَّةٌ (با کسر میم و فتح عین الفعل) موافق قیاس وارد شده‌اند.

(شرح) گفتیم: اسم آلت عبارت از چیزی است که فاعل به وسیله آن اثر فعلش را به مفعول می‌رساند و از این تعریف ظاهر می‌شود که اسم آلت برای افعال متعدی به کار گرفته می‌شود نه برای افعال لازم؛ زیرا افعال لازم مفعول به ندارند. و اسم آلت دارای چند وزن است: مانند مِخْلَبٍ (با کسر میم و سکون حاء و فتح لام) که عبارت از ظرفی است که در آن شیر دوشیده می‌شود.

مِكْسَحَةٌ (با کسر میم و سکون کاف و فتح سین و حاء) که به معنای جارو است.

مِفْتَاحٍ (با کسر میم و سکون فاء)؛ یعنی کلید.

مِضْفَاةٌ بر وزن مِفْعَلَةٌ؛ زیرا در اصل مِضْفَوَةٌ بوده است؛ یعنی هموزن مِكْسَحَةٍ



است و به معنای پالانه و وسیله‌ی صاف کردن است؛ بنابراین اسم آلت دارای سه وزن اصلی است و ذکر مصفاة به خاطر این است که چنان گمان نرود که قلب کردن واوش به یاء، آن را از وزن مکسحة خارج کرده است.

عرب‌ها کلمه‌ی مرقاة را با کسر میم برای اسم آلت استعمال کرده‌اند که به معنای نردبان است و اگر میمیش با فتحه خوانده شود برای اسم مکان خواهد بود؛ یعنی مکان صعود.

این چند لفظ آتی که با ضم میم و عین الفعل برای اسم آلت استعمال شده‌اند شاذ هستند؛ زیرا بر طبق قیاس، لازم است میمشان مسکور و عین الفعلشان مفتوح باشد: مُدْهَنْ (ظرفی که در آن روغن قرار داده می‌شود)، مُسْعَط (ظرفی که داروی بینی در آن نگهداری می‌شود)، مُدَقَّ (وسيله‌ای که با آن چیزها کوبیده می‌شوند مانند دسته‌ی هاون - آرد بین) مُنْخَل (الک)، مُكْحَلَة (محل نگهداری سرمه)، مُخْرَضَة (نمکدان). و بعضی از علما فرموده‌اند: این کلمات اسم آلت نیستند؛ بلکه هر یک از آنها اسم یک چیز مخصوص است؛ پس آوردن آنها در بحث اسم آلت و حکم کردن به شاذ بودنشان درست نیست. و در بین اسماء مذکور، مِدَقَّ و مِدَقَّة (با کسر میم و فتح عین الفعل) موافق قیاس وارد شده‌اند.



تَنْبِيءٌ، الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلَى فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُولُ: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً
و قُمْتُ قَوْمَةً، وَ مِمَّا زَادَ بِيَزَادَةُ الْهَاءِ كَالْإِعْطَاءَةِ وَ الْإِنْطِلَاقَةِ، إِلَّا مِمَّا فِيهِ تَاءُ
التَّنْبِيئِ فِيهِمَا فَالْوَصْفُ بِالْوَاحِدَةِ كَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً، وَ دَخَرَجْتُهُ
دَخْرَجَةً وَاحِدَةً

﴿تَنْبِيءٌ، الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلَى فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ﴾ تنبيه، مرّة از
مصدر ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَةٌ (با فتح فاء) خواهد بود ﴿تَقُولُ: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً وَ
قُمْتُ قَوْمَةً﴾ می گویی: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً وَ قُمْتُ قَوْمَةً.

(شوح) این تنبیهی است برای کیفیت ساختن مصدر مرّة. و آن مصدری است که
بر یک بار انجام دادن فعل دلالت می کند مانند ضَرْبَةً (یک بار زدن).

مصدر مرّة از ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَةٌ (با فتح فاء) می آید، مثلاً می گویی:

«ضَرَبْتُ ضَرْبَةً»؛ یعنی یکبار زدم و «قُمْتُ قَوْمَةً» یکبار برخاستم که اولی مثال سالم
و دومی مثال غیر سالم می باشد.

﴿وَ مِمَّا زَادَ بِيَزَادَةُ الْهَاءِ كَالْإِعْطَاءَةِ وَ الْإِنْطِلَاقَةِ﴾ و از فعلی که بیشتر از سه
حرف است با افزودن هاء خواهد بود مانند إعطاءة و انطلاقة ﴿إِلَّا مِمَّا فِيهِ تَاءُ
التَّنْبِيئِ فِيهِمَا فَالْوَصْفُ بِالْوَاحِدَةِ﴾ جز مصدری که در آن، تاء تنبیه باشد فرقی
نمی کند مصدر ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن که در آن صورت، مصدر با صفت
«واحدة» موصوف می شود ﴿كَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً، وَ دَخَرَجْتُهُ دَخْرَجَةً
وَاحِدَةً﴾ مانند قول تو: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً، وَ دَخَرَجْتُهُ دَخْرَجَةً وَاحِدَةً.

(شوح) بنای مصدر مرّة از فعل غیر ثلاثی مجرد؛ یعنی از ثلاثی مزیدّ فیه و رباعی
مجرد و مزیدّ فیه با افزودن هائی به آخر آن خواهد بود؛ یعنی تاء گردی که در حالت
وقف به صورت هاء تلفظ می شود مانند إعطاءة (یکبار بخشش) و انطلاقة (یکبار آزاد
شدن). البته این دو مسأله؛ یعنی بنای مصدر مرّة ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَةٌ و ساختن
مصدر مرّة غیر ثلاثی با افزودن تاء به مصدر، در صورتی است که مصدر ثلاثی و غیر



وَ الْفِعْلَةُ بِالْكَسْرِ لِلتَّنَوُّعِ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ: هُوَ حَسَنُ الطَّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ

ثلاثی، دارای تاء نباشد؛ زیرا اگر خود مصدر، دارای تاء باشد بنای فعلة و افزودن تاء ناممکن خواهد بود؛ بنابراین مصدری که دارای تاء است چه ثلاثی مجرد و چه غیر آن، برای اینکه بر یکبار انجام دادن دلالت کند باید با صفت «واحدة» موصوف گردد مانند رَحْمَتُهُ رَحْمَةٌ وَاحِدَةٌ (یکبار به او مهربانی کردم) و دَخَرَجْتُهُ دَخْرَجَةً وَاحِدَةً (یکبار آن را غلتانیدم).

«وَ الْفِعْلَةُ بِالْكَسْرِ لِلتَّنَوُّعِ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ: هُوَ حَسَنُ الطَّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ»

موزون فِعْلَةٌ (با کسر فاء) برای نوعی از فعل است می‌گویی: هُوَ حَسَنُ الطَّعْمَةِ وَ الْجِلْسَةِ؛ یعنی نان خوردن و نشستن او خوب است. این در ثلاثی مجردی است که خالی از تاء است؛ زیرا مصدر ثلاثی مجردی که در آن، تاء وجود دارد و مصدر غیر ثلاثی مجرد، نوع و مرة آن‌ها مساوی است و فارق میان آن‌ها دلیل خارجی است، مثلاً رَحْمَتُهُ رَحْمَةٌ وَاحِدَةٌ برای مرة و رَحْمَتُهُ رَحْمَةٌ لَطِيفَةٌ برای نوع است و نیز دَحْرَجَةٌ واحدة برای مرة و دَحْرَجَةٌ لَطِيفَةٌ برای نوع است.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم آلت را تعریف و اوزان آن را بیان کنید!

۲. مصدر مرة به چه معناست؟

۳. مصدر مرة از ثلاثی مجرد و غیر آن چگونه خواهد بود؟

با توفیق و منت خداوند متعال در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۸۶ ه. ش. مطابق با

۲۴ رمضان ۱۴۲۸ ه. ق. از تألیف و گردآوری این شرح فارغ شدم. مهدی چوری -

مربوان - مسجد حسام الدین - و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، و الصلاة

و السلام علی سید الأولین و الآخرین و علی آله و صحبه و أتباعه أجمعین. آمین!



فهرست

۴	تعریف تصریف
۶	اقسام فعل و اسم
۱۱	فعل ثلاثی مجرد
۱۷	فعل رباعی مجرد
۱۸	فعل ثلاثی مزید فیہ
۳۲	فعل رباعی مزید فیہ
۳۴	معانی ابواب ثلاثی مزید فیہ و رباعی مزید فیہ
۳۸	فعل متعدی و لازم
۴۲	فعل ماضی
۵۰	ماضی مجهول
۵۴	فعل مضارع
۵۸	مضارع معلوم
۶۴	مضارع مجهول
۶۵	مضارع منفی به ما و لا
۶۶	مضارع مجزوم
۶۸	مضارع منصوب
۷۲	فعل امر



۷۷	اجتماع دو تاء
۸۰	دو قاعده‌ی باب افتعال
۸۳	نون تأکید
۹۶	اسم فاعل و مفعول
۱۰۸	مضاعف
۱۲۴	معتلات
۱۲۶	معتلّ الفاء
۱۳۶	معتلّ العین
۱۵۶	معتلّ اللام
۱۸۰	معتلّ العین و لام
۱۸۶	معتلّ الفاء و لام
۱۹۰	معتلّ الفاء و عین
۱۹۱	معتلّ الفاء و عین و لام
۱۹۲	مهموز
۲۰۶	اسم زمان و مکان
۲۱۱	اسم آلت
۲۱۳	مصدر مرّة و نوع



